شراب مدام

در تبیین علم امام

بسم الله الرحمن الرحيم

شرب مدام در تبیین علم امام

نویسنده:

محمدجواد بنی سعیدلنگرودی

ناشر چاپی:

مدرسه الامام علی بن ابی طالب (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

شرب مدام در تبیین علم امام

مشخصات کتاب

سرشناسه : بنی سعید لنگرودی، سیدمحمدجواد، ۱۳۵۰ -

عنوان و نام پدیدآور : شرب مدام در تبیین علم امام / سیدمحمدجواد بنی سعیدلنگرودی .

مشخصات نشر : قم : انتشارات امام علی بن ابی طالب(ع) ، ۱۳۹۴ .

مشخصات ظاهری : ۱۴۴ص.؛ ۵/۱۴×۲۱س م.

شابک : ۴۵۰۰۰ ریال : ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳۲-۰۹-۷

یادداشت : پشت جلد به انگلیسی: Sayed Mohamad Javad Banisaeid Langroudi.Shorb-e modam...
.

یادداشت : چاپ قبلی: نجفی، ۱۳۹۰.

یادداشت : کتابنامه: ص.[۱۴۱]-۱۴۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : علم امام

رده بندی کنگره : BP۲۲۳/۳۴/ب۸۶ش۴ ۱۳۹۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۵

شماره کتابشناسی ملی : ۴۲۹۹۸۵۸

ص:۱

اشاره

فهرست مطالب

مقدّمه

بحث این رساله در مورد علم أنبیا و أوصیا است؛ و غرض از این تحقیق، شناخت بیشتر ائمه اهل بیت علیهم السلام در موضوع علوم مربوط به ایشان بود که به مقتضای بحث، دایره آن وسیع تر شده ودر نتیجه به اصل هویت سفارت سفرای الهی پرداخته شد. گرایش بحث صرفا در مورد علومی است که در اختیار ایشان قرار دارد؛ بنابراین در مورد سایر فضایل و صفات ایشان نفیاً و اثباتاً مطلبی اظهار نمی شود.

نقل اقوال مختلف و ارائه تاریخچه بحث، موجب اطاله کلام وانصراف از اصل بحث و انحراف ذهن مخاطب از مواجهه با محتوای این تحقیق می شد، لذا از آن صرفنظر گردید؛ گذشته از اینکه در این مورد تالیفات متعددی وجود دارد که می توان به آنها مراجعه نمود.

در مورد بررسی اسناد احادیث تذکر این نکته لازم است که تمامی آیات و روایات وارد شده در این مجموعه - به استثنای

موارد نادری که تذکر داده شده - معاضد ومؤید یکدیگراند وتعارضی با هم ندارند تا نوبت به بررسی اسناد برای ترجیح بین آنها برسد. در ویراست اول برای سهولت مراجعه محققین، آدرس تمامی روایات از کتاب شریف «بحار الانوار» استخراج شده بود، والبته بر اهل آن پوشیده نیست که آدرس منابع اصلی آن نیز از همان منبع قابل دسترسی است؛ ولی در این ویراست بنابر جهاتی علاوه بر آدرس بحارالانوار، آدرس منابع اولیه نیز ذکر شده است.

اسم کتاب با الهام از تعبیر امام رضا علیه السلام در مورد آیه شریفه (قُلْ أَرَأَيْتُمْ اِنْ أَصْبَحَ ماؤُکُمْ غَوْراً فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِماءٍ مَعِينٍ) (۱) که «ماء معین» را به

علم امام تفسیر فرمودند، و با توجه به اینکه نتیجه این تحقیق بر آنست که وجود مقدس امام علیه السلام مدام از منبع علم الهی - به واسطه روح القدس - در حال دریافت علوم جدید می باشد و از سرچشمه زلال علم الهی سیراب می شود، «شُرب مُدام در تبیین علم امام » نامیده شد.

در محدوده اعتقادات و باورهای دینی ما، یکی از مهمترین مسائل مسئله علم امام علیه السلام است. به این بیان که ما معتقدیم پیامبر وامام : باید به تمام آنچه امت به آن احتیاج دارند عالم باشند؛ زیرا جهل به این امور نقص است، و پیامبر و امام باید از این نقص مبرا باشند تا شایستگی تبعیت و اطاعت را احراز کنند و به عنوان

۱- سوره ملک (۶۷)، آیه ۳۰.

اسوه، راهنمای کاملی برای مردم باشند. ولی سخن بر سر محدوده این علم است که آیا صرفا علم به احکام را در بر می گیرد، یا علم به موضوعات خارجی و سایر حوادث و وقایع عالم – خواه در گذشته اتفاق افتاده باشد یا در آینده به وقوع بپیوندد – را نیز شامل می شود؟

ما معتقدیم که امام علیه السلام عالم به «ما کان» و «ما یکون» و «ما هو کائن» می باشد و به همه حوادث ملک و ملکوت آگاهی دارد. و البته ادله این عقیده، در مقام ثبوت – عقلاً (۱) و نقلاً (۲) – متقن است و این

اعتقاد رامبرهن می سازد به نحوی که جای هیچگونه شک وشبهه ای باقی نمی گذارد.

اما از طرفی در مقام اثبات و در سیره عملی ائمه علیهم السلام به موارد فراوانی بر می خوریم که دلالت بر این مطلب دارد که ایشان در بسیاری از جهات زندگی شخصی شان همانند دیگران عمل می کنند؛ و سلوکشان این مطلب را می رساند که از بسیاری از وقایع

۱– منظور از ادله عقلی، اثبات امکان عقلی اطلاع بر غیب است، که حکما مباحث عمیقی دراین زمینه و در تطبیق آن با نفس نبیّ و ولیّ ارائه کرده اند؛ ولی از آنجا که طرح، درک،وقضاوت درباره یافته های آنان نیاز به مقدمات فراوانی دارد، مراجعه به آثار ایشان را بهاهلش وا گذار می کنیم. می توان برای شروع به فصول ۷ تا ۲۲، از نمط دهم «اشاراتوتنبیهات» ابن سینا مراجعه نمود.

۲– شیخ حرّ عاملی، در کتاب وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۹۲ اینگونه می نویسد: «ان الاخبارمتواتره بان الله علّم نبیه ما کان وما یکون؛ وکذلک الامام ». (روایاتی که می گوید خداوندبه پیامبرش ماکان و مایکون را تعلیم داده در حدّ تواتر است؛ و در مورد امام نیزهمین گونه است).

اطلاع فوق طبیعی ندارند. همانند دیگران علم به حوادث پیدا می کنند، وهمانند دیگران به مقتضای علمشان عمل می کنند.

ولی ما هر کجا که اطلاع فوق طبیعی بر امری ارائه می دهند، می گوییم علم لدنّی دارند؛ و هر کجا که به روش معمول عمل می کنند، توجیهمان اینست که ایشان مأمور به ظاهرند ووظیفه دارند که همانند سایرین عمل کنند و به علمشان توجهی نداشته باشند!

در حالیکه این توجیه بسیار نارسا به نظر می رسد؛ زیرا :

اولاً اگر کمی بیشتر تأمل کنیم، نتیجه این توجیه این می شود که ائمه علیهم السلام یک عمر در میان مردم (العیاذ بالله) نمایش بازی می کنند؛ همه چیز را می دانند اما طوری بروز می دهند که مردم فکر کنند نمی دانند!

بعنوان مثال، امیرالمومنین علیه السلام بعد از بازگشت از نهروان، و در جریان رسیدن خبر اشغال مصر توسط عمال معاویه، و کشته شدن محمدبن ابی بکر،می فرماید: «سبحان الله! در حالی که ما امید داشتیم بر اینها غالب شویم و آنچه در دستشان است (شام) بگیریم، آنها بر ما غالب شده و آنچه در دست ما بود (مصر) گرفتند!». (۱)

۱- کشف المحجه لثمره المهجه، ص :۲۳۵ «کَتَبَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام کِتَاباً بَعْدَ مُنْصَرَفِهِ مِنَالنَّهْرَوَانِ وَ أَمَرَ أَنْ یُقْرَأَ عَلَی النَّاسِ، وَ ذَلِکَ أَنَّ النَّاسَ سَأَلُوهُ عَنْ أَبِی بَکْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ،فَغَضِبَ علیه السلام وَقَالَ قَدْ تَفَرَّغْتُمْ لِلسُّؤَالِ عَمَّا لاَ یَعْنِیکُمْ، وَ هَذِهِ مِصْرُ قَدِ انْفَتَحَتْ، وَقَتَلَمُعَاوِیَهُ بْنُ خَدِیجٍ مُحَمَّدَ بْنَ أَبِی بَکْرٍ، فَیَا لَهَا مِنْ مُصِیبَهٍ مَا أَعْظَمَهَا مُصِیبَتِی بِمُحَمَّدٍ فَوَ اللَّهِمَا کَانَ اِلَّا کَبَعْضِ بَنِیَّ، سُبْحَانَ اللَّهِ بَیْنَا نَحْنُ نَرْجُو أَنْ نَغْلِبَ الْقَوْمَ عَلَی مَا فِی أَیْدِیهِمْ اِذْغَلَبُونَا عَلَی مَا فِی أَیْدِینَا،...». (بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۷)

اگر امام از قبل می دانستند که این جریان اتفاق می افتد، اعلام اینکه ما امید داشتیم پیروز شویم! چه معنایی دارد؟!

یا اینکه قبل از آنکه در صفین با دشمن رو برو شوند، خطاب به سپاه خود می فرماید: «پس زمانیکه شکست دشمن به اذن خدا محقق شد، فراریان را نکشید، به تسلیم شده گان صدمه نزنید، ومجروحان را به قتل نرسانید!». (۱)

تصور کنید این سخنان را کسی می گوید که از قبل می داند در این جنگ پیروز نمی شود! و نیازی به این توصیه ها نیست.

یا اینکه در تواریخ آمده است که وقتی خبر شهادت مسلم به امام حسین علیه السلام رسید، اشک در چشمان حضرت جمع شد، و.... (۲)

دانستن شهادت مسلم از قبل، با ظهور این رفتار از امام علیه السلام جور در نمی آید! بلکه باید همان لحظه که مسلم شهید شد امام چنین

۱- نهج البلاغه (للصبحی صالح)، ص :۳۷۳ «مِنْ وَصِیَّتِهِ علیه السلام لِعَسْکَرِهِ قَبْلَ لِقَاءِ الْعَدُوِّ بِصِفِّینَلاَ تُقَاتِلُوهُمْ حَتَّی یَبْدَءُوکُمْ فَإِنَّکُمْ بِحَمْدِ اللَّهِ عَلَی حُجَّهٍ وَ تَرْکُکُمْ إِیَّاهُمْ حَتَّی یَبْدَءُوکُمْ حُجَّهأُخْرَی لَکُمْ عَلَیْهِمْ فَإِذَا کَانَتِ الْهَزِیمَهُ بِإِذْنِ اللَّهِ فَلاَ تَقْتُلُوا مُدْبِراً وَ لاَ تُصِیبُوا مُعْوِراً وَ لاَتُجْهِزُوا عَلَی جَرِیحٍ...». (بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۴۵۸)

۲- اللهوف علی قتلی الطفوف، ترجمه فهری، ص :۷۴ «وَ قَالَ السَّیِّدُ أَتَاهُ خَبَرُ مُسْلِمٍ فِی زُبَالَهَثُمَّ إِنَّهُ سَارَ فَلَقِیَهُ الْفَرَزْدَقُ فَسَلَّمَ عَلَیْهِ ثُمَّ قَالَ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ کَیْفَ تَرْکَنُ إِلَی أَهْلِ الْکُوفَهوَهُمُ الَّذِینَ قَتَلُوا ابْنَ عَمِّکَ مُسْلِمَ بْنَ عَقِیلٍ وَ شِیعَتَهُ قَالَ فَاسْتَعْبَرَ الْحُسَیْنُ علیه السلام بَاکِیاً ثُمَّ قَالَرَحِمَ اللَّهُ مُسْلِماً فَلَقَدْ صَارَ إِلَی رَوْحِ اللَّهِ...». (بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۷۴)

عکس العملی بروز می دادند! و همانگونه که گفتیم اینگونه موارد در زندگی ائمه علیهم السلام بسیار فراوان است. (۱)

ثانیا، می دانیم که بنا بر اصل اشتراک تکلیف، تکالیف الهی برای همه یکسان است، و امام و غیر امام در مکلف بودن نسبت به تکالیف الهی با هم برابرند. با این وجود، توجیه مزبور با اصل تکلیف و وظائف ایشان در برابر خداوند ناسازگار است. اگر ایشان از همه امور و نتایج تمامی افعال با خبر باشند، دیگر مکلف بودنشان معنائی ندارد. تکلیف، واخلاص در عمل به تکلیف، برای کسی که آینده عمل را می داند، چه معنا دارد؟! برای روشن شدن مطلب به این مثال توجه کنید: فرض کنید که اهل بیت پیامبر : از ابتدا می دانستند که در سه روز آینده که روزه می گیرند، مسکین ویتیم و اسیر خواهند آمد و ایشان غذایشان را به آنها می دهند؛ بعد هم مائده آسمانی می آید و ایشان را سیر خواهد کرد؛ دیگر این چه افتخار و فضیلتی است که خداوند در مدح آن آیه نازل کند که : (وَیُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَی حُبِّهِ مِسْکِیناً وَ یَتِیماً وَ أَسِیراً) (۲) ؛ «و غذای (خود)

را با این که به آن علاقه (و نیاز) دارند، به «مستمند» و «

۱- فراوانی این موارد به اندازه طول تاریخ زندگی ایشان است! یعنی مطالعه سیره عملینبی اکرم صلی الله علیه و آله وائمه علیهم السلام در زندگی شخصی، در معاشرت با مردم، در جنگ ها، برخورد بادشمنان و مخالفان، برخورد با خلفا در هر دوره، در اداره خانواده و مدیریت جامعه و...همه وهمه شاهد بر این قول است؛ و در برابر تعداد شواهد و نصوص - کرامات و معجزاتواخبار غیبی - دال بر قول مقابل، بسیار بیشتر و اساسا غیر قابل مقایسه است.

۲- سوره انسان (۷۶)، آیه ۸.

و«اسیر» اطعام می کنند»؛ و آنگاه ادعا کنند که: (اِنَّمَا نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ! لاَ نُرِیدُ مِنْکُمْ جَزَاءً وَ لاَ شُکُوراً) (۱) ؛ «ما شما را بخاطر خدا اطعام می کنیم،

وهیچ پاداش و سپاسی از شما نمی خواهیم؟!».

یا اینکه اگر علی علیه السلام می دانست که در لیله المبیت کشته نخواهد شد، دیگر خوابیدن در بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله فضلی برای او محسوب نمی شد تا آیه شریفه: (وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاهِ اللَّهِ...) (۲) ؛ «بعضی از مردم جان خود را بخاطر خشنودی

خدا می فروشند...»؛ در مدح آن نازل شود.

ثالثا، اگر نبی و امام از غیب آگاه باشند، پس حتما از وقایعی که موجب ضرروزیان ایشان می شودباخبرمی شوند،ودراین صورت هم عقل و هم شرع حکم می کند که از آنچه موجب ضرر و زیان می شود اجتناب کنند؛ (۳) در حالی که می بینیم هم نبی مکرم

اسلام صلی الله علیه و آله و هم امامان علیهم السلام مکرّراً در اموری گرفتار شدند که باعث ضرر و زیان، و حتی منجر به کشته شدن ایشان شده است. مانند امیرالمؤمنین علیه السلام که شب نوزدهم ماه رمضان علی رغم منع

۱- سوره انسان (۷۶)، آیه ۹.

۲- سوره بقره (۲)، آیه ۲۰۷.

۳- و قرآن کریم به این امر تصریح دارد، و از زبان رسول اکرم می فرماید: (...وَ لَوْ کُنْتُ أَعْلَمُالْغَیْبَ لاَسْتَکْثَرْتُ مِنَ الْخَیْرِ وَ مَا مَسَّنِیَ السُّوءُ اِنْ أَنَا اِلاَّ نَذِیرٌ وَ بَشِیرٌ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ)؛ «...و اگر ازغیب با خبر بودم، سود فراوانی برای خود فراهم می کردم، و هیچ بدی(و زیانی) به مننمی رسید؛ من فقط بیم دهنده و بشارت دهنده ام برای گروهی که ایمان می آورند». (سورهاعراف (۷)، آیه ۱۸۸)

اهل بیتشان و نشانه هایی که برای ایشان آشکار شد، به مسجد رفتند و با ضربت ابن ملجم به شهادت رسیدند؛ و یا سیدالشهدا علیه السلام در آنچه در کربلا اتفاق افتاد و اقدام حضرت موجب شهادت ایشان واهل بیت علیهم السلام و اصحاب ایشان شد، و زنان و کودکان به اسارت درآمدند. اگر دانسته این کار را کرده باشند، از مصادیق بارز به هلاکت افکندن نفس است، که خداوند در قرآن از آن نهی کرده؛ (۱)

و امکان ندارد که امام معصوم فعل حرامی را که خداوند در قرآن از آن نهی کرده است انجام دهد. (۲) و اگر ندانسته بوده، باید بپذیریم

۱- (... وَ لاَ تُلْقُوا بِأَیْدِیکُمْ إِلَی التَّهْلُکَهِ وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ)؛ «و خود را به دستخود، به هلاکت نیفکنید؛ و نیکی کنید که خداوند، نیکوکاران را دوست می دارد». (سورهبقره (۲)، آیه ۱۹۵).

۲- البته این شبهه را ما در اینجا صرفا به این خاطر آوردیم که دیگران در این بحث آن رامطرح کرده اند و گمان کرده اند به بحث علم امام دخلی دارد! در حالیکه این شبهه جوابواضحی دارد و اساسا به بحث علم امام مربوط نمی شود؛ و آن اینکه: اینگونه نیست که درهر موردی که انسان احتمال دهد یا علم به کشته شدن داشته باشد، اقدام به آن مورد،مصداق به هلاکت افکندن نفس و مورد نهی شارع باشد! حکم جهاد در راه خدا و مقاتله بادشمنان، اساسا حکم به جانبازی است! دستور به کشتن و کشته شدن است! (یَقتلون أویُقتلون)؛ با اینکه علم داری اگر در معرکه قتال وارد شوی کشته می شوی، باید حرکت کنیو بروی. سیدالشهدا علیه السلام هم نه به علم امامت (که اساسا نوبت به طرح آن نمی رسد) بلکه بهعلم متعارف می دانستند که کشته می شوند، حکم قتل ایشان از طرف حکومت مرکزی(یزید) به حاکم مدینه ابلاغ شده بود، و ایشان خود فرمودند: یا باید با یزید بیعت کنم کهدینم از دست می رود، و یا بیعت نکنم که کشته خواهم شد! پس در راه احیای دین، کشتهشدن را که وظیفه خود می دانستند برگزیدند. و این امر همانگونه که گفتیم ربطی به علمامام و سایر مباحث و شبهات پیرامون آن ندارد.

که اطلاعشان از امور، محدود است و قائل شویم به اینکه در بسیاری از موارد، زندگی ایشان نیز مانند سایرین است و به همان مقدار به موضوعات علم دارند، و بر همین اساس عمل و رفتار می کنند. که این حرف نیز با اعتقاد اولی ما ظاهراً در تضاد است و ما را به تناقض می کشاند.

برای حل این معضل و جمع بین این دو عقیده، که هم ایشان را صاحب کل علوم بدانیم، و هم بر این باور باشیم که در بسیاری از مسایل روزمره علمشان به اندازه دیگران است، راه نسبتاً طولانی وپیچیده ای باید پیموده شود. به عبارت دیگر، حل این مسئله با همین مقدمات به دست نمی آید، بلکه به مقدمات دیگری نیاز است که باید ابتدا به آنها پرداخت. بنابراین لازم است که با حوصله و دقت به مقدمات راه گشای حل این مسئله توجه شود.

واقع مطلب اینست که در مورد این مسئله کلمات علمای اعلام گذشته (أعلی الله مقامهم) مضطرب است. و غالبا تمییزی بین اقسام ومراتب علوم مانند: علم به احکام، علم به موضوعات، علم به مصادیق خارجی، علم به «ما کان»، علم به «ما یکون»، علم به «ما هو کائن»، علم به غیب، و ...، نگذاشته اند و به نحو اجمال پاسخ داده اند. در حالیکه حقیقتاً به این سؤال به نحو اجمال نمی توان پاسخ صحیحی داد که حق مطلب را ادا کند. کما اینکه پاسخ هایی که تاکنون داده شده یک طرفه است، یعنی اینکه یا داشتن علم

غیب را نپذیرفته اند، (۱) و یا اینکه برای اعمال و رفتار معمول ائمه علیهم السلام توجیه معقولی ارائه نداده اند. (۲)

۱- مرحوم طبرسی، در «مجمع البیان»، ذیل آیه (اِنَّکَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُیُوب) (سوره مائده (۵)،آیه ۱۰۹) می نویسد: احدی از شیعه امام یه را نمی شناسم که معتقد باشد احدی از بشربتواند متصف به علم الغیب باشد! و شیعه امام یه از چنین نسبتی مبرا است!. متن عبارتایشان اینگونه است: «ذکر الحاکم أبوسعید، فی تفسیره، أنها تدل علی بطلان قول امام یهان الأئمه یعلمون الغیب. و أقول ان هذا القول، ظلم منه لهؤلاء القوم، فانا لانعلم أحدامنهم، بل أحدا من أهل اسلام، یصف أحدا من الناس بعلم الغیب؛ و من وصف مخلوقابذلک، فقد فارق الدین. و الشیعه امام یه برآء من هذا القول؛ فمن نسبهم الی ذلک، فاللهفیما بینه و بینهم؛ حاکم ابوسعید، در تفسیرش آورده است که: آیه فوق دلالت بر بطلانقول شیعه امام یه دارد که می گویند ائمه غیب می دانند. ولی من می گویم این سخن او ظلمبه شیعه امام یه است، چرا که ما احدی از آنان بلکه احدی از مسلمانان را سراغ نداریم کهاحدی از مردم را متصف به داشتن علم غیب کنند. و هر کس مخلوقی را متصف به داشتنعلم غیب کند، از دین خارج شده است. و شیعه امام یه از این سخن بری است؛ و هر کسچنین نسبتی به آنها دهد در پیشگاه خدامسئول خواهدبود». (مجمع البیان،ج۳،ص۴۰۳)

۲- و در ذیل آیه (وَ لِلَّهِ غَیْبُ السَّماواتِ وَ الأرْض)(سوره هود (۱۱)، آیه ۱۲۳) می فرماید: هرکس قائل شود احدی جز خدا علم الغیب دارد، از دین اسلام خارج است!. متن عبارتایشان اینگونه است: «و وجدت بعض المشایخ ممن یتسم بالعدوان و التشنیع، قد ظلمالشیعه امام یه فی هذا الموضع من تفسیره، فقال هذا یدل علی أن الله سبحانه یختص بعلمالغیب، خلافا لما تقول الرافضه أن الأئمه یعلمون الغیب؛ ولا شک أنه عنی بذلک من یقولبامام ه الاثنی عشر ویدین بأنهم أفضل الأنام بعد النبی صلی الله علیه و آله ؛ فان هذا دأبه ودیدنه فیهم،یشنع فی مواضع کثیره من کتابه علیهم، وینسب الفضائح والقبائح الیهم، ولا نعلم أحدامنهم استجاز الوصف بعلم الغیب لأحد من الخلق، فانما یستحق الوصف بذلک من یعلمجمیع المعلومات لا بعلم مستفاد، و هذه صفه القدیم سبحانه العالم لذاته، لا یشرکه فیهاأحد من المخلوقین؛ و من اعتقد أن غیر الله سبحانه یشرکه فی هذه الصفه، فهو خارج عنمله اسلام؛ یکی از بزرگانی که به دشمنی و بدگویی در مورد شیعه امام یه معروف است، درتفسیرش ذیل آیه فوق به این گروه ظلم کرده و گفته است: «این آیه دلالت دارد بر اینکهعلم غیب مختص به خداست؛ بر خلاف آنچه رافضی ها می گویند که ائمه غیب می دانند».بی شک منظور او از رافضی کسانی هستند که به امامت ائمه اثنی عشر معتقدند و آنها رابهترین خلق بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله می دانند. و البته این عادت اوست که در جاهای متعددیاز کتابش از آنها بدگویی کرده و بدی ها و زشتی هایی را به آنها نسبت می دهد. در حالیکهما احدی از شیعه را سراغ نداریم که اجازه دهند مخلوقی را به صفت عالم الغیب متصفکنند. عالم الغیب تنها صفت کسی است که تمام معلومات را بدون واسطه می داند، و او جزذات قدیم خداوندی که علم ذاتی دارد نیست، و در این صفت احدی از مخلوقین با اوشریک نیست؛ و هر کس معتقد شود که غیر خدا با او در این وصف شریک است، از دیناسلام خارج شده است». (مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۱۳)

به نظر می رسـد که بایـد ابتدا بین محدوده های علوم و مراتب آن، وکیفیت اطلاع از آنها، به نحو مشخصـی تمییز داده شود، و آنگاه (۱)

۱- البته بـا تفکیکی که مـا ارائه خواهیم داد این نظر نیز صـحیح است؛ یعنی مـا معتقـدیم که امام غیب می دانـد و در عین حال قـول مرحـوم طبرسـی نیز صـحیح است!سـید مرتضـی، در کتـاب «الشـافی» نیز معتقـد اسـت کـه علـوم روز، علـومی نیسـت که مختصـشأن امام باشـد. امام شؤونی دارد که مختص اوست، و احـدی به آنها دسترسـی نـدارد، آنها رابايد بداند؛ چون ما غیر از امام مرجع دیگری در آن زمینه ها نداریم. ولی غیر آن مانندفیزیک وشـیمی و ... را لازم نیست بداند، و نمی داند، و نقصـی بر او نیست. امام بایـد حکمخـدا را بدانـد، کتاب و سـنت را بشـناسد، تا بتوانـد ما را در مسـیر خـدا هـدایت کند. متن سـخنایشان اینچنین است: «...فقـد أصـاب فی أن مـا لاـ تعلق له بما یقوم به امام لا یجب أن یعلمه،الّا انّه ظنّ علینا أنا نوجب هـذا الجنس من العلوم، فلهـذا أتبع کلاـمه بالحکـایه عنّا ایجابکونه عالما بما جری مجری الغیب و معاذ اللّه أن نوجب له من العلوم الّا ما تقتضـیه ولایته،ویوجبه ما ولیه، وأسـند الیه من الأحکام الشرعیّه، و علم الغیب خارج عن هذا؛ او(صاحب کتاب المغنی) این سخن را که آنچه وظیفه امـام نیست لاـزم نیست بدانـد، درسـتگفته است؛ ولی گمـان کرده که مـا این نوع از علوم را نیز بر امـام واجب می دانیم، به همینجهت در ادامه کلامش از قول ما حکایت کرده که واجب است امام عالم به غیب باشـد؛ و بهخدا پناه می بریم از اینکه برای امـام بیش از آن مقـدار که ولایتش اقتضا دارد، علومی راواجب بـدانیم؛ و علم الغیب خارج از این محـدوده است». (الشـافی فی الامـام ه، ج۳، ص ۱۶۴)شـیخ طوسـی، در «تلخیص الشـافی» نیز همیـن نظر را تأییـد نمـوده است: «... و لم نـوجب أنیکون عالما بما لا تعلق له بالأحکام الشـرعیه ... أمّا العلم بالصناعات و المهن، فلیسالامام رئیسا فی شیء منها و لا مقدما فیها. و لو کان رئیسا فی الصـنائع لوجب أن یکونعالما بها...؛ ... و ما لازم نمی دانیم که امام به آن چیزهایی که ربطی به احکام شـرعی نداردعالم باشد ... اما علم به صـنعت ها و حرفه ها، امام درباره آنها هیچ ریاست و پیشوایی ندارد؛و اگر بر آنها هم ریاست می داشت واجب می بود که آنها را نیز بدانـد...». (تلخیص الشافی،ج۱، ص ۲۵۲)ملاحظه می کنید که برای نفی علم الغیب از غیر خـدا، کـه البتـه ادلـه قـوی ای دارد، دائرهوسـیعی از علـوم را از محـدوده علم امـام خـارج کرده انـد، و برای آن نیز توجیهـاتی ذکرفرموده انـد که مثلا وجوبی نـدارد امام اینها را بداند، و ارباب این علوم کسان دیگری هسـتندو... . در حالی که با بیانی که خواهـد آمـد این دائره وسیع از علوم اساسا جزو علم غیبی کهمختص خـدا است نمی باشد، و لزومی ندارد برای اینکه بپذیریم تنها خدا ست که عالمالغیب است، این علوم را از امام نفی کنیم.

حکم هر کدام را به نحو مجزا بررسی کرد و به نتیجه رسید. به عبارت دیگر به این مسئله یک جواب کلی آری یا خیر، نمی توان داد. پاسخ آن هم آری است و هم خیر، با تفصیلی که در آینده به لطف خدا به آن خواهیم پرداخت.

بدیهی است که با این بحث نمی توان صرفاً با دید عقلانی

مواجه شد، زیرا عقل بشر با توجه به محدودیت های خود توان حل

این مسئله را ندارد، و نمی تواند محدوده علوم الهی پیامبران را مشخص کند!

به عبارت دیگر، این بحث، بحثی به اصطلاح درون دینی است، و بدون کمک گرفتن از گزاره های دینی نمی توان درباره آن سخن گفت؛ چرا که ما اصل مسئله نبوت را با چیزی به نام «معجزه» (چیزی که عقل بشر از درک علل آن، و انجام آن عاجز است) اثبات می کنیم. (دقت کنید)

امام صادق علیه السلام بعد از بیاناتی که در مورد معرفی شأن و منزلت انبیاء: دارند، می فرمایند: «وَ لاَ تَتَصَرَّفْ بِعَقْلِكَ فِي مَقَامَاتِهِمْ وَأَحْوَالِهِمْ وَ أَخْلاَقِهِمْ اِلاَّ بِبَيَانٍ مُحْكَمٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ اِجْمَاعِ أَهْلِ الْبَصَائِرِ بِدَلاَئِلَ تَتَحَقَّقُ بِهَا فَضَائِلُهُمْ وَ مَرَاتِبُهُمْ وَ أَنَّى بِالْوُصُولِ اِلَى حَقِيقَةِ مَا لَهُمْ عِنْدَ اللَّه؟! (۱) ؛باعقل خود در مقامات و احوال و اخلاق انبیا، تصرف

نکن مگر اینکه با بیان محکمی از جانب خدا و اجماع اهل بینش، به دلایلی دست یابی که بتوانی با آن فضایل و مراتب ایشان را درک کنی؛ و کجا می توان به حقیقت آنچه ایشان نزد خدا دارند رسید؟!».

آیا فکر «من»، فکر انسانی که در عالم ماده به سر می برد، و در شناخت همین عالم در دسترس که ابزار شناخت آن را هم دارد مانده است! می تواند آن محدوده های عالی را بررسی کند؟ آیا می تواند به ماورای این عالم نفوذ کند و جزئیات مراتب آن عالم را مشخص کند؟!

۱- مصباح الشریعه، ص ۶۲؛ بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۳۷.

بیان امام رضا علیه السلام در مورد شأن امام، بیان رسا و شیوایی است که با مطالعه آن، می توانیم سطح توقع خودمان از شناخت امام و به تبع آن شناخت علم امام را مشخص کنیم :

«عبد العزیز بن مسلم عن الرضا علیه السلام :... هلْ یَعْرِفُونَ قَدْرَ الامام ۃِ وَمَحَلَّهَا مِنَ الْأُمَّهِ، فَیَجُوزَ فِیهَا اخْتِیَارُهُمْ ؟اِنَّ الامام ۃَ أَجَلُّ قَدْراً وَ أَعْظَمُ شَأْناً وَ أَعْلَی مَکَاناً وَ أَمْنَعُ جَانِباً وَ أَبْعَدُ غَوْراً مِنْ أَنْ یَبْلُغَهَا النَّاسُ بِعُقُولِهِمْ أَوْ یَنَالُوهَا بِآرَائِهِمْ أَوْ یُقِیمُوا امام اً بِاخْتِیَارِهِمْ. اِنَّ الامام ۃَ خَصَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهَا اِبْرَاهِیمَ الْخَلِیلَ علیه السلام بَعْدَ النُّبُوَّهِ وَ الْخُلَّهِ مَرْتَبَهً ثَالِثَه... (۱) ؛ آیا قدر

امامت و جایگاه آن در میان امت را می شناسند، تا بتوانند آن را انتخاب کنند؟! همانا امامت قدرش والاتر، و شأنش بزرگتر، وجایگاهش برتر، ومکانش دورتر از دسترس، وژرفایش عمیق تر از آنست که مردم با عقل خود به آن برسند، یا با نظراتشان به آن دست یابند، یا امام ی به انتخاب خود برگزینند. امامت رتبه ایست که خداوند بعد از رتبه نبوت و خُلّت (دوستی)، ابراهیم خلیل را بدان اختصاص داد...».

در هر حال، بحث بحثی دشوار است؛ و به گفته مرحوم علّامه محمد جواد مغنیه: زلّت الاقلام فیه!!

* * *

۱- الکافی (چاپ اسلامیه)، ج ۱، ص ۱۹۹؛ (چاپ دار الحدیث)، ج ۱، ص ۴۹۰؛ بحارالأنوار،ج ۲۵، ص۱۲۱.

دورنمای بحث

انبیـا علیهم السـلام قبـل از بعثت، از نظر علم و سـایر توانـائی های علمی وعملی،ماننـد سایر مردم بوده انـد. یعنی در یک دوره ایشان «بشرٌ مثلکم» بوده اند تا اینکه می فرماید: «یوحی الیّ»؛ پس تفاوت نبی با سایر مردم در همین «یوحی الیّ» می باشد. اگر این رابطه وحی را قطع کنیم ایشـان ماننـد سایر افراد بشرهسـتند. همان سـخن که امام باقرٍ علیه السـلام فرمود: «اِنَّ عَالِمَنَا لاَ یَعْلَمُ الْغَیْبَ، وَ لَوْ وَکَلَ اللَّهُ عَالِمَنَا اِلَی نَفْسِهِ کَانَ کَبَعْضِکُمْ، وَ لَکِنْ یَحْدُثُ اِلَیْهِ سَاعَهً بَعْدَ سَاعَهٍ (۱) ؛ همانا عالم ما

(اهل بیت) غیب نمی دانـد؛ و اگر خداونـد، عالمِ ما را به حال خود واگـذارد، شخصـی است هماننـد شـما؛ ولی لحظه به لحظه علوم جدیدی به او القا می شود».

البته مخفی نیست که افراد بشـر از نظر شـیوه زنـدگی و ملکـات وفضایـل اخلاـقی با هم متفاوتنـد، و هر کسـی برای خود منش وروشی دارد. تاریخ به ما می گوید که این افراد قبل از بعثت دارای

۱- بصائر الدرجات، ج ۱، ص۳۲۵؛ بحار الانوار، ج۲۶، ص ۶۰.

اخلاق فاضله و کمالاتی در رفتار و کردار خود بوده اند؛ و اینگونه نبوده که ازمیان افرادخلافکار و فاسد کسی به رسالت مبعوث شود.

خداوند متعال - بنا به حِکم و مصالحی که در آینده خواهد آمد- افرادی را از میان بندگانش بر می گزیند، انتخاب می کند، کتاب وحکمت و علومی در اختیارشان می گذارد، و ایشان را به نبوت مبعوث می کند، تا راهنمای دیگران باشند و پیام خدا را به بندگانش برسانند.

اجمالاً می توان گفت این علومی که در اختیار انبیا قرار می گیرد غیر از «علم الغیب» است. علم الغیب مخصوص خداوند تبارک وتعالی است، و احدی از آن اطلاعی ندارد؛ و آنچه به انبیا داده شده، بخشی از علوم غیب می باشد که - به کیفیتی که در بحث روح خواهد آمد - در اختیار ایشان قرار گرفته تا حجت بر مردم باشند.

خداوند متعال از تمام علوم مربوط به مخلوقاتِ مُلک وملکوت، کوچک و بزرگ، ذرات آسمان و زمین، غیب آسمان وزمین، تا وقایعی که در زمین و برای انسانها اتفاق می افتد، میزان عمر افراد، و...، آنهایی را که مقدر شده، تثبیت شده، و امضا شده، در کتابی مبین، مکتوب فرموده است؛ آنگاه این کتاب را در اختیار بندگان برگزیده اش - بنابر اختلاف مراتبشان - قرار می دهد. که البته کل این علوم مربوط به مراتب پایین تر از مرتبه عرش الهی است.

بر این اساس می توان گفت تعبیر «علم کتاب» در مقابل «علم غیب» است. علم کتاب علمی است مکتوب، مضبوط، و مشهود

برای اهلش، بنابراین غیب نیست. البته خداوند می فرماید «مِن غیب» است؛ یعنی این مقدار از علم غیب را از پرده غیب خارج کرده، و آن را مشهود کرده، اما نه مشهود هر کس، مشهود «مُصطفون الأخیار» است. بنابر این نظر، اگر نبی تمام «علم الکتاب» را هم داشته باشد، «عالم الغیب» نیست. به عبارت دیگر این دو با هم تنافی ندارند که از طرفی نبی را عالم به «ما کان» و «ما یکون» و«ما هو کائن» بدانیم، و از طرف دیگر ادعا کنیم که غیب نمی داند؛ زیرا علم به غیب، علم به «ما لم یکن» است. (۱)

۱- مراحلی که در خلقت اشیا توسط خداوند تبارک و تعالی به مقتضای آیه شریفه: (اِنَّمَاأَمْرُهُ اِذَا أَرَادَ شَیْئاً أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ)، (سوره یس (۳۶)، آیه ۸۲) وجود دارد عبارتاست از مراحل: علم، مشیت، اراده، تقدیر، قضا، و امضا.مراد از قول «کن» قول امثال ما که صدایی است که به گوش می رسد، و یا ندایی است کهشنیده می شود نیست؛ قول خداوند فعل اوست. پس وقتی اراده بودن شیئی را می کند، بهفعلی واحد آن را ایجاد می کند، که از آن تعبیر به قول «کن» می شود. این اراده مسبوق بهمشیت است، و این مشیت مسبوق به علم؛ همانطور که این اراده منجر به تقدیر، و اینتقدیر منجر به قضا می شود، و تا این قضا امضا نشود، شیء تحقق عینی و محسوسنمی یابد. در مرحله علم - که ممکن است در این مرحله مشیت به معلومی خاص تعلقبگیرد یا نگیرد - امکان تغییر (بداء) وجود دارد؛ و در مرحله اراده نیز که کدام شیء را مقدرکند وکدام را نکند، امکان تغییر (بداء) وجود دارد؛ ولی زمانیکه قضا امضا شد دیگر جایتغییرنیست.پس شیء، قبل از بودن (کون)، معلوم علم الهی است؛ (این مرحله همان عرش الهی،ومرتبه علم الغیب، و ام الکتاب است) و برای اینکه کینونت پیدا کند، باید متعلق مشیتقرار گیرد وخواسته شود؛ وقتی که خواسته شد، عزم بر ایجاد آن حاصل می شود، که هماناراده است؛ و وقتی عزم بر ایجاد آن حاصل شد، حدود و اندازه های آن تعیین می شود، که همان تقدیر است؛ و پس از تعیین حدود و اندازه ها، تحقق خارجی محسوس و ملموس آنشیء است که با امضای قضا حاصل می شود. پس آنچه در خارج ایجاد شد، همان شیء درعلم الهی بود که کینونتش خواسته شد (شاء). توجه به این نکته ضروری است که اینتفصیلات و بیان مراحل در مقام تحلیل است، و تمام آن (در مورد تمام خلقت)، کمتر ازیک چشم به هم زدن محقق می شود؛ (وَ مَا أَمْرُنَا اِلَّا وَاحِدَه کَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ).(سوره قمر(۵۴)، آیه ۵۰)

بدین معنی، مرتبه ای از علم هست که غیب است؛ علومی است که ازخلق پوشیده است؛ مشیت خدا در این مرتبه به معلومات تعلق می گیرد، کم و زیاد می کند، ممکن است بخشی را اراده کند، بخشی رانکند؛برخی رامقدرکند،برخی رانکند؛بخشی راامضاکند،برخی (۱)

۱- برای درک بهتر این مراحل و تقریب به ذهن، تاملی در مراحل سخن گفتن انسان(خودمان) می تواند راه گشا باشد. و شاید وجه تشبیه فعل ایجادی خداوند به «قول» همینباشد که با تأمل در معنای قول، و نحوه تکلم انسان، بتوانیم به درک معنای آن نزدیکشویم (مقدمه بحث مفهوم کتاب، از همین رساله را مطالعه فرمایید). در همین صحبتهایروزمره ما که به راحتی و بدون تامل انجام می دهیم، تمام این مراحل وجود دارد. اکنونبعنوان نمونه، کلامی بسیار ساده را بررسی کنیم. ما می گوییم: دو ضربدر دو مساویاست با چهار. (دو دوتا چهار تا) قبل از اینکه این سخن از دهان ما صادر شود، مراحل زیراتفاق می افتد :معنایی در ذهن من در مورد رابطه منطقی بین اعداد (مفهوم کلی ضرب اعداد) وجوددارد.(علم)می خواهم این رابطه را به مخاطبم اعلام کنم. (مشیت)عزم و تصمیم بر اعلام این رابطه می گیرم. (اراده)اعداد دو و دو و هیئت ضرب ایندو و چهار را تعیین می کنم. (تقدیر)جمله «دو دوتا چهار تا» را می سازم. (قضا)دو دوتا چهار تا را به زبان می آورم. (امضا)ممکن بود برای بیان آن رابطه ذهنی، در مرحله تقدیر عدد سه و سه و نُه را تعیین کنم،آنوقت کلامی که از من صادر می شد «سه سه تا نُه تا» می بود.ملاحظه می کنید که در مقام تحلیل روند تکلم به یک جمله ساده، به چه مراحلیرسیدیم؛ وجالب اینکه این مراحل در تمام جملاتی که از دهان ما خارج می شود اتفاقمی افتد، ولی به قدری سریع است که اساساً به چشم نمی آید. این همان معنای وَ مَا أَمْرُنَااِلاَّ وَاحِدَه کَلَمْحٍ بِالْبَصَِر است.اکنون می گوییم، منطقه نفوذ علم امام، تا قبل از مرحله تقدیر(از ما کان تا ما هو کائن)است، وبالاتر از آن (ما لم یکن) را در بر نمی گیرد. یعنی آن علمی را که مقدّر می سازدوموردقضای خود قرار می دهد، آن علمی است که به رسول الله صلی الله علیه و آله و سپس بهائمه علیهم السلام می رسد.

را نکنـد؛ آنهـایی را که مقـدّر می کنـد و امضـا می کنـد، در «علم الکتـاب» قرار می دهـد؛ که آن را هم به نحو اتمّ در اختیـار رسول الله صـلی الله علیه و آله قرار داده است. این مرتبه غیبی، همان مرتبه «أم الکتاب» است که می فرمایـد: (یَمْحُو اللَّهُ مَا یَشَاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتَابِ) (۱) . همان آیه ای

که بسـیاری از ائمه علیهم السـلام می فرمودند اگر این آیه نبود، به شـما از آنچه تا آخر عالم اتفاق می افتد خبر می دادیم. (۲) یعنی ممکن است ما

خبری را بدهیم ولی بعداً مشیت الهی به محو آن تعلق بگیرد،

۱- سوره رعد (۱۳)، آیه ۴۰.

۲- قرب الاسناد، ص :۳۵۳ «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ، وَ أَبُو جَعْفَرٍ، وَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ، وَ الْحُسَیْنُ بْنُعَلِی، وَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِی، وَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ عَلَیْهِمُ السـلام : «وَ اللَّهِ لَوْ لَا آیه فِی کِتَابِاللَّهِ لَحَـدَّثْنَاکُمْ بِمَا یَکُونُ اِلَی أَنْ تَقُومَ السَّاعَهُ: (یَمْحُوا اللَّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْـدَهُ أُمُّالْکِتابِ). (بحار الأنوار، ج۴، ص ۹۷)

وآن واقعه اتفاق نیفتد، آن وقت ما را دروغگو می پندارید! و بعضا از آن مرحله به «کتاب ربّ» یا «کتاب الله» تعبیر شده است.

البته بایـد به این نکته اساسـی توجه داشت که، اینگونه نیست که ایشـان یکجا از همه علم الکتاب، بالفعل اطلاع داشـته باشـند؛ بلکه بینای کتاب انـد، و کم کم بر حسب نیاز و موقعیت در اختیارشان قرار می گیرد. همانگونه که یک فرد بینا در مقابل یک کور می توانـد ادعـا کنـد که من هر چه در این عالم هست می توانم ببینم؛ و البته ادعای صـحیحی هم هست؛ اما تحقق بالفعل آن، منوط به شـرایطی است؛ ادعـای ائمه علیهم السـلام که می فرماینـد ما از «ما کان» و «ما یکون» خبر داریم نیز اینگونه است. یعنی چشم دیدن این وقایع را داریم، والبته تحقق بالفعل آن شرایطی می خواهد که در ظرف زمانی ومکانی خاص خود، بإذن الله محقق می شود.

به عبارت دیگر، می توان اینگونه بیان کرد که در مقام جعل، علم اولین و آخرین به ائمه علیهم السلام داده شده است؛ ولی در مقام مجعول، این علم ثابت و محقق نمی شود مگر با تحقق موضوع، شرایط، وقیود خارجی آن.

بنابراین، روایاتی که در آن ائمه علیهم السـلام علم غیب را از خود انکار می کنند، منظور همان غیبی است که نزد خدا است و هنوز مقـدّر نشـده؛ و آنجا که خود را عالم به غیب معرفی می کننـد، آن علوم غیبی است که مقدر شده و در کتاب قرار گرفته است؛ و برای امثال ما غیب محسوب می شود.

اگر سخن فوق را بپذیریم، این سؤال پیش می آید که این علوم چگونه در ایشان به فعلیت می رسد؟

پاسخ اینکه، اطلاع ایشان از کتاب بواسطه «روح القدس» حاصل می شود که همراه ایشان است. و مدام با روح القدس در ارتباط اند و اطلاعات جدید دریافت می کنند؛ به نحوی که اگر این ارتباط قطع شود، علم امام محدود می گردد، و از بسیاری چیزها بی خبر می ماند.

برای تقریب به ذهن، شبکه اطلاع رسانی اینترنت مثال خوبی است؛ ایشان مانند کسی هستند که «کلمه عبور» اتصال به اینترنت را در اختیار دارد. اگر کل شبکه جهانی اینترنت را علم الکتاب فرض کنیم، با داشتن کلمه عبور، تمام اطلاعات موجود در شبکه در اختیار ما قرار می گیرد، ولی اطلاع ما از ریز محتوای آن بالفعل نیست، و نیاز به مراجعه دارد؛ در عین حال می توان ادعا کرد که من می توانم از هر آنچه در شبکه هست به شما خبر دهم. (۱)

۱- در تطبیق بیشتر موضوع بحث ما با این مثال می توان گفت: نیت و انگیزه فردی کهصفحات اینترنتی را ایجاد می کند، می شود مرحله اُمّ الکتاب، آن فرد ممکن است محتوایصفحه را عوض کند، تغییر دهد، کم یا زیاد کند؛ (یمحو ما یشاء و یثبت). کسی که کلمهعبور ورود به اینترنت را دارد، خبر از انگیزه و نیت او ندارد؛ هر چه او در ذهنش دانستوخواست واراده کرد که منتشر کند، و سپس در صفحه ای از صفحات اینترنت قرار داد،آنگاه دارنده کلمه عبور می تواند مراجعه کند و ببیند و اطلاع حاصل کند. حال اگر ازمطلبی به شما خبر بدهم، و بعد صاحب آن صفحه آن را تغییر دهد، ممکن است شمابگویید فلانی دروغ گفت؛ یا علمی را که ادعا می کند ندارد. درحالیکه خبر من درست بودولی صفحه تغییر کرد.

تفصیل بحث

انبیا قبل از بعثت

در مورد اینکه گفتیم انبیا قبل از بعثت مانند سایر مردم بوده اند واز نظر سطح علمی و دانش، چیزی بیش از بقیه مردم نداشته اند؛ آیات متعددی ازقرآن براین امردلالت دارد که به آنها اشاره می کنیم :

۱. سوره ابراهیم (۱۴)، آیه :۱۱ (قالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ اِنْ نَحْنُ اِلَّا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ وَ لَکِنَّ اللهَ یمُنُّ عَلَی مَنْ یشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا کَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِیکُمْ بِسُلْطَانٍ اِلَّا بِإِذْنِ اللهِ وَعَلَی اللهِ فَلْیتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ)؛ «پیامبرانشان به آنها گفتند : «درست است که ما بشری همانند شما هستیم، ولی خداوند بر هر کس از بندگانش بخواهد (و شایسته باشد)، نعمت می بخشد (ومقام رسالت عطا می کند)؛ و برای ما ممکن نیست جز به فرمان خدا معجزه ای بیاوریم؛ ومؤمنان باید تنها بر خدا توکّل کنند!».

با این بیان که سیاق عبارت «اِنْ نَحْنُ اِلَّا...» گویای این مطلب است که قبل از اینکه خداوند بر ما منت گذارد و ما را به رسالت مبعوث کند، هیچ چیزی اضافه بر شما نداشتیم؛ بشری بودیم همانند شما.

۲. سوره آل عمران (۳)، آیه :۱۶۴ (لَقَدْ مَنَّ اللهُ عَلَی الْمُؤْمِنینَ اِذْ بَعَثَ فیهِمْ رَسُولاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ یتْلُواعَلَیهِمْ آیاتِهِ وَ یزَکِّیهِمْ وَ یعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ اِنْ کانُوا مِنْ قَبْلُ لَفی ضَلالٍ مُبینٍ)؛ «خداوند بر مؤمنان نعمت بزرگی بخشید، هنگامی که در میان آنها، پیامبری از خودشان برانگیخت؛ تا آیات او را بر آنها بخواند، و آنها را پاکیزه سازد و کتاب و حکمت بیاموزد؛ هر چند پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند».

در این آیه شریفه نیز اگر عبارت «مِنْ أَنْفُسِهِمْ» را حذف کنیم، در پیام اصلی آیه هیچ خللی وارد نمی شود. این قید تأکیدی بر این معناست که رسول از میان مردم معمولی مبعوث می شود.

۳. درداستان حضرت یوسف علیه السلام وقتی که ایشان خواب می بیند، و خوابش را به پدر می گوید؛ پدر خواب را تعبیر می کند وبه او خبر می دهد؛ یعنی اینکه خود یوسف خبر نداشت. بعد می فرماید: (وَلَمّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَیناهُ حُکْماً وَ عِلْماً وَ کَذالِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنینَ) (۱) ؛ «و هنگامی که به بلوغ و رشد رسید، ما حکم (پیامبری) و «علم» به او دادیم؛ واینچنین نیکوکاران را پاداش می دهیم».

علم و حکم را بعد از اینکه به بلوغ و قوت رسید به او دادیم.

۴. سوره اعراف (۷)، آیه :۱۴۴ (قالَ یا مُوسی اِنِّی اصْطَفَیتُکَ عَلَی النّاسِ بِرِسالاتی وَ بِکَلامی فَخُذْ ما آتَیتُکَ وَ کُنْ مِنَ الشّاکِرینَ)؛ «(خداوند) فرمود: «ای موسی! من تو را با رسالتهای خویش، و با سخن گفتنم

۱- سوره یوسف (۱۲)، آیه ۲۲.

(با تو)، بر مردم برتری دادم و برگزیدم؛ پس آنچه را به تو داده ام بگیر؛ واز شکرگزاران باش».

این آیه شریفه، ظهور بلکه تنصیص در این معنا دارد که خداوند بعد از اینکه موسی علیه السلام را برمی گزیند، می فرماید: «فَخُذْ ما آتَیتُکَ». یعنی اینکه قبل از اعلام اصطفای موسی از جانب خداوند، موسی چیزی اضافه بر مردم نداشت. به عبارت دیگر، بعد از اینکه، «اصْطَفَیتُکَ عَلَی النّاسِ»، حالا «خُذْ ما آتَیتُکَ». (۱)

۵. سوره طه (۲۰)، آیه ۲۹- :۳۶ (وَ اجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی * هارُونُ أَخِی * أُشْدُدْ بِهِ أَزْرِی * وَ أَشْرِکْهُ فِی أَمْرِی * کَی نُسَبِّحَکَ کَثِیراً * وَنَذْکُرَکَ کَثِیراً * اِنَّکَ کُنْتَ بِنا بَصِیراً * قالَ قَدْ أُوتِیتَ سُؤْلَکَ یا مُوسی).

«و وزیری از خاندانم برای من قرار ده؛ برادرم هارون را؛ با او پشتم را محکم کن؛ و او را در کارم شریک ساز؛ تا تو را بسیار تسبیح گوییم؛ و تو را بسیار یاد کنیم؛ چرا که تو همیشه از حال ما آگاه بوده ای!؛ فرمود: ای موسی! خواسته ات به تو داده شد).

۱- الکافی (چاپ اسلامیه)، ج ۵، ص ۸۳؛ (چاپ دارالحدیث) ج ۹، ص :۵۵۶ «مُحَمَّدُ بْنُیَحْیَی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِی بْنِ الْحَکَمِ، عَنْ أَبِی جَمِیلَهَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ علیه السلام یَقُولُ: کُنْ لِمَا لَا تَرْجُو أَرْجَی مِنْکَ لِمَا تَرْجُو، فَإِنَّ مُوسَی علیه السلام ذَهَبَ یَقْتَبِسُ نَاراً،فَانْصَرَفَ اِلَیْهِمْ وَ هُوَ نَبِی مُرْسَل؛ امام صادق علیه السلام فرمود: به آنچه امید نداری امیدوارتر ازآنچه به آن امید داری باش! چرا که موسی علیه السلام به قصد آتش آوردن رفت، ولی نبی مرسلبازگشت!». تأمل در این روایت حالت قبل و بعد از نبوت را به خوبی نشان می دهد.(بحارالأنوار، ج ۱۳، ص ۳۲)

آیات فوق بلیغ ترین نمونه برای استشـهاد ماست. به این بیان که اساس نبوت هارون علیه السـلام به دعای موسی علیه السلام بنا شـد. هارون فردی معمولی از خانـدان موسـی علیه السلام بود که بعد از اینکه موسـی از خداوند درخواست شـریک می کند، خداوند در اجابت دعای موسی می فرماید: (قَدْ أُوتِیتَ سُؤْلَکَ یا مُوسی). (۱)

۱- گروه دیگری از شواهـد قرآنی که دلالت دارد بر این که انبیا، قبل از مبعوث شـدن بهرسالت، انسانهایی ماننـد سایرین بوده انـد، آیاتی است که خداونـد در آنها همین امر را دلیلایمان نیاوردن کافران ذکر می کند :۱. سوره مؤمنون (۲۳)، آیه ۳۳و:۳۴ (وَ قالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِلِقاءِ الْاخِرَهِوَأَتْرَفْناهُمْ فِی الْحَیاهِ الـدُّنْیا ما هذا اِلاَّ بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یأْکُلُ مِمّا تَأْکُلُونَ مِنْهُ وَ یشْـرَبُ مِمّا تَشْرَبُونَ*وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَراً مِثْلَکُمْ اِنَّکُمْ اِذاً لَخاسِرُونَ)؛ «ولی اشـرافیان (خودخواه) از قوم او که کافربودند، و دیدار آخرت را تکذیب می کردند، و در زندگی دنیا به آنان ناز و نعمت داده بودیم،گفتند: «این بشری است مثل شما؛ از آنچه شما می خوریـد می خورد؛ و از آنچه می نوشـیدمی نوشـد! (پس چگونه می توانـد پیامبر باشد؟!). و اگر از بشـری همانند خودتان اطاعت کنیـد،در این صورت به یقین شـما زیانکاریـد».۲. سوره تغـابن (۶۴)، آیه :۶ (ذالِکَ بِأَنَّهُ کانَتْ تَأْتِیهِمْ رُسُـلُهُمْ بِالْبَیناتِ فَقالُوا أَ بَشَرٌ یهْدُونَنافَکَفَرُوا وَ تَوَلَّوْا وَ اسْتَغْنَی اللهُ وَ اللهُ غَنِی حَمِیدٌ)؛ «این بخاطر آن است که پیامبران آنها(پیوسته) با دلایل روشن به سـراغشان می آمدنـد، ولی آنها (از روی کبر و غرور) گفتنـد: «آیاانسان هایی (مثل ما) می خواهنـد ما را هدایت کنند؟!» از این رو کـافر شدنـد و روی برگردانـدنـد؛و خداونـد (از ایمان و طاعتشان) بی نیاز بود، و خـدا غنی و شایسـته سـتایش است».۳. سوره اسراء (۱۷)، آیه :۹۴ (وَ ما مَنَعَ النّاسَ أَنْ یؤْمِنُوا اِذْ جاءَهُمُ الْهُـدی اِلّا أَنْ قالُوا أَ بَعَثَاللّهُ بَشَـراً رَسُولاً)؛ «تنها چیزی که بعـد از آمدن هدایت، مانع شد مردم ایمان بیاورند، اینبود که گفتند: «آیا خداوند بشری را بعنوان رسول فرستاده است؟!»».۴. سوره قمر (۵۴)، آیات ۲۳-:۲۵ (کَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ* فَقالُوا أَ بَشَـراً مِنّا واحِداً نَتَّبِعُهُ اِنّا اِذاًلَفِی ضَـلالٍ وَ سُعُرٍ* أَ أُلْقِی الذِّکْرُ عَلَیهِ مِنْ بَینِنا بَلْ هُوَ کَذّابٌ أَشِرٌ)؛ «طایفه ثمود (نیز) انذارهایالهی را تکذیب کردند. و گفتند: «آیا ما از بشـری از جنس خود پیروی کنیم؟! اگر چنین کنیمدر گمراهی و جنون خواهیم بود. آیا از میان ما تنها بر او وحی نازل شده؟! نه، او دروغگویهوسبازی است».۵. سوره فرقان (۲۵)، آیه :۴۱ (وَ اِذا رَأَوْکَ اِنْ یتَّخِذُونَکَ اِلّا هُزُواً أَ هـذَا الَّذِی بَعَثَ اللهُ رَسُولًا)؛«وهنگامی که تو را می بینند، کاری جز مسـخره کردن تـو ندارنـد (و می گوینـد:) آیـا ایـن! همانکسـی است که خـدا او را به پیـامبری برانگیخته است؟!».ملاحظه می فرماییـد که در تمامی آیات فوق، کافران از تبعیت شخصـی که در میانخودشان بوده و همانند خودشان سلوک می کرده، و تا چند روز قبل مثل خودشان رفتارمی کرده، به همین بهانه، شانه خالی کرده اند.

پیامبر اسلام قبل از بعثت

در مورد رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله نیز این چنین است. (۱)

۱. سوره هود (۱۱)، آیه :۴۹ (تِلْکَ مِنْ أَنْباءِ الْغَیبِ نُوحیها اِلَیکَ ما کُنْتَ تَعْلَمُها أَنْتَ وَ لا قَوْمُکَ مِنْ قَبْلِ هذا فَاصْبِرْ اِنَّ الْعاقِبَةَ لِلْمُتَّقینَ).

((ای پیامبر!) اینها از اخبار غیبی است که به تو وحی می کنیم؛ نه تو، و نه قومت، اینها را پیش از این نمی دانستید. بنابراین، صبر واستقامت کن، که عاقبت از آن پرهیزگاران است).

۱- و این امر به قدری واضح است که بنا به نقل مرحوم صدوق، در کتاب «توحید»، امام رضا علیه السلام در احتجاجاتی که با رأس الجالوت داشته اند، آن را نشانه وجود و قدرت خداونددانسته اند!. التوحید، ص :۴۲۹ «... وَ مِنْ آیَاتِهِ أَنَّهُ کَانَ یَتِیماً فَقِیراً رَاعِیاً أَجِیراً، لَمْ یَتَعَلَّمْکِتَاباً وَ لَمْ یَخْتَلِفْ اِلَی مُعَلِّمٍ، ثُمَّ جَاءَ بِالْقُرْآنِ الَّذِی فِیهِ قِصَصُ الْأَنْبِیَاءِ وَأَخْبَارُهُمْ حَرْفاً حَرْفاً،وَ أَخْبَارُ مَنْ مَضَی وَ مَنْ بَقِیَ اِلَی یَوْمِ الْقِیَامَه...؛ ... از نشانه های وجود و قدرت خداوندا ینست که او -محمّد صلی الله علیه و آله - یتیمی بود که برای دیگران چوپانی می کرد؛ نه کتابی خوانده بودو نه معلمی دیده بود؛ ناگاه کتابی همانند قرآن آورد که در آن جزء به جزء داستان هاواخبار انبیا، و اخبار گذشتگان و آیندگان تا روز قیامت وجود دارد...». (بحارالانوار، ج ۱۰،ص ۳۰۸)

آیات قبل اشاره به داستان حضرت نوح دارد؛ و در این آیه خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تصریح می کند که قبل از اینکه به نبوت مبعوث شوی و ما این اخبار را به تو وحی کنیم، تو و قومت از نظر این آگاهی ها در یک سطح بودید. نه تو می دانستی و نه قومت.

۲. یونس (۱۰)، آیه :۱۶ (قُلْ لَوْ شاءَ اللهُ ما تَلَوْتُهُ عَلَیکُمْ وَ لاأَدْراکُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فیکُمْ عُمُراً مِنْ قَبْلِهِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ)؛ «بگو: «اگر خدا می خواست، من این (قرآن) را بر شما نمی خواندم؛ و (خداوند) از آن آگاهتان نمی کرد؛ چه این که مدّتها پیش از این، در میان شما زندگی نمودم؛ (و هرگز آیه ای نیاوردم) آیا نمی فهمید؟!».

در این آیه شریفه می فرماید قبل از اینکه مبعوث شوم، سالها در میان شما زندگی کرده ام، وآیه ای برای تلاوت بر شما نداشتم؛ واگرخداوند می خواست، همانگونه می ماندم و این آیات را بر شما نمی خواندم.

۳. سوره نساء (۴)، آیه :۱۱۳ (وَلَوْلا فَضْلُ اللهِ عَلَیکَ وَ رَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طائِفَه مِنْهُمْ أَنْ یضِلُّوکَ وَما یضِلُّونَ اِلّا أَنْفُسَهُمْ وَ ما یضُرُّونَکَ مِنْ شَیءٍ وَأَنْزَلَ اللهُ عَلَیکَ الْکِتابَ وَالْحِکْمَهَ وَعَلَّمَکَ ما لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ وَکانَ فَضْلُ اللهِ عَلَیکَ عَظیماً)؛ «اگر فضل و رحمت خدا شامل حال تو نبود، گروهی از آنان تصمیم داشتند تو را گمراه کنند؛ امّا جز خودشان را گمراه نمی کنند؛ وهیچ گونه زیانی به تو نمی رسانند. خداوند، کتاب وحکمت را بر تو نازل کرد؛ و به تو آموخت آنچه را که نمی دانستی؛ و فضل خدا بر تو (همواره) بزرگ بوده است».

۴. سوره یوسف (۱۲)، آیه :۳ (نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیکَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِما أَوْحَینا اِلَیکَ هذَا الْقُرْآنَ وَ اِنْ کُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغافِلینَ)؛ «ما بهترین سرگذشت ها را به وسیله این قرآن که به تو وحی کردیم، برای توشرح می دهیم؛ و به یقین پیش از این، از آن غافل بودی (وخبرنداشتی)».

۵. سوره قصص (۲۸)، آیه :۸۶ (وَ ما کُنْتَ تَرْجُوا أَنْ یلْقی اِلَیکَ الْکِتابُ اِلّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّکَ فَلاتَکُونَنَّ ظَهِیراً لِلْکافِرِینَ)؛ «و تو هرگز امید نداشتی که این کتاب آسمانی به تو القا شود؛ ولی رحمت پروردگارت چنین اقتضا کرد؛ اکنون که چنین است، هیچگاه پشتیبان کافران مباش».

برای تبیین بیشتر این نظر در مورد رسول اکرم صلی الله علیه و آله به بیان زیر توجه کنید :

قرآن در سوره شوری (۴۲)، آیه ۵۱، سنت ارتباط با غیب را اینگونه بیان می فرماید: (وَ ما کانَ لِبَشَرٍ أَنْ یکَلِّمَهُ اللهُ اِلّا وَحْیاً أَوْ مِنْ وَراءِ حِجابٍ أَوْ یُرْسِلَ رَسُولاً فَیوحِیَ بِاِذْنِهِ ما یشاءُ اِنَّهُ عَلِی حَکِیمٌ)؛ «و امکان ندارد خدا با هیچ انسانی سخن بگوید، مگر از راه وحی، یا از پشت حجابی (همچون ایجاد صوت)، یا رسولی =]فرشته ای[می فرستد و به فرمان خود آنچه را بخواهد وحی می کند؛ چرا که او بلند مقام وحکیم است».

خداوند با هیچ بشری تکلم نمی کند مگر به سه صورت: یا مستقیماً به او وحی می فرستد؛ یا از ورای حجاب با او صحبت

می کند؛ و یا به رسولی وحی می کند که او پیغام برساند (۱) ؛ راه دیگری

وجود ندارد. بعد به رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: ما به تو نیز بر اساس همین سنّت وحی کردیم :

سوره شوری (۴۲)، آیه :۵۲ (وَ کَذالِکَ أَوْحَینا اِلَیکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ما کُنْتَ تَدْرِی مَا الْکِتابُ وَ لاَ الْإِیمانُ وَ لکِنْ جَعَلْناهُ نُوراً نَهْدِی بِهِ مَنْ نَشاءُ مِنْ عِبادِنا وَ اِنَّکَ لَتَهْدِی اِلی صِراطٍ مُسْتَقِیم)؛ «همان گونه (که بر پیامبران پیشین وحی فرستادیم) بر تو نیز حقایقی را به فرمان خود وحی کردیم؛ تو پیش از این نمی دانستی کتاب و ایمان چیست؛ (و از محتوای قرآن آگاه نبودی) ولی ما آن را نوری قرار دادیم که بوسیله آن هر کس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می کنیم؛ و به یقین تو به سوی راه راست هدایت می کنی».

در این آیه شریفه تصریح می کند که تو نه می دانستی کتاب چیست و نه می دانستی ایمان چیست؛ تا اینکه ما «روح» را به تو وحی کردیم و ما این روح را (که از ثمراتش کتاب و ایمان است)

۱- آنچه در ترجمه آمده، بر اساس تفسیر معروف این آیه است. ولی از این آیه می توانااستفاده کرد که قرآن کلام خداست با ما، با تک تک افراد؛ خدا رسولش را فرستاده، و باقرآنی که بر رسولش وحی کرده، با ما تکلم کرده است؛ و تایید این سخن را در کلام امام صادق علیه السلام به روشنی می توان مشاهده کرد که فرمودند: «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ :تَعَلَّمُوا الْعَرَبِیَّهَ فَإِنَّهَا کَلَامُ اللَّهِ الَّذِی تَکَلَّمَ بِهِ خَلْقَهُ...؛ عربی را بیاموزید، چرا که آن کلامخداست که با آن با خلقش سخن گفته است»؛ (وسائل الشیعه(بیروت)، ج ۵، ص ۸۴)می فرماید بوسیله قرآن با خلقش سخن گفته است، نه با پیامبرش! (دقت کنید) وگرنه خود رسول جزو گروه اول است که به او مستقیماً وحی می شود.

نوری قرار داده ایم که هر که را بخواهیم با آن هدایت می کنیم. (۱)

نتیجه اینکه، آنچه ارزش نبی است، و آنچه از فضائل و علوم برای شخص نبی تعریف می شود، به خاطر وجود چنین روحی در قلب اوست. اما قبل از بعث چنین روحی از جانب خدا، شخص

۱- همین برداشت ما را أبی حمزه، از امام صادق علیه السلام سؤال کرد :الکافی (چاپ اسلامیه)، ج۱، ص۲۷۳؛ (چاپ دار الحدیث)، ج ۱، ص:۶۸۳ «عن أبی حمزه،قال: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الْعِلْمِ أَ هُوَ عِلْمٌ یَتَعَلَّمُهُ الْعَالِمُ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ، أَمْ فِیالْکِتَابِ عِنْدَکُمْ تَقْرَءُونَهُ فَتَعْلَمُونَ مِنْهُ؟ قَالَ: الْأَمْرُ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِکَ وَ أَوْجَبُ، أَ مَا سَمِعْتَ قَوْلَاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ کَذلِکَ أَوْحَیْنا اِلَیْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ما کُنْتَ تَدْرِی مَا الْکِتابُوَ لَا الْإِیمانُ». ثُمَّ قَالَ: أَیَّ شَیْءٍ یَقُولُ أَصْحَابُکُمْ فِی هَذِهِ الْآیَهِ أَ یُقِرُّونَ أَنَّهُ کَانَ فِی حَالٍلَا یَدْرِی مَا الْکِتَابُ وَ لَا الْإِیمَانُ؟ فَقُلْتُ: لَا أَدْرِی جُعِلْتُ فِدَاکَ مَا یَقُولُونَ. فَقَالَ لِی: بَلَی،قَدْ کَانَ فِی حَالٍ لَا یَدْرِی مَا الْکِتَابُ وَ لَا الْإِیمَانُ حَتَّی بَعَثَ اللَّهُ تَعَالَی الرُّوحَ الَّتِی ذُکِرَ فِیالْکِتَابِ، فَلَمَّا أَوْحَاهَا اِلَیْهِ، عَلَّمَ بِهَا الْعِلْمَ وَ الْفَهْمَ، وَ هِیَ الرُّوحُ الَّتِی یُعْطِیهَا اللَّهُ تَعَالَی مَنْشَاءَ، فَإِذَا أَعْطَاهَا عَبْداً عَلَّمَهُ الْفَهْمَ؛ ابی حمزه می گوید: از امام صادق درباره علم سؤالکردم؛ آیا علم شما علمی است که از دهان مردان اخذ می شود؟ یا در کتابی است که آن رامی خوانید و فرا می گیرید؟ فرمود: امر بزرگتر و برتر از این حرفهاست. آیا قول خداوندعزوجل را نشنیدهای که فرمود: «همان گونه (که بر پیامبران پیشین وحی فرستادیم) بر تونیز حقایقی را به فرمان خود وحی کردیم؛ تو پیش از این نمی دانستی کتاب و ایمانچیست؛...». سپس امام فرمود: اصحاب شما در مورد این آیه چه نظری دارند؟ آیا اقراردارند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حالی بوده که نه کتاب را می دانسته و نه ایمان را؟ گفتم :فدایت شوم، نمی دانم نظرشان چیست. امام فرمود: آری، در حالی بود که نه می دانستکتاب چیست و نه ایمان، تا اینکه خداوند آن روحی که در کتاب ذکر کرده را مبعوث نمود؛پس زمانی که آن روح را به او وحی کرد، بواسطه آن، علم و فهم را به او آموخت. و آن،روحی است که خداوند به هر که بخواهد اعطا می کند. و زمانی که به بندهای اعطا کند، فهمرا به او می آموزد». (بحار الأنوار، ج۱۸، ص ۲۶۶)

رسول هیچ یک از فضائل پیامبران را ندارد؛ همانگونه که ممکن است این روح را از او باز پس بگیرند، و به حال اول خود برگردد. سوره اسراء (۱۷)، آیه :۸۶ (وَ لَئِنْ شِئْنا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِی أَوْحَینا اِلَیکَ ثُمَّ لاتَجِدُ لَکَ بِهِ عَلَینا وَکِیلًا)؛ «و اگر بخواهیم، آنچه را بر تو وحی فرستاده ایم، از یادت می بریم؛ سپس کسی را نمی یابی که در برابر ما، از تو دفاع کند». (۱)

***

۱- اما همانطور که قبلا اشاره کردیم، انبیاء قبل از بعثت، جزو افراد صالح در میان مردم اند.تفسیرالمیزان؛سوره شوری(۴۲)،آیه :۵۲«وفی الدرالمنثور،اخرج أبونعیم،فی«الدلائل»؛و ابن عساکر، عن علی علیه السلام قال: قیل لِلنّبی صلی الله علیه و آله : هَل عَبَدتَ وَثَناً قَطٌّ ؟ قال: لا؛ قالوا: فَهَلشَرِبتَ خَمراً قَطٌّ؟ قال: لا؛ وَ ما زِلتُ اَعرِفُ اَنّ الذی هُم عَلَیهِ کُفرٌ وَما کُنتُ اَدری مَا الکِتابُوَ لا ایمانُ؛ وَ بِذلِکَ نَزَلَ القُرآنُ «...ما کُنتَ تَدری ما الکِتابُ وَ لا ایمانُ...»». ابن عساکر ازعلی علیه السلام نقل می کند که: به نبی اکرم گفته شد، آیا تا به حال بت پرستیده ای؟ فرمود: نه؛گفتند:تا به حال شراب نوشیده ای؟فرمود: نه؛ از ابتدا می دانستم که راهی که اینها می روند،کفر است؛ ولی نمی دانستم کتاب و ایمان چیست. و همین مطلب در قرآن نازل شده «...وتو نمی دانستی که کتاب و ایمان چیست...». و مضمون این روایت با آیه شریفه ۷ سورهضحی(۹۲): «و وجدک ضالّاً فهدی»، کاملاً مناسبت دارد؛ زیرا ضال بمعنای گم کرده راهاست، نه گمراه؛ کسی که حیران است، نه حق را می شناسد ونه به باطل گرویده است؛متحیر مانده. خداوند می فرماید تو را اینگونه یافتیم، آنگاه هدایت کردیم.در مورد حضرت موسی علیه السلام نیز آمده است که وقتی در برابر فرعون قرار می گیرد و فرعونمی گوید: «کردی آنچه کردی در زمانی که کافر بودی»؛ موسی علیه السلام پاسخ می دهد که :«فَعَلْتُها اِذاً وَ أَنَا مِنَ الضَّالِّین»، آن کار را در زمانی کردم که از ضالین بودم؛ یعنی قبل ازمبعوث شدن خود را ضال می نامد؛ یعنی «متحیرا لا یدری ما یجب علیه ان یفعله». و اینمعنا مؤید «فوجدک ضالا فهدی» است. (احتجاج، ج۲، ص ۴۲۸؛ بحار الانوار، ج ۱۳، ص۳۳)

اکنون ببینیم که بعد از بعثت چه اتفاقی می افتد، و چگونه است که یک شبه ره صد ساله می پیمایند، و عالم به «ما کان» و «ما یکون» می شوند (البته بر حسب اختلاف مراتب).

برای روشن شدن این بحث، تبیین سه مفهوم مهم در لسان آیات و روایات، ضرورت دارد؛ که باید به عنوان مقدمه به آنها بپردازیم :

۱. مفهوم «کتاب» و «علم الکتاب».

۲. مفهوم «غیب» و «علم الغیب».

۳. مفهوم «روح» و «روح القدس».

مفهوم «کتاب» و «علم الکتاب»

اشاره

بعد از آنکه اجمالا بین «علم غیب» و «علم کتاب» فرق گذاردیم، و گفتیم که مرتبه «أمّ الکتاب» بخشی از علم غیبی است که از ائمه علیهم السلام نیز پوشیده است، و ایشان فقط «علم الکتاب» را در اختیار دارند، نوبت به این می رسد که بدانیم «علم الکتاب» چیست؟ و قبل از آن لازم است معنی و مفهوم «کتاب» را بشناسیم، و اینکه در قرآن به چه معنایی بکار رفته است؟

«کتابت» در لغت به معنای گردآوری است؛ عرب وقتی اطراف مشک آب را با نخ جمع می کند و می بندد، به این کار کتابت می گویند. (۱) و «کتاب»، بر وزن «فعال» بمعنی مفعول،

یعنی «مکتوب» و «نوشته شده» است.

۱- و کَتَبَ السِّقاءَ و المَزاده و القِرْبه، یَکْتُبه کَتْباً: خَرَزَه بِسَیرین، فهی کَتِیبٌ. و قیل: هو أَنیَشُدَّ فمَه حتی لا یَقْطُرَ منه شیء. و أَکْتَبْتُ القِرْبه: شَدَدْتُها بالوِکاءِ، و کذلک کَتَبْتُها کَتْباً،فهی مُکْتَبٌ و کَتِیبٌ. ابن الأَعرابی: سمعت أَعرابیاً یقول: أَکْتَبْتُ فَمَ السِّقاءِ فلم یَسْتَکْتِبْأَی لم یَسْتَوْکِ لجَفائه و غِلَظِه. (لسان العرب، ج ۱، ص ۷۰۱)

این تعبیر در قرآن در موارد متعددی بکار رفته است؛ از جمله در مورد :

علم خدا

۱. سوره طه (۲۰)، آیه :۵۲ (قالَ عِلْمُها عِنْدَ رَبِّی فِی کِتابٍ ...)؛ «گفت: آگاهی مربوط به آنها، نزد پروردگارم در کتابی ثبت است...».

۲. سوره ق (۵۰)، آیه :۴ (قَدْ عَلِمْنا ما تَنْقُصُ الْاَرْضُ مِنْهُمْ وَ عِنْدَنا کِتابٌ حَفِیظ)؛

«ولی ما آنچه را زمین از بدن آنها می کاهد؛ می دانیم (و همه ذرّات آن را گردآوری می کنیم) و نزد ما کتابی است که همه چیز در آن محفوظ است».

کتب آسمانی

۱. سوره بقره (۲)، آیه :۸۷ (وَ لَقَدْ آتَینا مُوسَی الْکِتابَ...)؛ «ما به موسی کتاب (تورات) دادیم...».

۲. سوره انعام (۶)، آیه :۱۵۵ (وَ هذا کِتابٌ أَنْزَلْناهُ مُبارَکٌ فَاتَّبِعُوهُ...)؛ «واین کتابی است پربرکت، که ما نازل کردیم پس از آن پیروی کنید...».

در این آیه، اشاره به نزول قرآن و تعلیمات آن کرده است.

علوم اوصیا

۱. سوره نمل (۲۷)، آیه :۴۰ (قالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ...)؛

«(امّا) کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) داشت گفت:...».

این آیه در مورد آصف بن برخیا، وصی سلیمان نبی علیه السلام است، که هنگامی که سلیمان علیه السلام با درخواست او برای انتقال تخت ملکه سبا موافقت کرد، او با استفاده از نیروی معنوی خود تخت ملکه سبا را در یک چشم بر هم زدن نزد او حاضر کرد.

۲. سوره رعد (۱۳)، آیه :۴۳ (...قُلْ کَفَی بِاللهِ شَهِیداً بَینِی وَبَینَکُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ)؛ «...بگو: کافی است که خداوند، و کسی که همه علم کتاب نزد اوست، میان من و شما گواه باشند».

در بسیاری از روایات آمده است که منظور از مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ، علیّ بن ابی طالب علیه السلام و ائمّه هدی علیهم السلام هستند.

کتب ضبط اعمال

۱. سوره اسراء (۱۷)، آیه :۱۳ (...وَ نُخْرِجُ لَهُ یوْمَ الْقِیامَهِ کِتاباً یلْقاهُ مَنْشُوراً)؛ «...و روز قیامت، نامه (اعمالش را) برای او بیرون می آوریم که آن را در برابر خود، گشوده می بیند».

۲. سوره جاثیه (۴۵)، آیه :۲۹ (هذا کِتابُنا ینْطِقُ عَلَیکُمْ بِالْحَقِّ اِنّا کُنّانَسْتَنْسِخُ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ)؛ «این نامه اعمال شماست که ما نوشته ایم،وبه حق بر ضد شما سخن می گوید؛ ما آنچه را انجام می دادید می نوشتیم».

اکنون کاربرد این تعبیر در مورد علم خدا را مورد بررسی قرار می دهیم؛ تا به دریافت دقیق تر معنای کتاب نزدیک تر شویم. این

چگونه علمی است که در کتاب است؟ مگر خدا احتیاج دارد بنویسد؟ اساساً تعبیر از علم خدا، به کتاب، چه معنا دارد؟ برای روشن شدن مسئله، مطلبی را به عنوان مقدمه ذکر می کنیم.

شناخت اسماء و صفات خدا

بحثی در مورد شناخت اسما و صفات خدا وجود دارد که آیا اسما و صفات الهی را می توان شناخت یا نه؟ بعضی این نظر را دارند که خدا به هیچ وجه قابل شناختن نیست، و ما فقط اسما وصفاتی که در آیات و روایات به خدا نسبت داده شده را می توانیم به او نسبت دهیم؛ و مفاهیم این کلمات را نیز درست درک نمی کنیم. مجازیم بگوییم خدا خالق است، عالم است، قادر است؛ اما اینکه علم خدا یعنی چه؟ قدرت خدا یعنی چه؟ خلقت خدا یعنی چه؟ را نمی فهمیم. این گروه برای اثبات نظر خود از آیات وروایات فراوانی کمک می گیرند؛ از قبیل :

سوره صافات (۳۷)، آیه :۱۵۹ (سُبْحانَ اللهِ عَمّا یصِفُونَ)؛ «خدا منزه است از آنچه مردم وصف می کنند». یعنی هر صفتی برای خدا بیان کنید، خدا از آن صفت منزه است.

نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص :۳۹ «...لَا یُدْرِکُهُ بُعْدُ الْهِمَمِ وَ لَا یَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ...؛ خدایی که افکار ژرف اندیش، او را درک نمی کنند؛ و دست غواصان دریای علوم، به او نمی رسد...».

بحار الانوار، ج ۶۹، ص :۲۹۳ «ابی جعفر محمد بن علی الباقر

...حیث قال: کُلُّما مَیَّزتُمُوهُ بِاَوهامِکُم فی اَدَقِّ مَعانیه مَخلُوقٌ مَصنُوعٌ مِثلُکُم مُردُودٌ اِلَیکُم؛ هر قدر با اوهام خود با دقیقترین معانی، او (خدا) را مورد شناخت قرار دهید، آنچه بدست می آورید مخلوق وساخته شده ای مثل خودتان است، و به درد خودتان می خورد!».

تحقیق مطلب اینکه، کسی که در قرآن و آیاتی که درباره صفات و افعال خداست دقت کند، متوجه می شود که قرآن مفاهیمی را عرضه می کند که مردم معنای آن را می فهمند، و راجع به چیزهایی سخن می گوید که توقع دارد شنونده آن را درک کند و بپذیرد. این چنین نیست که خدا فقط الفاظی را بکار برد و بگوید این الفاظ را بکار برید و به معنا کار نداشته باشید. جای تردید نیست که قرآن با نسبت دادن صفات و اسمایی به خدای متعال و عرضه آن به مردم، می خواهد به مردم بفرماید که خدا را با این اوصاف بشناسید، یعنی با همان معانی که از این اوصاف می فهمید. (وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّکْرِ...)؛ «ما قرآن را برای پند گرفتن آسان ساختیم...». (۱)

اما ظاهرا آنهایی که گفته اند اوصاف خدا را نمی توان شناخت، ومعنای الفاظی که در مورد اسما و صفات خدا بکار می بریم را نمی فهمیم، بین مفهوم و مصداق خلط کرده اند.

مفهوم، آن معنای کلی است که ما در ذهن درک می کنیم؛ ومصداق، آن فرد خارجی است که این معنای کلی ذهنی ما بر آن

۱- سوره قمر (۵۴)، آیه ۱۷.

منطبق است. آنچه از آیات و روایات استفاده می شود اینست که مصداق اوصاف الهی را با مفاهیم ذهنی نمی توان شناخت؛ نه اینکه این مفاهیم هم وقتی در مورد خدا بکار می رود معنای خود را از دست می دهند.

مثلا وقتی می گوییم خدا عالم است؛ از نظر مفهوم، منظور همان علم در مقابل جهل است. اما علم مصادیق زیادی دارد؛ آنچه ما از مصادیق علم می شناسیم علم هایی است محدود، که یا از راه مطالعه بدست می آید، یا از راه شنیدن، یا تجربه کردن، و امثال آن؛ علم هایی که در خودمان است. اما اینکه مصداقی از علم وجود دارد که ذاتی است، کسبی نیست، محدود نیست، و...؛ البته چنین مصداقی از علم را ما نمی توانیم بشناسیم. پس آنچه ما نمی توانیم درک کنیم، حقیقت مصداق این مفاهیم در مورد خداست، نه اینکه اصلا معنا و مفهوم اسما و صفات خدا را درک نمی کنیم.

برای واضحتر شدن مطلب در این مثال دقت کنید: مفهوم نور را در نظر بگیرید، یک دانشمند از این نوری که مشاهده کرده است، مفهومی در ذهن خود ایجاد می کند، که مفهومی عام و کلی است. طیف های مختلف رنگ را با این مفهوم می سنجد و تعریفی از آن ارائه می کند و نوع آن را نیز نشان می دهد. مثلا ـ می گوید فلان طول موج، رنگ قرمز است؛ و نمونه و مصداق آن هم این رنگ خاص

است؛ همچنین است سایر طول موج ها و رنگ های دیگر. بعد به ما می گوید مصادیقی از این مفهوم وجود دارد که قابل مشاهده

نیست؛ فلان طول موج، ماورای بنفش است؛ و فلان طول موج، مادون قرمز؛ و اینها قابل مشاهده و درک حسی نیستند (با چشم طبیعی؛ در مثال مناقشه نفرمایید). نمی گوید که اینها نور نیست، نور است، طول موج دارد، و با ابزار و مفاهیم خاصی وجود آن را اثبات می کند. اما ما هرگز نمی توانیم حقیقت مصداق نور ماورای بنفش یا مادون قرمز را درک کنیم. ولی وجود آن را نیز انکار نمی کنیم؛ بلکه با توجه به شواهد و قراین قطعی ای که به ما ارائه می کنند به وجود آن ایمان می آوریم؛ نور بین دو حدّ ماورا و مادون، منطقه علم است؛ بالا و پایین این منطقه، منطقه ایمان. (اینست که قرآن در مورد غیب، کلمه ایمان را بکار می برد؛ «یؤمنون بالغیب»).

مفهوم علم نیز همینطور است؛ ما از نحوه اطلاع خودمان از امور، مفهوم علم را در ذهن ایجاد می کنیم؛ دانستن؛ که مفهومی عام وکلی است، و ممکن است از راه خواندن، یا شنیدن، یا تفکر، یا حدس، و... حاصل شود. بعد به ما می گویند مصادیقی از این مفهوم وجود دارد که محدود نیست، مطلق است، تحققش شرایط و ابزار خاصی نمی خواهد، کسب نشدنی است، و... همانند علم خدا؛ و ما هرگز حقیقت چنین مصداقی را نمی توانیم درک کنیم.

فقس علی هذا. (۱)

۱- ما به همین مختصر در اینجا اکتفا می کنیم. برای توضیح بیشتر می توانید به کتاب«معارف قرآن» استاد مصباح یزدی مراجعه نمایید.

شناخت «کتاب الله»

با توجه به مطالبی که در نحوه شناخت اسما و صفات خدا گفته شد، می گوییم مفهوم «کتاب» نیز بعنوان یک مفهوم قرآنی که به خدا نسبت داده شده، چنین حالتی دارد. ما از کتاب و نوشته، آنگونه که مشاهده می کنیم، مفهومی در ذهن ایجاد می کنیم که مفهومی عام است، و مصادیق متعددی دارد؛ (از نوشتن روی سنگ با قلم های آهنی، و نوشتن روی پوست حیوانات با قلم های قدیمی، تا نوشتن روی کاغذباقلم های امروزی،ونوشتن اطلاعات روی دیسکت های کامپیوتری و...). بعد این مفهوم را توسعه داده و در مورد مغز، قلب، و سینه، نیز بکار می بریم. می گوییم: در مغزت حک کن. در سینه ات بنویس. (۱) حال هیچ استبعادی ندارد که حقیقت مصادیقی

از این مفهوم را درک نکنیم؛ مانند کتاب الله. ولی مفهوم آن را می شناسیم، و منظور از آن را می فهمیم.

در عرف، اینگونه است که کتابت بمنظور حفظ و نگهداری مکتوبات از زوال، ایجاد اطمینان و محکم کاری، جلوگیری از نقض یا انکار قراردادها، فراموش نشدن مطالب، و داشتن سندی برای ارائه و احتجاج در محاکم، انجام می شود. با بررسی آیات قرآن متوجه می شویم که در قرآن نیز کلمه «کتاب» در همین معانی

۱- مانند آیه ۲۲ سوره مجادله (۵۸): (أُولئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمانَ وَ أَیدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ...)؛«آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دلهایشان نوشته، و با روحی از ناحیهخودش آنها را تأیید فرموده...».

عرفی بکار رفته است، منتها در مصادیقی که ما از شناخت حقیقت آن مصادیق عاجزیم. (۱)

نتیجه اینکه؛ آنچه ما از «کتاب الله» می فهمیم - هرچند از کیفیت حقیقت مصداق آن سر در نیاوریم - اینست که: کل نظام تکوین وتشریع و قوانین آن، همه و همه، حساب و کتاب دارد؛ منظم است؛ سند دارد؛ مضبوط است؛ محفوظ است؛ مورد فراموشی واقع نمی شود؛ قابل استناد و احتجاج است؛ و در یک کلام، «مکتوب» است؛ آن هم در کتابی که «لا یضل و لا ینسی».

و ما هر چه بیشتر به این آیات به دیده تأمل و تدبر می نگریم،

۱- سوره طه (۲۰)، آیه :۵۲ (قالَ عِلْمُها عِنْدَ رَبِّی فِی کِتابٍ لایضِلُّ رَبِّی وَ لاینْسی)؛ «گفت :گاهی مربوط به آنها، نزد پروردگارم در کتابی ثبت است؛ پروردگارم هرگز گمراه نمی شود،وفراموش نمی کند».سوره ق(۵۰)، آیه :۴ (...وَ عِنْدَنا کِتابٌ حَفِیظ)؛ «و نزد ما کتابی است که همه چیز در آنمحفوظ است».سوره واقعه (۵۶)، آیه ۷۷ و :۷۸ (اِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَرِیمٌ * فِی کِتابٍ مَکْنُونٍ)؛ «که آن، قرآن پرارزشی است * که در کتاب محفوظی جای دارد».سوره زخرف (۴۳)، آیه :۴ (اِنَّهُ فِی أُمِّ الْکِتابِ لَدَینا لَعَلِی حَکِیمٌ)؛ «و این (قرآن) در لوحمحفوظ نزد ما والا و استوار است!».سوره اسراء (۱۷)، آیه ۱۳ و :۱۴ (...وَ نُخْرِجُ لَهُ یوْمَ الْقِیامَهِ کِتاباً یلْقاهُ مَنْشُوراً * اِقْرَأْ کِتابَکَکَفی بِنَفْسِکَ الْیوْمَ عَلَیکَ حَسِیباً)؛ «...نامه (اعمالش را) برای او بیرون می آوریم که آن را دربرابر خود، گشوده می بیند) * و به او می گوییم:) نامه (اعمال) خود را بخوان، کافی است کهامروز، خود حسابرس خویش باشی!».سوره مؤمنون (۲۳)، آیه :۶۲ (...وَ لَدَینا کِتابٌ ینْطِقُ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لا یظْلَمُونَ)؛ «و نزد ما کتابیاست که بحق سخن می گوید و به آنان هیچ ستمی نمی شود».

بیشتر به زیبایی و کارآمدی این تمثیل و تشبیه - علم الهی به کتاب - واقف می شویم.

کل علم خداونـد درباره مخلوقات و غیر مخلوقات را به کتابی تشبیه کرده، که همه چیز در آن نوشـته شـده است، مجلـداتی از این کتـاب مخصوص خود اوست و هیـچ کس از آن اطلاعی نـدارد؛ اجزایی از آن، در مورد تکوینیات (۱) و قوانین حاکم بر آن است؛

۱- علوم مربوط به تکوین: منظور مـا از تکوین در اینجـا شامل کل نظام خلقت، وقایع، قوانینو سـنتهای حاکـم بر آن است.سوره توبه (۹)، آیـه :۳۶ (اِنَّ عِـدَّهَ الشُّهُورِ عِنْـدَ اللهِ اثْنـا عَشَرَ شَـهْراً فی کِتـابِ الله یوْمَ خَلَقَالسَّمـاواتِ وَ الأَرْضَ...)؛ «تعـداد ماه ها نزد خداونـد در کتاب الهی، از آن روز که آسـمانهاوزمین را آفریده، دوازده ماه است...».سوره ق(۵۰)، آیه :۴(قَدْ عَلِمْنا ما تَنْقُصُ الأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنا کِتابٌ حَفِیظ)؛«ولی ما می دانیمآنچه را زمین از بـدن آنها می کاهـد و نزد ما کتابی است که همه چیز در آن محفـوظ است!».سوره حجر (۱۵)، آیه :۴ (وَ مـا أَهْلَکْنا مِنْ قَرْیهٍ اِلّا وَ لَها کِتابٌ مَعْلُومٌ)؛ «ما اهل هیـچ شـهرودیاری را هلاک نکردیم مگر اینکه اجـل معیّن (و زمـان تغییر ناپـذیری) داشـتند!».سوره توبه (۹)، آیه :۵۱ (قُـلْ لَنْ یصـیبَنا اِلّـا ما کَتَبَ اللهُ لَنا هُوَ مَوْلانا وَ عَلَی اللهِ فَلْیتَوَکَّلِالْمُؤْمِنُونَ؛ «بگو: «هیـچ حادثه ای برای ما رخ نمی دهـد، مگر آنچه خداوند برای ما نوشـتهومقرّر داشـته است او مولا (و سرپرست) ماست و مؤمنان باید تنها بر خدا توکّل کنند!».سوره حدید (۵۷)، آیه :۲۲ (ما أَصابَ مِنْ مُصِیبَهٍ فِی الأَرْضِ وَ لا فِی أَنْفُسِکُمْ اِلّا فِی کِتابٍ مِنْقَبْلِ أَنْ نَبْرَأَها اِنَّ ذالِکَ عَلَی اللهِ یسِیرٌ)؛ «هیـچ مصـیبتی (ناخواسـته) در زمین و نه در وجودشـما روی نمی دهـد مگر اینکه همه آنها قبل از آنکه زمین را بیافرینیم در لوح محفوظ ثبتاست واین امر برای خدا آسان است!».سوره آل عمران (۳)، آیه :۱۴۵ (وَ مـا کـانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ اِلّـا بِاِذْنِ اللهِ کِتاباً مُؤَجَّلًا...)؛ «هیچکس، جز به فرمان خـدا، نمی میرد سرنوشتی است تعیین شـده...».سوره انبیـاء (۲۱)، آیه :۱۰۵ «وَ لَقَـدْ کَتَبْنـا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الـذِّکْرِ أَنَّ الأَرْضَ یرِثُها عِبادِیالصّالِحُونَ)؛ «در «زبور» بعد از ذکر (تورات) نوشتیم: «بندگان شایسته ام وارث (حکومت)زمین خواهند شد!».

بخش هایی از آن، در مورد تشریعیات (۱) و دستورات ابلاغی است؛

ابوابی از آن را در اختیار انبیا و اولیا بر حسب اختلاف مراتبشان (۲)

۱- علوم مربوط به تشریع: منظور از تشریع، احکام و دستور العملهایی است که برایبندگان در نظر گرفته شده.سوره نساء(۴)، آیه :۱۰۳ (...اِنَّ الصَّلاهَ کانَتْ عَلَی الْمُؤْمِنینَ کِتاباً مَوْقُوتاً)؛ «...نماز برمؤمنان نوشته ای است مقرّر و بهنگام».سوره بقره (۲)، آیه :۲۱۳ (...فَبَعَثَ اللهُ النَّبِیینَ مُبَشِّرینَ وَ مُنْذِرینَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْکِتابَ بِالْحَقِّلِیحْکُمَ بَینَ النّاسِ فیما اخْتَلَفُوا فیهِ...)؛ «...پیامبران را برانگیخت تا مردم را بشارت و بیمدهند وکتاب آسمانی، که به سوی حق دعوت می کرد، با آنها نازل نمود تا در میان مردم،در آنچه اختلاف داشتند، داوری کند...».سوره حدید (۵۷)، آیه :۲۵ (لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَیناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْکِتابَ وَ الْمیزانَ لِیقُومَالنّاسُ بِالْقِسْطِ...)؛ «ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب(آسمانی)ومیزان (شناسایی حقّ از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام بهعدالت کنند».

۲- سوره بقره (۲)، آیه :۱۷۸ (یا أَیهَا الَّذینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیکُمُ الْقِصاصُ فِی الْقَتْلَی الْحُرُّ بِالْحُرِّوَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَ الْأُنْثی بِالْأُنْثی...)؛ «ای افرادی که ایمان آورده اید! حکم قصاص در موردکشتگان، بر شما نوشته شده است: آزاد در برابر آزاد، و برده در برابر برده، و زن در برابرزن...».سوره بقره (۲)، آیه :۱۸۰ (کُتِبَ عَلَیکُمْ اِذا حَضَرَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ اِنْ تَرَکَ خَیراً الْوَصِیهُ لِلْوالِدَینِوَالْأَقْرَبینَ بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَی الْمُتَّقینَ)؛ «بر شما نوشته شده: هنگامی که یکی از شما رامرگ فرا رسد، اگر چیز خوبی]مالی[از خود به جای گذارده، برای پدر و مادر ونزدیکان،بطور شایسته وصیت کند! این حقّی است بر پرهیزکاران!».سوره بقره (۲)، آیه :۱۸۳ (یا أَیهَا الَّذینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیکُمُ الصِّیامُ کَما کُتِبَ عَلَی الَّذینَ مِنْقَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ)؛ «ای افرادی که ایمان آورده اید! روزه بر شما نوشته شده، همان گونهکه بر کسانی که قبل از شما بودند نوشته شد تا پرهیزکار شوید».سوره بقره (۲)، آیه :۲۱۶ (کُتِبَ عَلَیکُمُ الْقِتالُ وَ هُوَ کُرْهٌ لَکُمْ وَ عَسی أَنْ تَکْرَهُوا شَیئاً وَ هُوَ خَیرٌلَکُمْ وَ عَسی أَنْ تُحِبُّوا شَیئاً وَ هُوَ شَر لَکُمْ وَ اللهُ یعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لاتَعْلَمُونَ)؛ «جهاد در راه خدا، بر شمامقرّر شد در حالی که برایتان ناخوشایند است. چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید،حال آن که خیرِ شما در آن است. و یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آنکه شرِّ شما درآن است. و خدا می داند، و شما نمی دانید».سوره انفال (۸)، آیه :۷۵ (...وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فی کِتابِ اللهِ...)؛«وخویشاوندان در کتاب خدا]در باره میراث[به یکدیگر سزاوارترند همانا خدا به همهچیز داناست».

قرار می دهند؛ فصولی از آن را استنساخ می کنند و در اختیار بندگان قرار می دهند تا از کرده های خویش آگاه شوند؛ و ... . لفظ کتاب مشترک است بین تمام این مراتب؛ به اصل آن کتاب می گویند، به اجزای آن کتاب می گویند، به فصول آن کتاب می گویند، حتی به آن بخشی که در مورد اعمال یک فرد خاص هست هم کتاب می گویند.

و از آنجا که گستره این علوم، هم علوم مربوط به عالم تکوین ونحوه اداره آن را در بر می گیرد، و هم علوم مربوط به عالم تشریع و احکام آن را، دارندگان این علم، قدرت تصرف در عالم تکوین وتشریع را دارند؛ گرچه اِعمال این قدرت باذن الله است. (۱)

۱- نمونه این تصرف، داستان آصف بن برخیا است که در قرآن، سوره نمل (۲۷)، آیه ۴۰آمده است :(قالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یرْتَدَّ اِلَیکَ طَرْفُکَ فَلَمّا رَآهُ مُسْتَقِرّاً عِنْدَهُقالَ هذا مِنْ فَضْلِ رَبِّی لِیبْلُوَنِی أَ أَشْکُرُ أَمْ أَکْفُرُ وَ مَنْ شَکَرَ فَاِنَّما یشْکُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ کَفَرَ فَاِنَّ رَبِّیغَنِی کَرِیمٌ)؛ «اما کسی که دانشی از کتاب داشت گفت: پیش از آنکه چشم بر هم زنی آن رانزد تو خواهم آورد. و هنگامی که سلیمان آن تخت را نزد خود ثابت و پا بر جا دید گفت: ایناز فضل پروردگار من است تا مرا آزمایش کند که آیا شکر او را بجا می آورم یا کفران می کنم.و هر کس شکر کند به نفع خود شکر می کند و هر کس کفران نماید بزیان خویش نموده، کهپروردگار من غنی و کریم است».معجزات انبیاء: موسی، عیسی، سلیمان، و ... و آنچه از کرامات برای اوصیا و اولیای الهینقل می شود همه از این قبیل است.

تا اینجا مفهوم «کتاب» را شناختیم؛ حال ببینیم «علم الکتاب» چگونه است؟

شناخت «علم الکتاب»

آنچنانکه در آینده به تفصیل به آن خواهیم پرداخت، انبیا علیهم السلام علم غیب ندارند؛ یا به تعبیر دیگر عالم الغیب نیستند؛ پس علومی که در اختیار ایشان است چه علمی است؟

شاید بتوان گفت تعبیر «علم کتاب» در مقابل «علم غیب»، ومرتبه ای پایین تر از علم غیب است؛ علم کتاب علمی است مکتوب، مضبوط، و مشهود برای اهلش، بنابراین غیب نیست. البته خداوند می فرماید «مِن غیب» (۱) است؛ یعنی این مقدار از علم غیب

۱- سوره هود (۱۱)، آیه :۴۹ (تِلْـکَ مِنْ أَنْبـاءِ الْغَیبِ نُوحیهـا اِلَیکَ ما کُنْتَ تَعْلَمُها أَنْتَ وَ لا قَوْمُکَمِنْ قَبْلِ هـذا فَاصْبِرْ اِنَّ الْعاقِبَهَ لِلْمُتَّقینَ)؛ «اینها از خبرهای غیب است که به تو (ای پیامبر)وحی می کنیم؛ نه تو و نه قومت، اینها را پیش از این نمی دانستید. بنابر این صبرواستقامت کن که عاقبت از آن پرهیزکاران است».سوره یوسف (۱۲)، آیه :۱۰۲ (ذالِکَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَیبِ نُوحِیهِ اِلَیکَ وَ مَا کُنتَ لَدَیهِمْ اِذْ أَجْمَعُواأَمْرَهُمْ وَ هُمْ یمْکُرُونَ)؛ «(ای پیامبر!) این از اخبار غیبی است که به تو وحی می فرستیم؛ تو(هرگز) نزد آنها نبودی هنگامی که به اتفاق تصمیم می گرفتند و توطئه می کردند».

را مشهود کرده، اما نه مشهود هر کس، مشهود انبیا و اولیا است. بنابر این نظر، اگر نبی، کل علم الکتاب را هم داشته باشد، عالم الغیب نیست.

توجه به این نکته ضروری است که «کتاب» نیز دو مرتبه دارد؛ یک مرتبه آن داخل در علم غیب است و مخصوص خداست، که در بعض موارد از آن تعبیر به «امّ الکتاب» یا «کتاب رب» یا «کتاب الله» شده؛ مرتبه دیگر آن، همان است که بر نبی نازل می شود و در اختیار او قرار می گیرد؛ و از آن بطور مطلق به «کتاب» تعبیر می کنند. و - همانگونه که آیه ۲۷ سوره کهف (۱) نیز دلالت دارد - آنچه

به نبی اکرم صلی الله علیه و آله وحی شده نیز بخشی از «کتاب رب» (همان ام الکتاب) است؛ مِن کتاب است، نه همه کتاب.

بنابراین، مرتبه «ام الکتاب» بخشی از علم غیب خداوند است،

۱- سوره کهف (۱۸)، آیه :۲۷ (وَ اتْلُ ما أُوحِیَ اِلَیْکَ مِنْ کِتابِ رَبِّکَ لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ وَ لَنْ تَجِدَمِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدا)؛ «آنچه را از کتاب پروردگارت به تو وحی شده تلاوت کن! هیچ چیزسخنان او را دگرگون نمی سازد و هرگز پناهگاهی جز او نمی یابی». در این صورت «مِن»تبعیضیه است نه بیانیه.

که نزد او است و احدی از آن اطلاع ندارد (۱)، مگر به همان مقدار که در «علم الکتاب» نازل فرموده.

نتیجه اینکه، خداوند از تمام علوم مربوط به ملک و ملکوت، کوچک و بزرگ، ذرات آسمان و زمین، غیب آسمان و زمین، وقایع و حوادث، از ابتدا تا انتهای عالم، آنهایی را که تثبیت شده، امضا شده، و مقدر شده، در کتابی مبین، مکتوب فرموده است؛ (۲) آنگاه

۱- طه (۲۰)، آیه ۵۱ و ۵۲: (قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولیَ * قَالَ عِلْمُهَا عِندَ رَبِّی فِی کِتَابٍ لَّا یَضِلُّ رَبیِّ وَ لَا یَنسیَ)؛ «گفت: حال اقوامی که از این پیش می زیسته اند چیست؟ گفت: علم آن درکتابی است نزد پروردگار من. پروردگار من نه خطا می کند و نه فراموش».

۲- سوره سبأ (۳۴)، ۳: (وَ قَالَ الَّذِینَ کَفَرُواْ لَا تَأْتِینَا السَّاعَةُ قُلْ بَلیَ وَ رَبیِّ لَتَأْتِیَنَّکُمْ عَالِمِ الْغَیْبِلَا یَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فیِ السَّمَاوَاتِ وَ لَا فیِ الْأَرْضِ وَ لَا أَصْغَرُ مِن ذَالِکَ وَ لَا أَکْبرُ إِلَّا فیِ کِتَابٍمُّبِین)؛ «کافران گفتند: قیامت هرگز به سراغ ما نخواهد آمد. بگو: آری به پروردگار سوگندکه به سراغ شما خواهد آمد. خداوندی که از غیب آگاه است و به اندازه سنگینی ذرّه ای درآسمانها و زمین از علم او دور نخواهد ماند، و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر مگر اینکه درکتابی آشکار ثبت است».سوره هود (۱۱)، آیه ۶: (وَ ما مِنْ دَابَّةٍ فِی الْأَرْضِ اِلَّا عَلَی اللَّهِ رِزْقُها وَ یَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهاوَمُسْتَوْدَعَها کُل فی کِتابٍ مُبین)؛ «هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او برخداست؛او قرارگاه ومحل نقل و انتقالش را می داند همه اینها در کتاب آشکاری ثبت است».سوره حدید (۵۷)، آیه ۲۲: (ما أَصابَ مِنْ مُصیبَةٍ فِی الْأَرْضِ وَ لا فی أَنْفُسِکُمْ اِلَّا فی کِتابٍ مِنْقَبْلِ أَنْ نَبْرَأَها اِنَّ ذلِکَ عَلَی اللَّهِ یَسیر)؛ «هیچ مصیبتی در زمین و نه در وجود شما روینمیدهد مگر اینکه همه آنها قبل از آنکه زمین را بیافرینیم در کتابی ثبت است؛ و این امربرای خدا آسان است».سوره انعام (۶)، آیه ۵۹: (وَ لا رَطْبٍ وَ لا یابِسٍ اِلَّا فی کِتابٍ مُبینٍ)؛ «... ونه هیچ تر و خشکیوجود دارد، جز اینکه در کتابی آشکار ثبت است».

این کتـاب را در اختیار بنـدگان برگزیـده اش – بنابر اختلاف مراتبشان – قرار می دهـد. (۱) به این معنـا که کلیـد ورود به این کتابخانه

را در اختیارشان می گذارد؛ هر چند که ورود به آن نیز در هر موردی منوط به اذن خدا است.

اکنـون به برخی از روایـاتی که در زمینه علم کتـاب و دارنـدگان آن وارد شـده اشـاره می کنیم تـا این بحث وضوح و حجیت بیشتری پیدا کند :

۱. بصائر الدرجات، ج۱، ص :۲۲۹

«أَحْمَـدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْبَرْقِیِّ، عَنْ رَجُـلٍ مِنَ الْکُوفِیِّینَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ عَبْـدِ اللَّهِ بْنِ الْوَلِیـدِ، قَـالَ: قَـالَ أَبُو عَبْـدِ اللَّهِ علیه السـلام : مَا یَقُولُ أَصْحَابُکَ فِی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَ عِیسَی وَ مُوسَی، أَیُّهُمْ أَعْلَمُ؟ قَالَ قُلْتُ: مَا یُقَدِّمُونَ عَلَی أُولِی الْعَزْمِ أَحَداً. قَالَ: أَمَا إِنَّکَ لَوْ خَاصَـمْتَهُمْ بِکِتَابِ اللَّهِ لَحَجَجْتَهُمْ. قَالَ قُلْتُ: وَ أَیْنَ هَذَا فِی کِتَابِ اللَّهِ؟ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ قَالَ فِی مُوسَی: (وَ کَتَبْنا لَهُ فِی الْأَلْواحِ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ مَوْعِظَهً) (۲) وَلَمْ یَقُلْ «کُلَّ شَیْءٍ». وَ قَالَ فِی

عِیسَی: (وَ لِأُبَیِّنَ لَکُمْ بَعْضَ الَّذِی تَخْتَلِفُونَ فِیهِ) (۳) وَ لَمْ یَقُلْ «کُلَّ شَیْءٍ».

وَقَالَ فِی صَاحِبِکُمْ: (کَفی بِاللَّهِ شَهِیداً بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ

۱– سوره فاطر (۳۵)، آیه :۳۲ (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْکِتابَ الَّذِینَ اصْـطَفَینا مِنْ عِبادِنا...)؛ «سپس اینکتاب را به گروهی از بندگان برگزیده خـود به میراث دادیم...».سـوره بقره (۲)، آیـه :۸۷ (وَ لَقَـدْ آتَینـا مُوسَـی الْکِتـابَ وَ قَفَّینا مِنْ بَعْـدِهِ بِالرُّسُلِ...)؛ «ما به موسـیکتاب دادیم، و بعد از او پیامبرانی پشت سر هم فرستادیم...».

۲– سوره اعراف (۷)، آیه ۱۴۵.

۳– سوره زخرف (۴۳)، آیه ۶۳.

الْکِتابِ) (۱) ؛ عبدالله بن ولید می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: نظر اصحاب تو درباره امیر المؤمنین، موسی و عیسی چیست؛ کدام یک را داناتر می دانند؟ گفتم: اصحاب من هیچ کس را بر انبیای اولوالعزم مقدم نمی دانند. امام فرمود: اگر با آنان با کتاب خدا به بحث بپردازی می توانی بر ابطال نظرشان حجت اقامه کنی. گفتم : در کجای قرآن چنین چیزی آمده؟ فرمود: خدا درباره موسی گفته است: «و برای او در الواح (تورات) از هر موضوعی اندرزی نوشتیم» و نگفته «همه اندرزها». و در مورد عیسی گفته است : «وآمده ام تا برخی از آنچه را که در آن اختلاف دارید برای شما روشن کنم» و نگفته «همه اختلافات». ولی درباره امیر المؤمنین گفته است: «کافی است که خداوند، و کسی که تمام علم کتاب نزد اوست، میان من و شما گواه باشند». (۲)

به این بیان که آنچه در الواح موسی نوشتیم، «مِن کلّ شیء» بود، نه کل شیء؛ و آنچه عیسی توان تبیین آن را داشت، «بعض الذی...» بود،نه کل آن؛ در حالی که نزد امیر المؤمنین کل علم الکتاب موجود است. بنابراین امیر المؤمنین علیه السلام از موسی و عیسی علیهما السلام داناتر است.

۲. تفسیر القمی، ج۱، ص :۳۶۷

«أَبِی، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنِ ابْنِ أُذَیْنَهَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ :

الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ هُوَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام . وَ سُئِلَ عَنِ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ

۱- سوره رعد (۱۳)، آیه ۴۳.

۲- بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۲۴۵.

مِنَ الْكِتابِ أَعْلَمُ أَم الَّذِى عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ؟ فَقَالَ: مَا كَانَ عِلْمُ الَّذِى عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتابِ عِنْدَ الَّذِى عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ اِلَّا بِقَدْرِ مَا تَأْخُذُ الْبَعُوضَهُ بِجَنَاحِهَا مِنْ مَاءِ الْبَحْرِ. وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ): أَلَا اِنَّ الْعِلْمَ الَّذِى هَبَطَ بِهِ آدَمُ مِنَ السَّمَاءِ اِلَى الْأَرْضِ، وَ جَمِيعَ مَا فُضِّلَتْ بِهِ النَّبِيُّونَ اِلَى خَاتَمِ النَّبِيِّينَ، فِى عِتْرَهِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ؛ امام صادق علیه السلام فرمودند: کسی که نزد او علم الکتاب وجود دارد، امیرالمؤمنین علیه السلام است. و از ایشان سؤال شد کسی که نزد او علمی از کتاب بود داناتر است یا کسی که علم الکتاب را دارد؟ فرمودند: علم کسی که نزد او علمی از کتاب بود در مقابل علم کسی که علم الکتاب را دارد، همانند مقدار آبی است که حشره ای با بال خود از آب دریا بردارد. و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آگاه باشید آن علمی که آدم با آن علم از آسمان به زمین هبوط کرد، و همه آن علومی که از آن پس به انبیا داده شده، تا برسیم به خاتم النبیین (صلوات الله علیهم اجمعین)، همه در عترت خاتم النبیین جمع است». (۱)

۳. بصائر الدرجات، ج۱، ص :۲۱۲

«ابْنُ یَزِیدَ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنِ ابْنِ بُکَیْرٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ : کُنْتُ عِنْدَهُ فَذَکَرُوا سُلَیْمَانَ وَ مَا أُعْطِیَ مِنَ الْعِلْمِ وَ مَا أُوتِیَ مِنَ الْمُلْکِ؛ فَقَالَ لِی: وَ مَا أُعْطِیَ سُلَیْمَانُ بْنُ دَاوُدَ، اِنَّمَا کَانَ عِنْدَهُ حَرْفٌ وَاحِدٌ مِنَ الِاسْمِ الْأَعْظَمِ؛ وَ صَاحِبُکُمُ الَّذِی قَالَ اللَّهُ: (قُلْ کَفی بِاللَّهِ شَهِیداً بَیْنِی

۱- بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱۶۰.

وَبَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ) (۱) ؛ وَ کَانَ وَ اللَّهِ عِنْدَ عَلِی عِلْمُ الْکِتَابِ.

فَقُلْتُ: صَدَقْتَ وَاللَّهِ، جُعِلْتُ فِدَاک؛ ابن بکیر می گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودیم که سخن از سلیمان نبی و علم و مُلکی که خدا به او داد به میان آمد؛ حضرت فرمود: آنچه به سلیمان بن داوود داده شد، تنها یک حرف از اسم اعظم بود؛ ولی صاحب شما کسی است که خداوند فرموده «بگو کافی است که خداوند، و کسی که تمام علم کتاب نزد اوست، میان من و شما گواه باشند»، به خدا سوگند علم الکتاب نزد علی علیه السلام بود». (۲)

۴. بصائر الدرجات، ج۱، ص :۲۱۲

«أَحْمَدُ بْنُ مُوسَی، عَنِ الْخَشَّابِ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ کَثِیرٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: (قالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ) (۳) قَالَ: فَفَرَّجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام بَیْنَ أَصَابِعِهِ، فَوَضَعَهَا عَلَی

صَدْرِهِ، ثُمَّ قَالَ: عِنْدَنَا وَ اللَّهِ عِلْمُ الْکِتَابِ کُلُّهُ؛ عبدالرحمان بن کثیر، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که این آیه را تلاوت فرمود: «(امّا) کسی که دانشی از کتاب داشت گفت: «من پیش از آن که چشم بر هم زنی، آن را نزد تو خواهم آورد!» »؛ سپس حضرت انگشتان دستش را باز کرد، و آن را بر سینه اش گذاشت، و فرمود: به خدا سوگند تمام علم الکتاب نزد ماست». (۴)

۱- سوره رعد (۱۳)، آیه ۴۳.

۲- بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱۷۰.

۳- سوره نمل (۲۷)، آیه ۴۰.

۴- بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱۷۰.

۵. بصائر الدرجات، ج۱، ص :۱۱۱

«عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَامِرٍ، عَنِ الرَّبِیعِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِیرٍ، عَنْ ضُرَیْسٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: اِنَّ لِلَّهِ عِلْمَیْنِ، عِلْماً مَبْذُولاً، وَ عِلْماً مَكْفُوفاً، فَأَمَّا الْمَبْذُولُ فَإِنَّهُ لَیْسَ مِنْ شَیْءٍ یَعْلَمُهُ الْمَلائِكَهُ وَ الرُّسُلُ اِلاَّ نَحْنُ نَعْلَمُهُ؛ وَ أَمَّا الْمَكْفُوفُ فَهُوَ الَّذِی عِنْدَ اللَّهِ فِی أُمِّ الْكِتَابِ؛ برای خدا دو گونه علم وجود دارد، یکی علم مبذول، و دیگری علم مکفوف، از علم مبذول هیچ چیزی نیست که ملائکه و پیامبران بدانند مگر اینکه ما نیز آن را می دانیم؛ و اما علم مکفوف همان است که نزد خداوند در امّ الکتاب است». (۱)

۶. دلائل الامام ه، ص :۲۷۳

«عَن حُذَیفَهِ بن مَنصُور، عَن یُونُس، قالَ: سَمِعتُهُ یَقُولُ وَ قَد مَرَرنا بِجَبَلٍ فیهِ دُودٌ؛ فَقالَ: أَعرِفُ مَن یَعلَم اناثَ هذَا الدُودِ مِن ذُکرانِهِ، وَ کَم عَدَدُهُ. ثُمَّ قالَ: نَعلَمُ ذلِکَ مِن کِتابِ اللهِ، فاِنَّ فی کِتابِ اللهِ تِبیانُ کُلِّ شَیٍ؛ یونس می گوید با حضرت از کوهی می گذشتیم که کِرم هایی در آنجا بود. حضرت فرمودند: کسی را می شناسم که تعداد این کرم ها، و اینکه کدامشان مذکرند و کدامشان مونث را می داند! سپس فرمودند: این مطلب را از کتاب خدا می دانم؛ به درستی که در کتاب خدا بیان همه چیز وجود دارد».

* * *

۱- بحار الانوار، ج ۴، ص ۸۹ .

این یک مقدمه؛ اما مقدمه دوم که در فهم مقدمه اول نیز سهم به سزایی خواهد داشت، تحقیق در مفهوم «غیب» و «علم غیب» است که اکنون به نحو مبسوط به آن خواهیم پرداخت.

مفهوم «غیب» و «علم الغیب»

در تبیین اینکه گفتیم مرتبه ای از علم وجود دارد که غیب است، می گوییم: علم غیب، مرتبه ای از علم است که از خلق - اعم از نبی وغیر نبی - پوشیده است؛ در این مرتبه است که مشیّت خدا به اشیا تعلق می گیرد، کم و زیاد می کند، ممکن است بخشی را مقدّر کند، بخشی را نکند؛ آنهائی را که مقدّر می کند و امضا می کند، در علم الکتاب - که توضیح آن گذشت - قرار می دهد. این مرتبه علم غیب، همان مرتبه «امّ الکتاب» است که می فرماید: (یَمْحُوا اللهُ مَا یَشَاءُ وَیُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْکِتَابِ). (۱) مرتبه «امّ الکتاب» غیر از مرتبه «علم الکتاب»

است،ودراختیاراحدی نیست،حتی انبیا،وحتی نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله .

در اثبات وجود چنین مرتبه ای از علم، که اولاً- مختص به خداست، و ثانیاً احدی از آن اطلاع ندارد، می توان به آیات ذیل استناد کرد :

۱. سوره یونس (۱۰)، آیه :۲۰ (وَ یقُولُونَ لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَیهِ آیه مِنْ رَبِّهِ

۱- سوره رعد (۱۳)، آیه ۴۰.

فَقُلْ اِنَّمَا الْغَيبُ لِلّهِ فَانْتَظِرُوا اِنِّی مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرينَ)؛ «می گوینـد: «چرا معجزه ای از پروردگارش بر او نازل نمی شود؟!» بگو: «غیب تنها برای خدا است. شما در انتظار باشید، من هم با شما در انتظارم!».

۲. سوره احزاب (۳۳)، آیه :۶۳ (يسْئَلُکَ النّاسُ عَنِ السّاعَهِ قُلْ اِنَّما عِلْمُها عِنْدَ اللهِ وَ ما يدْرِيکَ لَعَلَّ السّاعَهَ تَكُونُ قَرِيباً)؛ «مردم از تو درباره (زمان قیام) قیامت سؤال می کنند، بگو: «عِلم آن تنها نزد خداست.» و چه می دانی شاید قیامت نزدیک باشد».

۳. سوره نمل (۲۷)، آیه :۶۵ (قُلْ لا يعْلَمُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ الْغَيبَ اِلَّا اللهُ وَ ما يشْعُرُونَ أَيانَ يبْعَثُونَ)؛ «بگو: «کسانی که در آسمانها وزمین هستند غیب نمی دانند جز خدا، و نمی دانند چه زمانی (در قیامت) برانگیخته می شوند».

۴. سوره انعام (۶)، آیه :۵۰ (قُلْ لا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدی خَزائِنُ اللهِ

وَ لا أَعْلَمُ الْغَيبَ وَ لا أَقُولُ لَكُمْ اِنِّی مَلَکٌ اِنْ أَتَّبِعُ اِلّا ما يوحی اِلَی قُلْ هَلْ يسْتَوِی الْأَعْمی وَ الْبَصيرُ أَ فَلا تَتَفَكَّرُونَ)؛ «بگو: «من به شما نمی گویم گنجینه های الهی نزد من است. و من از غیب آگاه نیستم. و به شما نمی گویم من فرشته ام. تنها از آنچه به من وحی می شود پیروی می کنم» بگو: «آیا نابینا و بینا مساویند؟! پس چرا نمی اندیشید؟!».

عبارت آخر این آیه شایسته توجه است؛ گویی این سؤال پیش می آید که اگر خزائن الله دست تو نیست، علم غیب هم نمیدانی، ملك هم نیستی؛ پس چه فرقی با ما داری؟! می فرماید: بگو آیا نابینا و بینا مساویند؟! تفاوت من با شما در این است که من بینایم و شما

نابینا. همان که قبلا – در مقدمه – اشاره کردیم که ایشان بینای کتابند.

۵. سوره اعراف (۷)، آیه :۱۸۸ (قُلْ لا أَمْلِکُ لِنَفْسی نَفْعاً وَ لا ضَرّاً اِلّا ما شاءَ اللهُ وَ لَوْ کُنْتُ أَعْلَمُ الْغَیبَ لَاسْتَکْثَرْتُ مِنَ الْخَیرِ وَ ما مَسَّنِیَ السُّوءُ اِنْ أَنَا اِلّا نَذیرٌ وَ بَشیرٌ لِقَوْمٍ یؤْمِنُونَ)؛ «بگو: «من مالک هیچ سود و زیانی برای خویش نیستم، مگر آنچه را خدا بخواهد؛ و اگر از غیب باخبر بودم، سود فراوانی برای خود فراهم می کردم، و هیچ بدی (وزیانی) به من نمی رسید؛ من فقط بیم دهنده و بشارت دهنده ام برای گروهی که ایمان می آورند».

۶. سوره انعام (۶)، آیه :۵۹ (وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَیبِ لا یعْلَمُها اِلّا هُوَ وَیعْلَمُ ما فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ ما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَهٍ اِلّا یعْلَمُها وَ لا حَبَّهٍ فی ظُلُماتِ الْأَرْضِ وَ لا رَطْبٍ وَ لا یابِسٍ اِلّا فی کِتابٍ مُبینٍ)؛ «کلیدهای غیب، تنها نزد اوست؛ و جز او، کسی آنها را نمی داند. و او آنچه را در خشکی و دریاست می داند؛ هیچ برگی (از درختی) نمی افتد، مگر اینکه از آن آگاه است؛ و هیچ دانه ای در تاریکی های زمین، و هیچ تر وخشکی وجود ندارد، جز این که در کتابی آشکار]= در کتاب علم خدا [ثبت است».

مشاهده می شود که در آیات فراوانی، علم غیب را به خداوند منحصر کرده، و از غیر او نفی می کند. (۱)

۱- نکته دقیقی در این آیه وجود دارد، و آن اینکه ما گفتیم علوم مربوط به «ما کان» و «مایکون» در اختیار پیامبر صلی الله علیه و آله نیز قرار دارد، و واضح است که علوم مربوط به برّ و بحر، و برگدرختان، و رطب و یابس زمین، جزو همین علوم است؛ در این آیه شریفه نیز مرحله مفاتیح غیب را که مختص خدا است از مرحله کتاب مبین با «واو» جدا کرده است؛ و دلیلی ندارد که این دومی را جزو غیبی که جز خدا نمی داند قرار دهیم.

در این رابطه، سری به کتب روایی می زنیم تا ببینیم آیا روایات ما این نظر را می پذیرد، یا رد می کند و یا تفصیل خاصی قائل می شود.تااینجاظواهرکتاب الله بااین نظرموافق است.واماروایات :

۱. توحید المفضل، ص :۱۶۶

«...الْمَجْلِسُ الرَّابِعُ؛ قَالَ الْمُفَضَّلُ: فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمُ الرَّابِعُ، بَكَّرْتُ اِلَى مَوْلاَیَ، فَاسْتُوذِنَ لِی فَأَمَرَنِی بِالْجُلُوسِ، فَجَلَسْتُ؛ فَقَالَ علیه السلام : مِنَّا التَّحْمِيدُ وَالتَّسْبِيحُ وَ التَّعْظِيمُ وَ التَّقْدِيسُ لِلاِسْمِ الْأَقْدَمِ وَ النُّورِ الْأَعْظَمِ الْعَلِیِّ الْعَلَّامِ

ذِی الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ وَ مُنْشِیِ الْأَنَامِ وَ مُفْنِی الْعَوَالِمِ وَ الدُّهُورِ، وَ صَاحِبِ السِّرِّ الْمَسْتُورِ، وَ الْغَيْبِ الْمَحْظُورِ، وَ الاِسْمِ الْمَخْزُونِ، وَ الْعِلْمِ الْمَكْنُونِ؛ وَصَلَوَاتُهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَى مُبَلِّغِ وَحْيِهِ وَمُؤَدِّی رِسَالَتِه...؛ ... مفضل می گوید : روز چهارم که شد صبح زود به خدمت مولایم رسیدم وکسب اجازه کردم، او مرا امر کرد که بنشینم و من نشستم؛ پس فرمود: از ما است تحمید و تسبیح و تعظیم و تقدیس، برای اسم اقدم، و نور اعظم، که برتر و بسیار دان، صاحب جلالت و اکرام، بوجود آورنده آدمیان، وحکم کننده بر عوالم و دهور است. وصاحب سرّ پوشیده و غیب منع شده، و اسم نگهداشته شده وعلم دست نخورده است. و درود و برکات او بر رساننده وحیش و اداکننده رسالتش...». (۱)

۱- بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۳۶.

در این روایت، حضرت صادق علیه السلام در مقام معرفی خداوند، او را صاحب سرّ پوشیده، و غیب منع شده، و علم دست نخورده، معرفی می کند.

۲. تفسیر العیاشی، ج۱، ص :۱۶۳

«عَنْ مَسْعَدَهَ بْنِ صَدَقَهَ، ... وَ اعْلَمْ یَا عَبْدَ اللَّهِ، أَنَّ الرَّاسِخِینَ فِی الْعِلْمِ هُمُ الَّذِینَ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ عَنِ الِاقْتِحَامِ عَلَی السُّدَدِ الْمَضْرُوبَهِ دُونَ الْغُیُوبِ، اِقْرَاراً بِجَهْلِ مَا جَهِلُوا تَفْسِیرَهُ مِنَ الْغَیْبِ الْمَحْجُوبِ. فَقَالُوا: آمَنَّا بِهِ، کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا. وَقَدْ مَدَحَ اللَّهُ اعْتِرَافَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنْ تَنَاوُلِ مَا لَمْ یُحِیطُوا بِهِ عِلْماً؛ وَسَمَّی تَرْکَهُمُ التَّعَمُّقَ فِیمَا لَمْ یُکَلِّفْهُمُ الْبَحْثَ عَنْ کُنْهِهِ، رُسُوخاً؛ ... بدان ای بنده خدا، که راسخین در علم کسانی هستند که خداوند ایشان را از فرو افتادن در موانعی که بر سر راه غیب وجود دارد، بی نیاز فرمود؛ در حالیکه اقرار دارند که تفسیر مجهولاتی از غیب محجوب را نمی دانند. پس گفتند: به آن ایمان می آوریم که تمامش از نزد پروردگارمان است. و خداوند ایشان را بخاطر اعتراف به ناتوانی بر آنچه علم ندارند، ستوده؛ و ترک تعمق ایشان در آنچه که تکلیف ندارند از کنه آن جستجو کنند را «رسوخ» نامیده است». (۱)

بنا بر تفسیری که راسخین در علم را ائمه معصومین علیهم السلام می داند، معلوم می شود که در مقابل ایشان هم غیب محجوب قرار دارد، غیبی که در پرده است؛ و خداوند ایشان را از در افتادن با موانعی که

۱- بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۵۷.

بر سر راه فهم این غیوب می باشد بی نیاز کرده، و ترک تعمقشان را ستوده است.

۳. بصائر الدرجات، ج۱، ص :۱۱۱

«عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَامِرٍ، عَنِ الرَّبِیعِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِیرٍ، عَنْ ضُرَیْسٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: اِنَّ لِلَّهِ عِلْمَیْنِ، عِلْماً مَبْذُولاً، وَ عِلْماً مَکْفُوفاً، فَأَمَّا الْمَبْذُولُ فَإِنَّهُ لَیسَ مِنْ شَیْءٍ یَعْلَمُهُ الْمَلَائِکَهُ وَ الرُّسُلُ اِلَّا نَحْنُ نَعْلَمُهُ؛ وَأَمَّا الْمَکْفُوفُ فَهُوَ الَّذِی عِنْدَ اللَّهِ فِی أُمِّ الْکِتَابِ؛ امام باقر علیه السلام فرمودند: برای خدا دو گونه علم وجود دارد، یکی علم مبذول و دیگری علم مکفوف، از علم مبذول هیچ چیزی نیست که ملائکه و پیامبران بدانند مگر اینکه ما نیز آن را می دانیم. و اما علم مکفوف، همان است که نزد خداوند در امّالکتاب وجود دارد». (۱)

۴. بصائر الدرجات، ج۱، ص :۱۱۳

«أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ ابْنِ رِئَابٍ، عَنْ سَدِیرٍ، قَالَ : سَأَلَ حُمْرَانُ، أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَی (عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً). (۲) فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام : (اِلَّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ یَسْلُکُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً) (۳) ؛ وَ کَانَ وَ اللَّهِ مُحَمَّدٌ مِمَّنِ ارْتَضَاهُ. وَ أَمَّا قَوْلُهُ «عالِمُ الْغَیْبِ» فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی عَالِمٌ بِمَا غَابَ عَنْ خَلْقِهِ بِمَا یُقَدِّرُ مِنْ شَیْءٍ وَ یَقْضِیهِ فِی عِلْمِهِ، فَذَلِکَ یَا حُمْرَانُ، عِلْمٌ مَوْقُوفٌ عِنْدَهُ،

۱- بحار الانوار، ج ۴، ص ۸۹ .

۲- سوره جن (۷۲)، آیه ۲۶.

۳- سوره جن (۷۲)، آیه ۲۷.

اِلَيْهِ فِيهِ الْمَشِيئَةُ، فَيَقْضِيهِ اِذَا أَرَادَ، وَ يَبْدُو لَهُ فِيهِ فَلَا يُمْضِيهِ؛ فَأَمَّا الْعِلْمُ الَّذِى يُقَدِّرُهُ اللَّهُ وَ يَقْضِيهِ وَ يُمْضِيهِ، فَهُوَ الْعِلْمُ الَّذِى انْتَهَى اِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله ثُمَّ اِلَيْنَا؛ حمران، از امام باقرٍ عليه السلام درباره اين آيه شريفه «داناى غيب اوست وهيچ كس را بر اسرار غيبش آگاه نمى سازد»، سؤال كرد. امام باقرٍ عليه السلام در پاسخ او آيه بعد را تلاوت كرده: «مگر رسولانى كه آنان را برگزيده، و مراقبينى از پيش رو و پشت سر براى آنها قرار داده»؛ وسپس فرمودند: به خدا قسم كه حضرت محمد صلى الله عليه و آله جزو همين كسانى است كه آنان را برگزيده. واما اينكه فرمود «عالم الغيب» به اين خاطر است كه خداوند تبارك و تعالى عالم است به آنچه از خلقش پوشيده است، آن چيزهايى كه در علم خود تقدير مى كند ومورد قضاى الهى قرار مى دهد. اى حمران، علم آن چيزها نزد او نگهداشته شده است؛ مشيّت او در آن امور راه دارد، پس اگر خواست آن را مورد قضاى خود قرار مى دهد، و اگر نه مورد بداء واقع مى شود و آن را امضا نمى كند. و اما آن علمى را كه مقدّر مى سازد و مورد قضاى خود قرار مى دهد، آن علمى است كه به رسول الله صلى الله عليه و آله و سپس به ما رسيده است». (۱)

۵. بصائر الدرجات، ج۱، ص :۲۰۸

«أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ ضُرَيْسٍ الْوَابِشِيِّ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: اِنَّ اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمَ

۱- بحارالانوار، ج ۴، ص ۱۱۰.

عَلَى ثَلاَثَةٍ وَ سَبْعِينَ حَرْفاً، وَ اِنَّمَا عِنْدَ آصَفَ مِنْهَا حَرْفٌ وَاحِدٌ، فَتَكَلَّمَ بِهِ فَخُسِفَ بِالْأَرْضِ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ سَرِيرِ بِلْقِيسَ، ثُمَّ تَنَاوَلَ السَّرِيرَ بِيَدِهِ، ثُمَّ عَادَتِ الْأَرْضُ كَمَا كَانَتْ أَسْرَعَ مِنْ طَرْفِهِ عَيْنٍ؛ وَ عِنْدَنَا نَحْنُ مِنَ الاِسْمِ اثْنَانِ وَ سَبْعُونَ حَرْفاً؛ وَ حَرْفٌ عِنْدَ اللَّهِ اسْتَأْثَرَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَهُ؛

وَلَاحَوْلَ وَلَاقُوَّةَ اِلَّابِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيم؛ امام باقرٍ علیه السلام فرمودند: اسم اعظم

خداوندبر۷۳حرف می باشد.و از این ۷۳ حرف تنها یک حرف نزد عاصف بود که به آن تکلم کرد و زمین ما بین او و تخت بلقیس فرو رفت وتخت رابادستش گرفت،سپس زمین دریک چشم به هم زدن به حالت اول خود بازگشت. ۷۲ حرف از اسم اعظم نزد ماست، ویک حرف آن نزد خداست که آن را در علم غیبی که نزد اوست به خود اختصاص داده؛ و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم». (۱)

۶. احتجاج، ج۲، ص :۴۷۳

«وَ مِمَّا خَرَجَ عَنْ صَاحِبِ الزَّمَانِ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ) رَدّاً عَلَى الْغُلاَهِ، مِنَ التَّوْقِيعِ جَوَاباً لِكِتَابٍ كُتِبَ اِلَيْهِ عَلَى يَدَىْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ هِلاَلٍ الْكَرْخِيِّ: يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِى، تَعَالَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَمَّا يَصِفُونَ سُبْحَانَهُ وَبِحَمْدِهِ، لَيْسَ نَحْنُ شُرَكَاءَهُ فِي عِلْمِهِ وَ لاَ فِي قُدْرَتِهِ، بَلْ لاَ يَعْلَمُ الْغَيْبَ غَيْرُهُ كَمَا قَالَ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى (قُلْ لا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ الْغَيْبَ اِلَّا اللَّهُ) (۲) ؛ وَ أَنَا وَ جَمِيعُ آبَائِى مِنَ الْأَوَّلِينَ آدَمُ وَ نُوحٌ وَاِبْرَاهِيمُ وَ مُوسَى وَغَيْرُهُمْ مِنَ النَّبِيِّينَ، وَ مِنَ الْآخِرِينَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ

۱- بحار الانوار، ج ۴، ص ۲۱۰.

۲- سوره نمل (۲۷)، آیه ۶۵.

وَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبِ وَالْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ وَ غَیْرُهُمْ مِمَّنْ مَضَی مِنَ الْأَئِمَّهِ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِینَ) اِلَی مَبْلَغِ أَیَّامِی وَ مُنْتَهَی عَصْرِی، عَبِیدُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ. یَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ (وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِکْرِی فَاِنَّ لَهُ مَعِیشَهً ضَنْکاً وَ نَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ أَعْمی * قالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِی أَعْمی وَ قَدْ کُنْتُ بَصِیراً * قالَ کَذلِکَ أَتَتْکَ آیاتُنا فَنَسِیتَها وَ کَذلِکَ الْیَوْمَ تُنْسی). (۱) یَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِی،

قَدْ آذَانَا جُهَلَاءُ الشِّیعَهِ وَ حُمَقَاؤُهُمْ وَ مَنْ دِینُهُ جَنَاحُ الْبَعُوضَهِ أَرْجَحُ مِنْهُ. وَ أُشْهِدُ اللَّهَ الَّذِی لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ وَ کَفَی بِهِ شَهِیداً وَ مُحَمَّداً رَسُولَهُ وَمَلَائِکَتَهُ وَ أَنْبِیاءَهُ وَ أَوْلِیاءَهُ. وَ أُشْهِدُکَ وَ أُشْهِدُ کُلَّ مَنْ سَمِعَ کِتَابِی هَذَا، أَنِّی بَرِیءٌ اِلَی اللَّهِ وَ اِلَی رَسُولِهِ مِمَّنْ یَقُولُ اِنَّا نَعْلَمُ الْغَیْبَ، أَوْ نُشَارِکُ اللَّهَ فِی مُلْکِهِ، أَوْ یُحِلُّنَا مَحلا سِوَی الْمَحَلِّ الَّذِی نَصَبَهُ اللَّهُ لَنَا وَ خَلَقَنَا لَهُ، أَوْ یَتَعَدَّی بِنَا عَمَّا قَدْ فَسَّرْتُهُ لَکَ وَ بَیَّنْتُهُ فِی صَدْرِ کِتَابِی، وَ أُشْهِدُکُمْ أَنَّ کُلَّ مَنْ نَتَبَرَّأُ مِنْهُ فَاِنَّ اللَّهَ یَبْرَأُ مِنْهُ وَ مَلَائِکَتَهُ وَ رُسُلَهُ وَ أَوْلِیاءَهُ؛ وَجَعَلْتُ هَذَا التَّوْقِیعَ الَّذِی فِی هَذَا الْکِتَابِ أَمَانَهً فِی عُنُقِکَ وَ عُنُقِ مَنْ سَمِعَهُ أَنْ لَایَکْتُمَهُ مِنْ أَحَدٍ مِنْ مَوَالِیَّ وَ شِیعَتِی، حَتَّی یَظْهَرَ عَلَی هَذَا التَّوْقِیعِ الْکُلُّ مِنَ الْمَوَالِی، لَعَلَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَتَلَافَاهُمْ فَیَرْجِعُونَ اِلَی دِینِ اللَّهِ الْحَق...؛ امام زمان (عج) در پاسخ نامه محمد بن علی بن هلال کرخی، در توقیعی در ردّ غُلات نوشتند :

ای محمد بن علی، خداوند برتر از آنست که وصف می کنند؛ سبحانه و بحمده. ما (اهل بیت) در علم و قدرت شریک خدا نیستیم، و غیب را جز او نمی داند، همانگونه که در قرآن گفته است :

۱- سوره طه (۲۰)، آیه ۱۲۴-۱۲۶.

«بگو کسانی که در آسمانها و زمین هستند غیب نمی دانند جز خدا». و من و همه پدرانم از اولین، همانند آدم و نوح و ابراهیم و موسی وغیر آنان از انبیاء، و از آخرین همانند محمد رسول الله صلی الله علیه و آله، و علی بن ابی طالب وحسن و حسین و غیر آنان از ائمه گذشته (صلوات الله علیهم اجمعین) تا برسد به من و عصر من، همه بندگان خدائیم. ای محمد بن علی، جاهلان و احمقهایی در میان شیعه وجود دارند که مایه اذیت ما هستند، کسانی که دینشان از بال مگسی نیز کمتر است. خدایی که خدایی جز او نیست را شاهد می گیرم، و او کافی است برای شهادت، و محمّد فرستاده اش و ملائکه و انبیا واولیائش را شاهد می گیرم، و تو را و همه آنان را که این نوشته من به گوششان می رسد را شاهد می گیرم، که من به خدا و رسولش برائت می جویم از کسانی که می گویند ما غیب می دانیم؛ یا مشارکتی در ملک خدا داریم، یا ما را در محلی غیر آنچه خدا ما را در آن قرار داده و ما را برای آن خلق کرده، قرار دهند. یا در مورد ما از آنچه در اول نامه برای تو بیان کردم تجاوز کنند. و شما را شاهد می گیرم که هر که ما از او بیزاری بجوییم، خدا و ملائکه و پیامبران و اولیائش از او برائت می جویند. و این توقیعی را که در این نوشته آمده، امانتی درگردن تووگردن هرکس آن رابشنودقراردادم که آن رااز احدی از دوستان و شیعیان من کتمان نکند، تا همه دوستان من از این توقیع اطلاع یابند.باشدکه خداجبران کارشان کندوبه دین حق بازگردند». (۱)

۱- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۶۶.

۷. رجال الکشی، ص :۲۹۸

«حَمْدَوَیْهِ، عَنِ ابْنِ یَزِیدَ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَرَ، عَنِ ابْنِ الْمُغِیرَه، قَالَ: کُنْتُ عِنْدَ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام أَنَا وَ یَحْیَی بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَیْنِ، فَقَالَ یَحْیَی : جُعِلْتُ فِدَاکَ، إِنَّهُمْ یَزْعُمُونَ أَنَّکَ تَعْلَمُ الْغَیْبَ. فَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ! ضَعْ یَدَکَ عَلَی رَأْسِی، فَوَ اللَّهِ مَا بَقِیَتْ فِی جَسَدِی شَعْرَه وَ لَا فِی رَأْسِی إِلَّا قَامَتْ! قَالَ: ثُمَّ قَالَ: لَا وَ اللَّهِ، مَا هِیَ إِلَّا رِوَایَه عَنْ رَسُولِ الله صلی الله علیه و آله ؛ عبدالله بن مغیره می گوید من و یحیی بن عبدالله خدمت امام موسی بن جعفرٍ علیه السلام بودیم. یحیی به حضرت عرض کرد: فدایت شوم، بعضی ها گمان می کنند که تو غیب می دانی. حضرت فرمودند: سبحان الله؛ دست بر سرم بگذار، به خدا قسم از این سخن تو مو بر بدنم راست شده. سپس فرمود: نه، به خدا قسم، علم ما جز روایت از رسول الله صلی الله علیه و آله نیست». (۱)، (۲)

۸. بصائر الدرجات، ج۱، ص :۳۲۵

«أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ نُعْمَانَ، وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ

۱- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۹۳.

۲- ممکن است این شبهه مطرح شود که ما می دانیم ائمه علیهم السلام از خودشان هم خبرهایینقل کرده اند، و خواهیم گفت که مستقیما با «روح» در ارتباط هستند، پس اینکه می فرمایدعلم ما جز روایت از رسول خدا نیست! چه معنا دارد؟ پاسخ اینست که علم الکتاب به رسولاکرم صلی الله علیه و آله داده شده، و پس از ایشان به وراثت به ائمه علیهم السلام رسیده است؛ بنابراین هر گونهاستفاده از آن، به هر نحو که تحقق پیدا کند، می تواند بعنوان روایت از رسول الله صلی الله علیه و آله همتلقی شود؛ به عبارت دیگر این علوم از مجرای علم رسول اکرم صلی الله علیه و آله در اختیار ائمه علیهم السلام قرار گرفته است، و می توان منبع آن را به این واسطه نیز نسبت داد.

مُحَمَّدِ بْنِ اِسْمَاعِیلَ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنِ ابْنِ مُسْکَانَ، عَنْ ضُرَیْسٍ، قَالَ کُنْتُ مَعَ أَبِی بَصِیرٍ عِنْدَ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِیرٍ: بِمَا یَعْلَمُ عَالِمُکُمْ جُعِلْتُ فِدَاکَ؟ قَالَ: یَا أَبَا مُحَمَّدٍ، اِنَّ عَالِمَنَا لاَ یَعْلَمُ الْغَیْبَ، وَ لَوْ وَکَلَ اللَّهُ عَالِمَنَا اِلَی نَفْسِهِ کَانَ کَبَعْضِکُمْ، وَ لَکِنْ یَحْدُثُ اِلَیْهِ سَاعَهً بَعْدَ سَاعَهٍ؛ ضریس می گوید: با ابابصیر خدمت امام باقر علیه السلام بودیم که ابوبصیر به حضرت عرض کرد: فدایت شوم، عالم شما (خاندان) چگونه علم پیدا می کند؟ حضرت فرمود: یا ابا محمّد، عالِم ما غیب نمی داند و اگر خداوند عالم ما را به خودش واگذارد همانند یکی از شماست،ولکن ساعت به ساعت برای اوعلم تازه ایجادمی شود». (۱)

۹. بصائر الدرجات، ج ۱، ص :۳۱۵

«أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ فَضَّالٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِیدٍ، عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَهَ، عَنْ عَمَّارٍ السَّابَاطِیِّ، أَوْ عَنْ أَبِی عُبَیْدَهَ، عَنِ السَّابَاطِیِّ، قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الامام یَعْلَمُ الْغَیْبَ؟ قَالَ: لاَ، وَ لَکِنْ اِذْ أَرَادَ أَنْ یَعْلَمَ الشَّیْءَ أَعْلَمَهُ اللَّهُ ذَلِکَ؛ ساباطی می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم آیا امام غیب می داند؟ فرمود: نه؛ ولی اگر اراده کند که چیزی را بداند خدا آن را به او تعلیم می دهد». (۲)

۱۰. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص :۱۸۶

«لَمَّا أَخْبَرَ علیه السلام بِأَخْبَارِ التُّرْکِ وَ بَعْضِ الْأَخْبَارِ الْآتِیَهِ، قَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ: لَقَدْ أُعْطِیتَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ عِلْمَ الْغَیْبِ! فَضَحِکَ، وَ قَالَ لِلرَّجُلِ

۱- بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۶۰.

۲- بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۵۶.

وَ كَانَ كَلْبِيّاً: يَا أَخَا كَلْبٍ لَيْسَ هُوَ بِعِلْمِ غَيْبٍ وَ اِنَّمَا هُوَ تَعَلُّمٌ مِنْ ذِي عِلْمٍ، وَاِنَّمَا عِلْمُ الْغَيْبِ عِلْمُ السَّاعَهِ وَ مَا عَدَّدَهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِقَوْلِهِ (اِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَهِ) الْآيَهَ (۱) ؛ فَيَعْلَمُ سُبْحَانَهُ مَا فِي الْأَرْحَامِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى أَوْ قَبِيحٍ

أَوْ جَمِيلٍ أَوْ سَخِيٍ أَوْ بَخِيلٍ أَوْ شَقِيٍ أَوْ سَعِيدٍ وَ مَنْ يَكُونُ فِي النَّارِ حَطَباً أَوْ فِي الْجِنَانِ لِلنَّبِيِّينَ مُرَافِقاً، فَهَذَا عِلْمُ الْغَيْبِ الَّذِي لَا يَعْلَمُهُ أَحَدٌ اِلَّا اللَّهُ، وَ مَا سِوَى ذَلِكَ فَعِلْمٌ عَلَّمَهُ اللَّهُ نَبِيَّهُ، فَعَلَّمَنِيهِ وَ دَعَا لِي بِأَنْ يَعِيَهُ صَدْرِي وَتَضْطَمَّ عَلَيْهِ جَوَانِحِي؛ وقتی حضرت امیرٍ علیه السلام راجع بعض اخبار آینده خبر داد، یکی از اصحابش گفت: ای امیرمؤمنان، حقا که به تو

علم غیب داده انـد. امام خندید! و به او - که از طائفه بنی کلب بود - فرمود: ای برادر کلبی، اینها علم غیب نیست، بلکه علمی است که آن را از دارنده علم آموخته ام. علم غیب تنها علم قیامت است وآنچه خداوند در این آیه برشمرده است: «علم قیامت در نزد خداست، خدا باران را نازل کرده و آنچه در شکم مادران است می داندوکسی نمی داند که فردا چه خواهد کرد؟ و در کدام سرزمین خواهد مرد؟» پس خدای سبحان از آنچه در رحم ها است، پسر یا دختر، زشت یا زیبا، سخاوتمند یا بخیل، سعادتمند یا شقی، و آن کسی که هیزم آتش است و یا در بهشت همسایه ودوست پیامبران است، از همه اینها آگاه است. این است آن علم غیبی که غیر از خدا کسی نمی داند؛ وجز اینها علمی است که خداوند به پیامبرش تعلیم

۱- سوره لقمان (۳۱)، آیه ۳۴.

کرده و او به من آموخته است و برایم دعا نمود که خدا آن را در سینه ام جای دهد واعضا و جوارحم را از آن مالامال سازد». (۱)

۱۱. مناقب آل أبی طالب (ابن شهرآشوب)، ج۴، ص :۲۵۰

«صَفْوَانُ بْنُ یَحْیَی، عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ، عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ: وَ اللَّهِ لَقَدْ أُعْطِینَا عِلْمَ الْأَوَّلِینَ وَ الْآخِرِینَ. فَقَالَ لَهُ رَجُل مِنْ أَصْحَابِهِ: جُعِلْتُ فِدَاکَ، أَعِنْدَکُمْ عِلْمُ الْغَیْبِ؟ فَقَالَ لَهُ: وَیْحَکَ إِنِّی لَأَعْلَمُ مَا فِی أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَأَرْحَامِ النِّسَاء... (۲) ؛ امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا سوگند که علم اولین و آخرین به ما داده شده. مردی از اصحاب ایشان عرض کرد : فدایت شوم، آیا علم غیب نزد شما است؟ امام فرمود: ای آقا!، من آنچه در صلب مردان و رحم زنان است را می دانم...». (۳)

بر خلاف ظهور بدوی این روایت که بعضی از آن برای علم غیب داشتن امام استفاده می کنند، در این روایت هم حضرت، قائل به علم غیب داشتن ایشان را توبیخ می کند، به این بیان که آن علمی

۱- بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۳.
۲- در پاسخ به تعارض ظاهری این روایت و امثال آن، با آیه شریفه که در بیانامیرالمؤمنین علیه السلام آمد، می توان گفت: آگاهی بر پاره ای از این امور به صورت علم اجمالی- آن هم از طریق تعلیم الهی - هیچ منافاتی با اختصاص علم تفصیلی آنها به ذات پاکخداوند ندارد. البته توجیهات دیگری نیز وجود دارد، که علامه مجلسی در شرحنهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۳۰ آنها را ذکر کرده؛ و مجموع این توجیهات، می تواند پاسخیبرای تعارض ظاهری این قبیل خبرها با آیه قرآن باشد؛ ولی برای تصریح امیرالمؤمنین بهاختصاص آنها به خداوند، آن هم در مقابل علومی که از پیامبر صلی الله علیه و آله به ایشان تعلیم شده،نارسا است. وپاسخ این شبهه نیاز به تأمل بیشتری دارد.
۳- بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۷.

که من ادعا می کنم همین ما فی الاصلاب و الارحام است، و اینها غیب نیست تا داننده آن عالم الغیب باشد. (دقت کنید)

۱۲. تفسیر العیاشی، ج۱، ص :۱۶

«عَنْ بَشِیرٍ الدَّهَّانِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ: اِنَّ اللَّهَ فَرَضَ طَاعَتَنَا فِی كِتَابِهِ، فَلَا یَسَعُ النَّاسَ جَهْلًا، لَنَا صَفْوُ الْمَالِ وَ لَنَا الْأَنْفَالُ وَ لَنَا كَرَائِمُ الْقُرْآنِ، وَ لَا أَقُولُ لَكُمْ اِنَّا أَصْحَابُ الْغَیْبِ، وَ نَعْلَمُ كِتَابَ اللَّهِ وَ كِتَابُ اللَّهِ یَحْتَمِلُ كُلَّ شَیْءٍ، اِنَّ اللَّهَ أَعْلَمَنَا عِلْماً لَا یَعْلَمُهُ أَحَدٌ غَیْرُهُ، وَ عِلْماً قَدْ أَعْلَمَهُ مَلَائِكَتَهُ وَ رُسُلَهُ، فَمَا عَلِمَتْهُ مَلَائِكَتُهُ وَ رُسُلُهُ فَنَحْنُ نَعْلَمُهُ؛ امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند اطاعت ما را در کتابش واجب گردانید، پس مردم اجازه جهل آن را ندارند، برگزیده اموال در اختیار ماست، انفال در اختیار ما است، کرائم قرآن در اختیار ما است. نمی گویم که ما علم غیب می دانیم، ولی کتاب خدا را می دانیم، وکتاب خدا همه چیز را در بر دارد، خدا علمی را به ما داده که به احدی غیر خودش نداده، وعلمی را به ملائکه و رسولانش آموخته،پس آنچه ملائکه ورسولانش می دانندمانیز می دانیم». (۱)، (۲)

۱- بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۹۶.

۲- ظاهر این روایت (در عبارت: علما لا یعلمه احد غیره) اینست که ائمه علیهم السلام علمی دارندکه ملائکه و انبیا نیز از آن بی خبرند!، و چون انبیا را به صورت مطلق گفته، رسول اکرم صلی الله علیه و آله را نیز در بر می گیرد، در حالیکه می دانیم آنچه ائمه علیهم السلام می دانند به طریق وراثت ازرسول اکرم صلی الله علیه و آله گرفته اند؛ و قاعدتاً چیزی بیش از آن حضرت نباید داشته باشند!. پاسخ اینشبهه می تواند این باشدکه ائمه علیهم السلام کل علم الکتاب رااز طریق رسول اکرم صلی الله علیه و آله دریافت کرده اند، ولی همانگونه که گفتیم فعلیت بسیاری از آن علوم بستگی به شرایط زمانومکان خاص خود دارد، و بسیاری از آن علوم به مقتضای زمان هر یک از معصومین علیهم السلام به فعلیت رسیده، که در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله لزومی برای به فعلیت رسیدن آنها نبودهاست؛ بنابراین آن علومی که در این روایت می گوید احدی جز خدا به آن علم ندارد، ازقبیل همین علوم تازه و جدیدی است که هر لحظه و به تعبیر روایت ساعت به ساعتاضافه می شود؛ و به عبارت دیگر به فعلیت می رسد. روایت ذیل همین نظر را تایید می کند :بصائر الدرجات، ج۱، ص ۲۷۰: «حدثنا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِیزِ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ الْفُضَیْلِ، عَنِ الثُّمَالِیِّ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیه السلام قَالَ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، كُلُّ مَا كَانَ عِنْدَرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَدْ أَعْطَاهُ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام بَعْدَهُ، ثُمَّ الْحَسَنَ بَعْدَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ، ثُمَّالْحُسَیْنَ علیه السلام، ثُمَّ كُلَّ امام اِلَی أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ؟ قَالَ علیه السلام : نَعَمْ، مَعَ الزِّیَادَهِ الَّتِی تَحْدُثُ فِیكُلِّ سَنَهٍ، وَ فِی كُلِّ شَهْرٍ، اِی وَ اللَّهِ وَ فِی كُلِّ سَاعَه».(ابی حمزه ثمالی می گوید از امام سجاد علیه السلام پرسیدم: همه آنچه نزد رسول الله صلی الله علیه و آله بودبعد از خود به امیرالمؤمنین داد، و بعد از امیرالمؤمنین به حسن، و بعد او به حسین، و بعداو به هر امام ی تا روز قیامت؟ امام فرمود: بله، (همه آنچه نزد رسول الله بود) بعلاوه اضافاتیکه در هر سال ایجاد می شود، و در هر ماه ایجاد می شود، و به خدا قسم، در هر ساعت ایجادمی شود). (بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۹۱)

در عین حال، موارد فراوانی داریم که ائمه علیهم السلام ظاهرا از غیب خبر می دهند. اینگونه موارد با اخبار فوق که علم غیب را از خود نفی می کنند معارض به نظر می رسند.

در توجیه و رفع این تعارض می توان گفت که این موارد برای امثال ما غیب است، چون علم ما بسیار محدود است. اما نسبت به علوم ائمه علیهم السلام که دایره وسیعی را در بر می گیرد، دیگر غیب نیست. به عبارت دیگر؛ می توانیم سه مرتبه برای علوم قائل شویم: علمی که در اختیار ما است؛ علمی که در اختیار ائمه علیهم السلام است؛ علمی که

در اختیـار خـداست؛ علم غیب در اختیـار خـداست و بس. بـا این وجود بسـیاری از علومی که در اختیار ائمه علیهم السـلام می باشد (علم الکتاب) برای ما غیب به حساب می آید.

به عنوان نمونه به موارد ذیل توجه کنید :

۱. الخرائج و الجرائح، ج۱، ص :۱۰۴

«رُوِیَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَقِیَ فِی غَزْوَهِ ذَاتِ الرِّقَاعِ رَجُلاً مِنْ مُحَارِبٍ یُقَالُ لَهُ عَاصِمٌ، فَقَالَ لَهُ: یَا مُحَمَّدُ، أَ تَعْلَمُ الْغَیْبَ؟ قَالَ: لاَ یَعْلَمُ الْغَیْبَ اِلاَّ اللَّهُ. قَالَ: وَ اللَّهِ لَجَمَلِی هَذَا أَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ اِلَهِکَ. قَالَ: لَکِنَّ اللَّهَ أَخْبَرَنِی مِنْ عِلْمِ غَیْبِهِ أَنَّهُ تَعَالَی یَبْعَثُ عَلَیْکَ قَرْحَهً فِی مُسْبَلِ لِحْیَتِکَ، حَتَّی تَصِلَ اِلَی دِمَاغِکَ، فَتَمُوتَ وَ اللَّهِ اِلَی النَّارِ. فَرَجَعَ فَبَعَثَ اللَّهُ قَرْحَهً فَأَخَذَتْ فِی لِحْیَتِهِ حَتَّی وَصَلَتْ اِلَی دِمَاغِهِ، فَجَعَلَ یَقُولُ: لِلَّهِ دَرُّ الْقُرَشِیِّ، اِنْ قَالَ بِعِلْمٍ أَوْ زَجْرٍ أَصَابَ؛ روایت شـده که رسول خدا صـلی الله علیه و آلـه در غزوه ذات الرقـاع بـا شخصـی بنـام عـاصم روبرو شـد، عـاصم بـه حضـرت گفت: ای محمـد، غیب می دانی؟ حضـرت فرمودنـد: غیـب را جز خـدا نمی دانـد. عـاصم گفت: به خـدا قسم! این شـتر من نزد من از خـدای تـو دوست داشـتنی تر است. حضـرت فرمود: ولی خـدا از علم غیبش به من خبر داد که او زخمی در قسـمت چـانه ات ایجـاد می کنـد تـا اینکه این زخم به مغزت می رسدومی میری وبه خدا سوگند به آتش وارد می شوی.

آن مرد رفت، و خداوند او را مبتلا به زخمی در ناحیه چانه اش کرد تا اینکه آن زخم گسترش یافت و به مغزش رسید، و مدام می گفت: خدا آن قُرَشی! را پاداش دهد، چه از سر علم این حرف را

زده باشد و چه برای اینکه مرا اذیت کند، در هر حال، حرف او درست از آب درآمد». (۱)

۲. الخرائج و الجرائح؛ ج۱، ص :۳۴۳

«رُوِیَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِی... ثُمَّ نَظَرَ الرِّضَا علیه السلام اِلَی ابْنِ هَدَّابٍ فَقَالَ: اِنْ أَنَا أَخْبَرْتُکَ أَنَّکَ سَتُبْتَلَی فِی هَذِهِ الأَیَّامِ بِدَمِ ذِی رَحِمٍ لَکَ، کُنْتَ مُصَدِّقاً لِی؟ قَالَ: لَا، فَاِنَّ الْغَیْبَ لَا یَعْلَمُهُ اِلَّا اللَّهُ تَعَالَی. قَالَ علیه السلام : أَوَ لَیْسَ اللَّهُ یَقُولُ (عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً اِلَّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ)؟ (۲) فَرَسُولُ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ مُرْتَضًی، وَ نَحْنُ وَرَثَةُ ذَلِکَ الرَّسُولِ الَّذِی

أَطْلَعَهُ اللَّهُ عَلَی مَا شَاءَ مِنْ غَیْبِهِ، فَعَلِمْنَا مَا کَانَ وَ مَا یَکُونُ اِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ؛ وَ اِنَّ الَّذِی أَخْبَرْتُکَ بِهِ یَا ابْنَ هَدَّابٍ لَکَائِنٌ اِلَی خَمْسَهِ أَیَّامٍ، فَاِنْ لَمْ یَصِحَّ مَا قُلْتُ فِی هَذِهِ الْمُدَّهِ، فَاِنِّی کَذَّابٌ مُفْتَرٍ؛ وَ اِنْ صَحَّ، فَتَعْلَمُ أَنَّکَ الرَّادُّ عَلَی اللَّهِ وَرَسُولِه...؛ امام رضا علیه السلام نگاهی به ابن هداب انداخت و فرمود :

اگر من به تو خبر دهم که در این چند روزه دستت به خون یکی از ارحامت آلوده می شود، باور می کنی؟ ابن هدّاب گفت: نه، غیب را جز خدا نمی داند. امام فرمودند: آیا خدا نگفته است که: «دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد، مگر پیامبرانی که (آنان را برگزیده و) از آنها راضی است»؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله برگزیده نزد خداست، و ما وارثان آن رسولی هستیم که خدا او را بر آن چه از غیبش بخواهد آگاه کرده است. پس ما از ما

۱- بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۱۸.

۲- سوره جن (۷۲)، آیه ۲۷.

کـان و مـا یکون تـا روز قیـامت آ گاهیم. و این خبری که به تو دادم، در ۵ روز آینـده محقق می شود. اگر در این مـدت حرفم درست در نیامد، پس من دروغگو و افترا زننده ام؛ و اگر درست درآمد، بدان که خدا ورسولش را رد کرده ای». (۱)

۳. دلائل الامام ه، ص :۲۷۲

«عَن یَزیدِ بنِ عَبدِ المَلِک، قالَ: کانَ لی صَدیقٌ، وَ کانَ یَکثُرُ الرَّدُّ عَلی مَن قالَ أنَّهُم یَعلَمُونَ الغَیبَ، قالَ: فَدَخَلتُ عَلی اَبی عَبدِاللهِ، فَـاَخبَرتُهُ بِأَمرِهِ، فَقـالَ: قُل لَهُ: اِنّی وَاللهِ لاَعلَمَ مـا فِی السَّمواتِ وَ ما فِی الاَرضِ وَ ما بَینَهُما وَ ما دُونَهُما؛ یزیـد بن عبـدالملک می گویـد: دوستی داشـتم که معتقـدان به علم به غیب ائمه را ردّ می کرد. خـدمت امـام صـادق علیه السلام رسیدم وخبر او را به حضـرت دادم. حضـرت فرمود: به او بگو که به خدا قسم من به آنچه در آسـمان ها و زمین، و ما بین این دو، و زیر این دو می باشد علم دارم».

۴. احتجاج، ج ۱، ص :۲۵۸

«عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السـلام أَنَّهُ قَـالَ: لَوْ لَا آیه فِی کِتَابِ اللَّهِ لَأَخْبَرْتُکُمْ بِمَا کَانَ وَ بِمَا یَکُونُ وَ بِمَا هُوَ کَائِنٌ اِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ، وَ هِیَ هَذِهِ الْآیَهُ (یَمْحُوا اللَّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتابِ) (۲) ؛ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: اگر

نبـود آیه ای در قرآن، به شـما از آنچه بـوده و آنچه هست و آنچه تـا روز قیـامت خواهـد بود، خـبر میـدادم. و آن آیه اینسـت «خداوند هر

۱- بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۷۳.

۲- سوره رعد (۱۳)، آیه ۳۹.

چه را بخواهد محو می کند، و هر چه را بخواهد ثابت نگه می دارد؛ و «امّ الکتاب» نزد اوست». (۱)

۵. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص :۱۳۷

«...فَاسْأَلُونِی قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِی، فَوَ الَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ لَا تَسْأَلُونَنِی عَنْ شَیْ ءٍ فِیمَا بَیْنَکُمْ وَبَیْنَ السَّاعَهِ، وَلَا عَنْ فِئَهٍ تَهْدِی مِائَهً وَ تُضِلُّ مِائَهً، اِلَّا أَنْبَأْتُکُمْ بِنَاعِقِهَا وَ قَائِدِهَا وَ سَائِقِهَا، وَ مُنَاخِ رِکَابِهَا وَ مَحَطِّ رِحالِهَا، وَ مَنْ یُقْتَلُ مِنْ أَهْلِهَا قَتْلًا وَ مَنْ یَمُوتُ مِنْهُمْ مَوْتا؛ ...از من بپرسید قبل از آنکه مرا نیابید؛ قسم به آنکه جانم به دست اوست هم اکنون تا روز قیامت از چیزی سؤال نمی کنید و نه از گروهی که صد نفر هدایت یا صد نفر را گمراه می کنند، مگر اینکه به شما خبر می دهم از دعوت کننده شان و رهبرشان و و حرکت دهنده شان، و از آنجا که فرود می آیند و آنجا که بار می گشایند، و آنکه از آنها کشته می شود و آنکه از آنها می میرد». (۲)

این بخش را با روایتی در تفسیر علم غیب به پایان می بریم؛

معانی الأخبار، ص :۱۴۶ «أَبِی عَنْ سَعْدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عِیسَی، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ ثَعْلَبَهَ بْنِ مَیْمُونٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ علیه السلام فِی قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ (عالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَهِ) (۳)، فَقَالَ: الْغَیْبُ مَا لَمْ یَکُنْ،

وَالشَّهَادَهُ مَا قَدْ کَانَ؛ امام صادق علیه السلام در مورد آیه شریفه: «عالم الغیب

۱- بحار الانوار، ج ۴، ص ۹۷.

۲- بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۳۴۸.

۳- سوره زمر (۳۹)، آیه ۴۶.

و الشهاده» فرمود: غیب آن چیزهایی است که کینونت نیافته، وشهادت آن چیزهایی است که کینونت یافته است». (۱)، (۲)

نتیجه اینکه، علم غیب، علم به آن چیزهـایی (اشـیایی) است که هنوز تحت اراده تکوینی الهی قرار نگرفته؛ همـان که در سوره نحل (۱۶۰)، آیه ۴۰، فرمود: (إِنَّمـا قَوْلُنا لِشَیءٍ إِذا أَرَدْناهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ کُنْ فَیکُونُ)؛ «وقتی چیزی را اراده می کنیم، سـخن ما این است که می گوییم: «موجود باش!» بی درنگ موجود می شود».

امـا کل نظام آفرینش از «ما کان» تا «ما یکون» و «ما هو کائن»، تحت اراده تکوینی الهی قرار گرفته و تکوّن یافته، و علم به آن علم به شـهادت است؛ منتهـا مشـهود هر کس نیست. به عبـارت دیگر، علم به «مـا کـان» و «مـا یکـون» و «مـا هو کـائن»، علم به شهـادت است، و در مقابـل آن علم به «ما لم یکن»، که علم به غیب است می باشـد. دومی مختص خـداست، و اولی در اختیار انبیا – بر حسب اختلاف مراتبشان – قرار می گیرد. و تنها نبی مکرم اسـلام صلی الله علیه و آله و به تبع او ائمه اهل البیت علیهم السلام از همه آن با خبر بوده و هستند.

* * *

تا اینجا با مفهوم «کتاب» و «علم الکتاب»، و مفهوم «غیب» و«علم الغیب» آشـنا شـدیم و گفتیم که قبل از بعثت، انبیاء مانند سایر مردم بوده اند تا اینکه خداوند ایشان را بر می گزیند و کتاب

۱- بحار الانوار، ج ۴، ص ۷۹.

۲- مراجعه شود به پاورقی صفحه ۲۳ .

وحکمت و بیّنات در اختیارشان می گذارد و به پیامبری مبعوث می شوند. در بعض تعبیرات قرآن اینگونه آمده بود که: (أَوْحَیْنا اِلَیْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا) (۱) ؛ از این آیه استفاده می شود که بواسطه «روح» از علم الکتاب با خبر می شوند. حال سؤال این است که این روح چیست و چگونه در اختیار ایشان قرار می گیرد؟

* * *

۱- سوره شوری (۴۳)، آیه ۵۲ .

معنی «روح» در قرآن

اشاره

از آنجـا که روح موجودی نـا شـناخته و مبهم است، و در قرآن کریم نیز به این خصـیصه آن اشاره شـده که: (وَ یسْـئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی وَ ما أُوتِیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ اِلّا قَلِیلًا) (۱) ؛ «و از تو درباره روح

سؤال می کنند، بگو: روح از فرمان پروردگار من است؛ و از علم ودانش، جز اندکی به شما داده نشده است».

تنها راه شناخت آن، خود قرآن و مفسران حقیقی قرآن (صلوات الله علیهم اجمعین) می باشد. به همین منظور، ابتدا نمونه هایی از روایات مربوط به این بخش را مرور می کنیم :

۱. تفسیر العیاشی، ج۲، ص :۳۱۷

«عَنْ أَبِی بَصِـیرٍ، عَنْ أَحَـدِهِمَا علیهمـا السـلام قَـالَ: سَـأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِهِ (وَیَسْـئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُـلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی) قَالَ: الَّتِی فِی الدَّوَابِّ وَالنَّاسِ. قُلْتُ : وَمَا هِیَ؟ قَالَ: هِیَ مِنَ الْمَلَکُوتِ، مِنَ الْقُدْرَهِ؛ ابی بصیر می گوید: از

۱- سوره اسرا (۱۷)، آیه ۸۵ .

معصوم علیه السلام پرسیدم منظور از روح در آیه شریفه: «و از تو درباره روح سؤال می کنند، بگو: روح از فرمان پروردگار من است»، چیست؟ حضرت فرمود: منظور همان چیزی است که در جنبندگان و انسان وجود دارد. گفتم: حقیقت آن چیست؟ فرمود: از ملکوت است؛ از قدرت الهی است». (۱)

۲. بصائر الدرجات، ج۱، ص :۴۶۱

«حَدَّثَنَا اِبْرَاهِیمُ بْنُ هَاشِمٍ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ أَبِی أَیُّوبَ الْخَزَّازِ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام (یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی) (۲) قَالَ: خَلْقٌ أَعْظَمُ مِنْ جَبْرَئِیلَ وَ مِیکائِیلَ، لَمْ یَکُنْ مَعَ

أَحَدٍ مِمَّنْ مَضَی غَیْرُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ مَعَ الْأَئِمَّهِ، یُسَدِّدُهُمْ (۳) وَ لَیْسَ کُلُّ مَا

طُلِبَ وُجِدَ؛ ابی بصیر می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره آیه شریفه : «و از تو درباره روح سؤال می کنند، بگو: روح از فرمان پروردگار من است»، شنیدم که فرمود: مخلوقی است با عظمت تر از جبرائیل و میکائیل؛ همراه هیچ یک از گذشتگان نبوده مگر حضرت محمد صلی الله علیه و آله ؛ و با ائمه علیهم السلام است و آنها را استوار می دارد. واینگونه نیست که هر زمان طلب شود یافت شود». (۴)

۱- بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۴۲.

۲- سوره اسراء (۱۷)، آیه ۸۵ .

۳- سدّده: راست و درست کرد آن را. سدّد الرمح: راست کرد نیزه را و در طول نهاد. تسدید :میانه روی در قول و فعل. سدید: استوار، صواب، مناسب، محکم.

۴- بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۶۵.

۳. بصائر الدرجات، ج ۱، ص :۴۶۲

«حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، وَ یَعْقُوبُ بْنُ یَزِیدَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ فَضَّالٍ، عَنْ أَبِی جَمِیلَهَ، عَنْ مُحَمَّدٍ الْحَلَبِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَ (یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی) قَالَ: اِنَّ اللَّهَ تَبارَکَ وَ تَعالَی أَحَدٌ صَمَدٌ، وَ الصَّمَدُ الشَّیْءُ الَّذِی لَیْسَ لَهُ جَوْفٌ، وَ اِنَّمَا الرُّوحُ خَلْقٌ مِنْ خَلْقِهِ، لَهُ بَصَرٌ وَ قُوَّه وَ تَأْیِیدٌ، یَجْعَلُهُ اللَّهُ فِی قُلُوبِ الرُّسُلِ وَالْمُؤْمِنِینَ؛ از امام صادق علیه السلام راجع به آیه «وَ یسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ» سؤال شد؛ حضرت فرمود: خداوند تبارک و تعالی احد و صمد است، و صمد چیزی است که جوف ندارد (تا بخواهد روح داشته باشد!) و روح تنها مخلوقی از مخلوقات خدا است که دارای بینایی، توان، و تأیید است، که خدا آن را در قلوب رسولان ومؤمنان قرار می دهد». (۱)

۴. الغارات، ج ۱، ص :۱۸۴

«عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَهَ، أَنَّ رَجُلاً سَأَلَ عَلِیّاً علیه السلام عَنِ الرُّوحِ، قَالَ: لَیْسَ هُوَ جَبْرَئِیلَ؟ قَالَ عَلِی: جَبْرَئِیلُ مِنَ الْمَلَائِکَهِ وَ الرُّوحُ غَیْرُ جَبْرَئِیلَ. وَ کَانَ الرَّجُلُ شَاکّاً فَکَبُرَ ذَلِکَ عَلَیْهِ فَقَالَ: لَقَدْ قُلْتَ عَظِیماً، مَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ یَزْعُمُ أَنَّ الرُّوحَ غَیْرُ جَبْرَئِیلَ. قَالَ علیه السلام : أَنْتَ ضَال تَرْوِی عَنْ أَهْلِ الضَّلَالِ. یَقُولُ اللَّهُ لِنَبِیِّهِ (أَتی أَمْرُ اللَّهِ فَلا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمَّا یُشْرِکُونَ یُنَزِّلُ الْمَلائِکَهَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلی مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ) (۲) فَالرُّوحُ غَیْرُ الْمَلَائِکَهِ.

۱- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۷۰ .

۲- سوره نحل (۱۶)، آیه ۱ و ۲.

وَ قالَ (لَيْلَهُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ تَنَزَّلُ الْمَلائِكَهُ وَ الرُّوحُ فِيها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ) (۱)

وَ قالَ (يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلائِكَهُ صَفا) (۲) وَ قالَ لِادَمَ وَجَبْرَئِيلُ يَوْمَئِذٍ مَعَ

الْمَلائِكَهِ (اِنِّی خالِقٌ بَشَراً مِنْ طِينٍ فَإِذا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِی فَقَعُوا لَهُ ساجِدِينَ) (۳) فَسَجَدَ جَبْرَئِيلُ مَعَ الْمَلائِكَهِ لِلرُّوح ...؛ اصبغ بن نباته

می گوید: شخصی از علی علیه السلام درباره روح سؤال کرد که آیا روح همان جبرئیل نیست؟ علی علیه السلام فرمود: جبرئیل جزو ملائکه است، و روح غیر از جبرئیل است. آن مرد که به علی علیه السلام ایمان نداشت، این سخن حضرت بر او گران آمد و گفت: حرف بزرگی زدی! هیچ کس چنین اعتقادی ندارد که روح غیر از جبرئیل باشد. حضرت فرمود: تو گمراهی و از گمراهان روایت می کنی. (سپس برای اثبات سخن خود به آیاتی از قرآن استناد کرده وفرمود:) خداوند به پیامبرش فرموده: «فرشتگان را با «روح» که از امرش می باشد، بر هر کس از بندگانش بخواهد نازل می کند»، (اینکه می فرماید فرشتگان را با روح نازل می کند، نشان می دهد که) پس روح غیر از ملائکه است. همچنین (اینکه) خداوند می فرماید: «شب قدر بهتر از هزار ماه است. فرشتگان و «روح» در آن شب به اذن پروردگارشان برای (تقدیر) هر امری نازل می شوند»، و می فرماید: «روزی که «روح» و«ملائکه» به صف می ایستند»؛ (وروح را جدای از ملائکه به آنها

۱- سوره قدر (۹۷)، آیه ۳ و ۴.

۲- سوره نبأ (۷۸)، آیه ۳۸.

۳- سوره ص (۳۸)، آیه ۷۱ و ۷۲.

عطف می کند، دلیل بر آنست که روح جزو ملائکه نیست). (وهمچنین خداوند) زمانیکه جبرئیل جزو ملائکه بود، درباره آدم فرمود: «من بشری را از گِل می آفرینم. هنگامی که آن را نظام بخشیدم و از روح خود در آن دمیدم، برای او به سجده افتید»؛ پس (در آن زمان) جبرئیل همراه ملائکه، بر «روح» سجده کردند؛ (واین نیز دلیل بر آنست که روح غیر از جبرئیل است)...». (۱)

۵. بصائر الدرجات، ج۱، ص :۴۴۷

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنِ الْمُنَخَّلِ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ عِلْمِ الْعَالِمِ؛ فَقَالَ: یَا جَابِرُ، اِنَّ فِی الْأَنْبِیَاءِ وَ الْأَوْصِیَاءِ خَمْسَهَ أَرْوَاحٍ: رُوحَ الْقُدُسِ وَ رُوحَ الْإِیمَانِ وَرُوحَ الْحَیَاهِ وَ رُوحَ الْقُوَّهِ وَ رُوحَ الشَّهْوَهِ؛ فَبِرُوحِ الْقُدُسِ یَا جَابِرُ عَرَفُوا مَا تَحْتَ الْعَرْشِ اِلَی مَا تَحْتَ الثَّرَی. ثُمَّ قَالَ: یَا جَابِرُ، اِنَّ هَذِهِ الْأَرْوَاحَ یُصِیبُهَا الْحَدَثَانُ اِلَّاأَنَّ رُوحَ الْقُدُسِ لَایَلْهُووَلَایَلْعَبُ؛جابرمی گویدازامام باقرٍ علیه السلام درباره علم عالم (آل محمد) پرسیدم؛ حضرت فرمودند: ای جابر، در انبیا پنج روح وجود دارد: روح القدس، و روح الایمان، وروح الحیاه، و روح القوه، و روح الشهوه؛ ای جابر، بواسطه روح القدس است که انبیا هر آنچه مابین عرش الهی و جوف زمین وجود دارد را می شناسند. این چهار روح دچار حوادث و دگرگونی می شوند، ولی روح القدس اینگونه نیست و گرفتار لهو و لعب نمی شود». (۲)

۱- بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۵.

۲- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۵۵.

از مجموع روایات، چنین بر می آید که روح یکی از مخلوقات خدا است که حقیقتی واحد و مشکّک دارد؛ که از پایین ترین مرتبه (روح الحیاه یا روح البدن) تا بالاترین مرتبه (روح القدس) را در بر می گیرد. (۱) بعض مراتب آن در حیوانات است (روح الحیاه)، بعضی در انسان غیر مؤمن (روح القوه و روح الشهوه)، بعضی در مؤمنین (روح الایمان)، و بعضی در انبیا و اوصیا (روح القدس) می باشد. و هر مرحله ای کمالات مراحل پیش از خود را دارد. (۲)

۱- الغارات، ج۱، ص ۱۸۵: «عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَهَ، أَنَّ رَجُلاً سَأَلَ عَلِيّاً علیه السلام عَنِ الرُّوحِ؛ قَالَ:...فَالرُّوحُ وَاحِدَه وَ الصُّوَرُ شَتَّى...؛ مردی از علی علیه السلام از روح سؤال کرد؛ حضرت فرمود :...روح یکی است ولی صورت های گوناگونی دارد...». (بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۵)

۲- بصائر الدرجات، ج۱، ص :۴۵۴ «الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْمُعَلَّى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِإِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: يَا مُفَضَّلُ، إِنَّ اللَّهَتَبَارَكَ وَ تَعَالَى جَعَلَ لِلنَّبِي صلی الله علیه و آله خَمْسَهَ أَرْوَاحٍ، رُوحَ الْحَيَاهِ فِيهِ دَبَّ وَ دَرَجَ، وَ رُوحَ الْقُوَّهِفِيهِ نَهَضَ وَ جَاهَدَ، وَ رُوحَ الشَّهْوَهِ فِيهِ أَكَلَ وَ شَرِبَ وَ أَتَى النِّسَاءَ مِنَ الْحَلَالِ، وَ رُوحَالْإِيمَانِ فِيهِ أَمَرَ وَ عَدَلَ، وَ رُوحَ الْقُدُسِ فِيهِ حَمَلَ النُّبُوَّهَ، فَإِذَا قُبِضَ النَّبِي صلی الله علیه و آله انْتَقَلَ رُوحُالْقُدُسِ فَصَارَ فِي الامام ؛ وَ رُوحُ الْقُدُسِ لَا يَنَامُ وَ لَا يَغْفُلُ وَ لَا يَلْهُو وَ لَا يَسْهُو؛ وَ الْأَرْبَعَهُالْأَرْوَاحِ تَنَامُ وَ تَلْهُو وَ تَغْفُلُ وَ تَسْهُو؛ وَ رُوحُ الْقُدُسِ ثَابِت يَرَى بِهِ مَا فِي شَرْقِ الْأَرْضِوَغَرْبِهَا وَ بَرِّهَا وَ بَحْرِهَا...؛ مفضل می گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چگونه است که امام در خانه خود نشسته و پرده را نیز کشیده ولی به تمام نواحی زمین علم دارد؟! امام فرمود :ای مفضل، خداوند تبارک و تعالی برای پیامبر صلی الله علیه و آله پنج روح قرار داده است؛ روح الحیات،که با آن به حرکت درآمده و رشد می کند؛ روح القوه، که با آن بر می خیزد و پیکار می کند؛روح الشهوه، که با آن می خورد و می آشامد و با زنان مقاربت دارد؛ روح الایمان، که با آنایمان می آورد و به عدل رفتار می کند؛ روح القدس، که با آن بار نبوت را حمل می کند؛ پسزمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله قبض روح شد، روح القدس منتقل شده و در وجود امام قرار گرفت.روح القدس به خواب نمی رود، دچار غفلت نمی شود، سرگرم چیزی نمی گردد، وگرفتارسهو و خطا نمی شود. ولی آن چهار روح دیگر، به خواب می روند، دچار غفلت می شوند،سرگرم می گردند، و گرفتار سهو و خطا نیز می شوند. روح القدس ثابت است و به واسطه آنهر آنچه در شرق و غرب زمین و خشکی ها و دریاهای آنست دیده می شود...».(بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۱۰۶)

وهر انسانی می تواند با تلاش در جهت اطاعت خدا، مراتب بالاتری از این روح را در خود به فعلیت رسانده و آن را تقویت کند. (۱) هر انسانی «روح البدن» و «روح القوه» و «روح الشهوه» را

دارد، و با ایمان به خدا به «روح الایمان» نیز دست می یابد (۲)، ومادام که در مسیر اطاعت خدا گام بر می دارد، در مسیر تقویت وبالندگی این روح در حرکت است (۳) تا جایی که استعداد

۱- حکما نیز در مسیر شناخت حقیقت این مخلوق به علومی دست یافته و به اعتبار احوال،اعمال، و مراتب و درجات آن، آن را به اقسام گوناگونی تقسیم و نامگذاری کرده اند. مثلاًمراتب آن در نفس انسان، به اعتبار و درجات اطاعت از اوامر و نواهی الهی، به نفس اماره،نفس لوامه، نفس ملهمه، و نفس مطمئنه؛ و به اعتبار درجات علم و معرفت، به عقلهیولانی، عقل بالملکه، عقل بالفعل، و عقل بالمستفاد؛ نامگذاری شده است.

۲- سوره مجادله (۵۸)، آیه :۲۲ (لاتَجِدُ قَوْماً يؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الْاخِرِ يوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللهَوَرَسُولَهُ وَ لَوْ كانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ اِخْوانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَوَأَيـدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ...)؛ «هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی یابی که بادشمنان خدا و پیامبرش دوستی کنند، هر چند پدران یا پسران یا برادران یاخویشاوندانشان باشند آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دلهایشان نوشته و باروحی از ناحیه خودش آنها را تأیید فرموده،...».

۳- الکافی (چاپ اسلامیه)، ج۲، ص ۲۶۸؛ (چاپ دارالحدیث)، ج۳، ص :۶۶۶ «مُحَمَّدُ بْنُيَعْقُوبَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى جَمِيعاً، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمِ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ غَزْوَانَ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام فَقَالَ لِي: اِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَوَ تَعَالَى أَيَّدَ الْمُؤْمِنَ بِرُوحٍ مِنْهُ، يَحْضُرُهُ فِي كُلِّ وَقْتٍ يُحْسِنُ فِيهِ وَ يَتَّقِي، وَ يَغِيبُ عَنْهُ فِيكُلِّ وَقْتٍ يُذْنِبُ فِيهِ وَ يَعْتَدِي، فَهِيَ مَعَهُ تَهْتَزُّ سُرُوراً عِنْدَ اِحْسَانِهِ، تَسِيخُ فِي الثَّرَى عِنْدَاِسَاءَتِهِ؛ فَتَعَاهَدُوا عِبَادَ اللَّهِ نِعَمَهُ بِاِصْلَاحِكُمْ أَنْفُسَكُمْ، تَزْدَادُوا يَقِيناً وَ تَرْبَحُوا نَفِيساً ثَمِيناً،رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً هَمَّ بِخَيْرٍ فَعَمِلَهُ، أَوْ هَمَّ بِشَرٍ فَارْتَدَعَ عَنْهُ؛ ثُمَّ قَالَ: نَحْنُ نَزِيدُ الرُّوحَ بِالطَّاعَهِلِلَّهِ وَ الْعَمَلِ لَهُ؛ ابی خدیجه می گوید بر امام موسی کاظم علیه السلام وارد شدم، ایشان به منفرمودند: خداوند تبارک و تعالی مؤمن را با روحی از جانب خود تأیید می کند، هر زمان کهکار نیکی انجام دهد و تقوای الهی را رعایت کند، آن روح نزدش حاضر می شود؛ وهر زمانکه گناهی انجام دهد یا از حدود الهی تجاوز کند، آن روح از او پنهان می شود. آن روح بامؤمن همراه است به هنگام نیکی کردن مؤمن، از شادی به وجد می آید؛ و هنگام بدیکردن، از بین می رود (آنگونه که آب در زمین مرطوب). پس ای بندگان خدا در مقابلنعمتهای او به عهد خود وفا کنید و خود را اصلاح نمایید، تا به مراتب یقینتان افزوده شود،و سود سرشاری نصیبتان گردد. خدا رحمت کند مردی را که اگر با خیر مواجه شد به آنعمل می کند و اگر با شرّ مواجه شد از آن روی می گرداند. سپس فرمود: ما اهل بیتباطاعت خدا و عمل برای او، برکات این روح را افزایش می دهیم». (بحار الأنوار،ج۶۶،ص۱۹۴)

بهره منـدی از روح القـدس را نیز بدست می آورد. (۱) و شایـد بتـوان گفت که بعض فضایـل و علوم برتر که برای ائمه علیهم السلام قبل از امامت، (۲)

۱- همانگونه که در مورد ملازمین و مادحین اهل بیت علیهم السلام این معنا وارد شده است :

۲- الفصـول المختـاره، ص ۴۹: «... فَذَکَرْتُ قَوْلَ أَبِی عَبْـدِ اللَّهِ علیه السـلام : یَـا هِشَـامُ، لاَ تَزَالُ مُؤَیَّداًبِرُوحِ الْقُـدُسِ مَـا نَصَـرْتَنَا بِلِسَانِکَ...؛ ...به یاد کلام امام صادق علیه السـلام افتادم که به من فرمود :ای هشام، مادام که با زبانت ما را یاری می کنی روح القـدس تو را تأییـد می کنـد...».(بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۲۹۳)دعائم اسلام، ج۲، ص :۳۲۳ «عَـنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیـه السـلام، أَنَّ الْکُمیت دَخَلَ عَلَیْهِ، فَأَنْشَدَهُ أَشْـعَاراًقَالَهَا فِیهِ، فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ: رَحِمَکَ اللَّهُ یَا کُمَیْتُ، لَوْ کَانَ عِنْدَنَا مَال حَاضِرٌ لَأَعْطَیْنَاکَرِضَاکَ؛ فَقَالَ کُمَیْت: جُعِلْتُ فِـدَاکَ، وَ اللَّهِ مَا امْتَـدَحْتُکُمْ وَ أَنَا أُرِیدُ عَلَی ذَلِکَ عَاجِلَ دُنْیَا،وَلَکِنِّی أَرَدْتُ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ؛ قَالَ علیه السـلام : فَـإِنَّ لَکَ بِامْتِـدَاحِنَا مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صـلی الله علیه و آله لِعَبْـدِ اللَّهِبْنِ رَوَاحَهَ، وَحَسَّانَ بْنِ ثَابِتٍ، قَالَ لَهُمَا: لَنْ تَزَالاَ تُؤَیَّدَانِ بِرُوحِ الْقُدُسِ مَا ذَبَبْتُمَا عَنَّابِأَلْسِـنَتِکُمَ؛ کمیت بر امام باقر علیه السلام وارد شد و اشعاری را که در مدح ایشان سروده بود قرائتکرد. امام باقر علیه السـلام فرمود: ای کمیت خـدا تو را رحمت کند، اگر الان مالی در اختیار داشـتمآنقدر به تو می دادم تا راضـی شوی. کمیت گفت: فـدایت شوم، به خـدا سوگنـد به خاطر مالـدنیا مدح شـما نمی گویم، بلکه قصدم رضایت خدا و رسول او است. امـام علیـه السـلام فرمـود :بواسـطه مـدح مـا شایسـته آن چیزی هسـتی که رسـول الله صـلی الله علیه و آله در مـورد عبـد الله بن رواحهوحسان بن ثابت گفت؛ به ایشان فرمود: مادام که با زبانتان از ما دفاع می کنید مورد تأییدروح القدس هستید».

یا به هنگام کودکی و در زمان امام قبلی نقل شده نیز از باب تزکیه نفس و تأیید روح القدس می باشد. و البته امر بعیدی هم نیست چرا (۱)

۱- عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج۲، ص ۲۶۵: «عَنْ أَحْمَدَ بْنِ زِيَادٍ الْهَمَذَانِيِّ، عَنْ عَلِي بْنِ اِبْرَاهِيمَ،عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِی الصَّلْتِ الْهَرَوِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ دِعْبِلَ بْنَ عَلِی الْخُزَاعِی يَقُولُ: أَنْشَدْتُمَوْلَایَ عَلِی بْنَ مُوسَی الرِّضَا علیه السلام قَصِيدَتِی الَّتِی أَوَّلُهَا :مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَتْ مِنْ تِلاَوَهٍوَ مَنْزِلُ وَحْی مُقْفِرُ الْعَرَصَاتِفَلَمَّا انْتَهَيْتُ اِلَی قَوْلِی :خُرُوجُ امام لاَ-مَحَالَهَ خَارِجٌيَقُومُ عَلَی اسْمِ اللَّهِ وَ الْبَرَكَاتِيُمَيِّزُ فِينَا كُلَّ حَق وَ بَاطِلٍوَيُجْزِی عَلَی النَّعْمَاءِ وَ النَّقِمَاتِبَكَی الرِّضَا علیه السلام بُكَاءً شَدِيداً، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ اِلَی فَقَالَ لِی: يَا خُزَاعِی نَطَقَ رُوحُ الْقُدُسِ عَلَيلِسَانِكَ بِهَذَيْنِ الْبَيْتَيْنِ. الْخَبَرَ؛دعبل خزاعی می گوید: آن قصیده ام که در ابتدایش این بیت علیهم السلام «مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَتْ مِنْ تِلَاوَهٍوَمَنْزِلُ وَحْی مُقْفِرُ الْعَرَصَاتِ»آمده را برای مولایم علی بن موسی الرضا علیه السلام قرائت کردم، وقتی به این ابیات :«خُرُوجُ امام لاَ-مَحَالَهَ خَارِجٌيَقُومُ عَلَی اسْمِ اللَّهِ وَ الْبَرَكَاتِيُمَيِّزُ فِينَا كُلَّ حَق وَبَاطِلٍوَ يُجْزِی عَلَی النَّعْمَاءِ وَ النَّقِمَاتِرسیدم، امام رضا علیه السلام شدیدا گریه کردند، سپس سر بلند کردند و به من فرمودند: ایخزاعی، این دو بیت را روح القدس بر زبان تو جاری کرد...». (بحار الأنوار، ج۴۹، ص۲۳۷)

که به امثال رُشَید هجری، و میثم تمار، نیز علم «منایا و بلایا» داده شده بود، و از آینده برخی افراد خبر می دادند. (۱)

وهرگاه مرتکب گناه و معصیتی شود، وجود این روح را در خود کم رنگ کرده و از آثار و برکات آن محروم می شود تا جایی که این روح ازبدن کسانی که مرتکب گناه کبیره می شوند خارج می شود. (۲)

در استعمالات قرآنی، وقتی کلمه روح را بطور مطلق بکار می برد، در غالب موارد، مرتبه اعلای آن که همان روح القدس باشد

۱- الهدایه الکبری، ص ۱۳۲: «وَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَقُولُ لَهُ: أَنْتَ رُشَيْدُ الْبَلَايَا، وَ كَانَ قَدْأَلْقَى اِلَيْهِ عِلْمَ الْبَلَايَا وَ الْمَنَايَا فِى حَيَاتِهِ، اِذَا لَقِيَ الرَّجُلُ يَقُولُ يَا فُلَانُ تَمُوتُ مِيتَهَ كَذَا وَ كَذَا،وَ تُقْتَلُ أَنْتَ يَا فُلَانُ قِتْلَهَ كَذَا وَ كَذَا فَيَكُونُ كَمَا قَالَ رُشَيْدٌ؛ امیر المومنین علیه السلام همیشه بهرشید می گفت: تو رشید البلایا هستی. و حضرت علم بلایا و منایا را به او در زمان حیاتشالقا کرده بود؛ به نحوی که مثلا شخصی را می دید می گفت فلانی تو مرگ تو به فلان صورتخواهد بود؛ و تو ای فلان به این صورت کشته خواهی شد؛ و همانگونه که رشید می گفتواقع می شد». (بحار الأنوار، ج۴۲، ص ۱۳۷)

۲- بصائر الدرجات، ج۱، ص ۴۴۷: «عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام قَالَ:...ثُمَّ قَالَرُوحُ الْإِيمَانِ يُلَازِمُ الْجَسَدَ مَا لَمْ يَعْمَلْ بِكَبِيرَهٍ، فَاِذَا عَمِلَ بِكَبِيرَهٍ فَارَقَهُ الرُّوحُ...؛ امام صادق علیه السلام فرمود: (...روح الایمان همیشه همراه جسد انسان است مادام که مرتکب گناهکبیره نشده، پس هر زمان که کبیره ای مرتکب شود روح از او مفارقت می کند...».(بحارالأنوار، ج ۲۵، ص ۵۵)

مورد نظر است. (۱) و همانگونه که اشاره شد این مخلوق با عظمت،

در وجود نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله، و پس از ایشان در وجود ائمه علیهم السلام است، و قدرت علمی که برای امام معتقدیم بواسطه وجود چنین روحی است. (۲)

۱- سوره نساء (۴)، آیه :۱۷۱ (...اِنَّمَا الْمَسِیحُ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَ کَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا اِلَی مَرْیَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ...). سوره نحل (۱۶)، آیه :۲ (یُنَزِّلُ الْمَلاَئِکَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَی مَنْ یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لاَ اِلَهَ اِلاَّ أَنَا فَاتَّقُونِ). سوره نحل (۱۶)، آیه :۱۰۲ (قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّکَ بِالْحَقِّ لِیُثَبِّتَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ هُدی وَ بُشْرَی لِلْمُسْلِمِینَ). سوره اسراء (۱۷)، آیه :۸۵(وَیَسْأَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی وَ مَا أُوتِیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ اِلاَّ قَلِیلاً). سوره شعراء(۲۶)، آیه :۱۹۳ (نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ). سوره غافر (۴۰)، آیه :۱۵ (رَفِیعُ الدَّرَجَاتِ ذُوالْعَرْشِ یُلْقِی الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَی مَنْ یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِیُنْذِرَ یَوْمَ التَّلاَقِ). سوره معارج (۷۰)،آیه:۴ (تَعْرُجُ الْمَلاَئِکَةُ وَ الرُّوحُ اِلَیْهِ فِی یَوْمٍ کَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَهٍ). سوره نبا (۷۸)،آیه :۳۸ (یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلاَئِکَةُ صَفّاً لاَ یَتَکَلَّمُونَ اِلاَّ مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ قَالَ صَوَاباً).سوره قدر (۹۷)، آیه :۴ (تَنَزَّلُ الْمَلاَئِکَةُ وَ الرُّوحُ فِیهَا بِاِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ کُلِّ أَمْرٍ).

۲- بصائر الدرجات، ج۱، ص :۴۵۵ «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ، عَنِ النَّضْرِبْنِ سُوَیْدٍ، عَنْ یَحْیَی الْحَلَبِیِّ، عَنْ أَبِی الصَّبَّاحِ الْکِنَانِیِّ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَاعَبْدِاللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی «وَ کَذلِکَ أَوْحَیْنا اِلَیْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ما کُنْتَ تَدْرِی مَا الْکِتابُ وَ لاَ الْاِیمانُ» قَالَ: خَلْقٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ، أَعْظَمُ مِنْ جَبْرَئِیلَ وَ مِیکَائِیلَ، کَانَمَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یُخْبِرُهُ وَ یُسَدِّدُهُ، وَ هُوَ مَعَ الْأَئِمَّهِ مِنْ بَعْدِهِ؛ ابی بصیر می گوید از امام صادق علیه السلام در مورد آیه شریفه: «و اینچنین است که از امر خود روحی را به تو وحی کردیم؛تو پیش از این نمی دانستی کتاب و ایمان چیست» سؤال کردم. فرمود: مخلوقی است ازمخلوقات خدا عز و جل، با عظمت تر از جبرائیل و میکائیل؛ همراه رسول الله صلی الله علیه و آله بود، بهاو خبر می داد و او را استوار می گرداند؛ و بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه ائمه علیهم السلام است).(بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۶۴)بصائر الدرجات، ج۱، ص :۴۶۲ «حَدَّثَنَا اِبْرَاهِیمُ بْنُ هَاشِمٍ، عَنْ یَحْیَی بْنِ أَبِی عِمْرَانَ، عَنْیُونُسَ، عَنِ ابْنِ مُسْکَانَ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ(یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی) قَالَ: خَلْقٌ أَعْظَمُ مِنْ جَبْرَئِیلَ وَ مِیکَائِیلَ، کَانَمَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ مَعَ الْأَئِمَّهِ، وَ هُوَ مِنَ الْمَلَکُوتِ؛ ابی بصیر می گوید از امام صادق علیه السلام در مورد آیه شریفه: «و از تو درباره روح سؤال می کنند، بگو: روح از فرمانپروردگار من است» سؤال کردم. فرمود: مخلوقی است با عظمت تر از جبرائیل و میکائیل؛همراه رسول الله صلی الله علیه و آله بود و همراه ائمه علیهم السلام است؛ و از ملکوت است). (بحار الانوار، ج ۱۸،ص ۲۶۵)الکافی (چاپ اسلامیه)، ج۱، ص ۲۷۳؛ (چاپ دارالحدیث)، ج۱، ص :۶۸۲ «مُحَمَّدُ بْنُیَحْیَی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ أَسْبَاطِ بْنِ سَالِمٍ، قَالَ: سَأَلَهُ رَجُلمِنْ أَهْلِ هِیتَ - وَ أَنَا حَاضِرٌ - عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «وَ کَذلِکَ أَوْحَیْنا اِلَیْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا»فَقَالَ: مُنْذُ أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذَلِکَ الرُّوحَ عَلَی مُحَمَّدٍ مَا صَعِدَ اِلَی السَّمَاءِ، وَاِنَّهُ لَفِینَا؛اسباط بن سالم، می گوید: مردی از اهل هیت، از حضرت درباره آیه شریفه: «و اینچنیناست که از امر خود روحی را به تو وحی کردیم؛ تو پیش از این نمی دانستی کتاب و ایمانچیست» سؤال کرد و من

آنجا حاضر بودم. حضرت فرمود: از زمانی که خداوند آن روح را برمحمد صلی الله علیه و آله نازل کرد، هنوز به آسمان بالا نرفته، و در وجود ما است). (بحار الانوار، ج ۱۸،ص ۲۶۵)

نحوه ارتباط با این روح

نحوه ارتباط با این روح هم نحوه مخصوصی است؛ و اینگونه نیست که چنین روحی در اختیار کسی قرار بگیرد و دیگر مستقل باشد. اتصال به این روح، تا آخر عمر نبی و امام، منوط به اذن خداست. اینطور نیست که هر موقع، و هر چه بخواهند از این روح به نحوبالفعل استفاده کنند؛ (۱) دقیقاًدرراستای اهداف وخواسته های

۱- الکافی (چاپ اسلامیه)، ج۱، ص ۲۷۳؛ (چاپ دارالحدیث)، ج۱، ص :۶۸۳ «عَلِی، عَنْأَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ أَبِی أَیُّوبَ الْخَزَّازِ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی» قَالَ: خَلْقٌ أَعْظَمُ مِنْ جَبْرَئِیلَ وَ مِیکَائِیلَ، لَمْیَکُنْ مَعَ أَحَدٍ مِمَّنْ مَضَی غَیْرُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ مَعَ الْأَئِمَّهِ یُسَدِّدُهُمْ، وَ لَیْسَ کُلُّ مَا طُلِبَ وُجِدَ؛ابی بصیر می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره آیه شریفه: «و از تو درباره روح سؤال می کنند،بگو: روح از فرمان پروردگار من است»، شنیدم که فرمود: مخلوقی است با عظمت تر ازجبرائیل و میکائیل؛ همراه هیچ یک از گذشتگان نبوده مگر حضرت محمد صلی الله علیه و آله ؛ و باائمه علیهم السلام است و آنها را استوار می دارد. و اینگونه نیست که هر زمان طلب شود یافت شود».(بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۶۵)

الهی می تواننـد از این روح بهره بگیرنـد. و حتی می توان گفت که آن روح است که بـا ایشـان ارتباط برقرار می کنـد و علوم مورد نیاز را در اختیارشان می گذارد؛ مگر در مواردی که دعا کنند و مستجاب شود؛ اصل آنست. (۱) بنابراین هیچ استبعادی ندارد که امام در حالت طبیعی

۱- البته بـا توجه به گسترد گی اعجـاب آور محـدوده این علوم - که در بخش کتـاب و علم کتـابروشن شـد - تشـخیص اینکه کـدام علوم بالفعـل در اختیـار است و کـدام نیست، برای مـا ممکننیست؛ ولی اجمالا میـدانیم که علومی از این مجموعه فعلیت ندارد؛ ولی با توجه به آیهشـریفه: (و ما تشاوون الا ان یشاء الله)، می دانیم که جز آنچه خدا بخواهد نمی خواهند؛واین خواستن از نوع خواستـن ابناء بشـر نیست که دلبخواهی و از سـر هوی و هوس باشد.واما تعیین اینکه آیا اول خدا می خواهد، بعد ایشان می خواهنـد، یـا بـه عکس اسـت؛ نیز برایامثـال مـا امکـان پـذیر نیست؛ که میـان عـاشق و معشـوق رمزی است! ولی بـاز هم به اجمالمی دانیم که آنچه خـدا بخواهـد می خواهنـد، و آنچه می خواهنـد همان است که خـدامی خواهـد. اکنون نمونه هایی از آنچه دانسـتن آن را منوط به خواست خود کرده انـد را دراینجا ذکر می کنیم و این به معنای اینست که قبل از این خواست، از آن اطلاع ندارند :علل الشـرائع، ج۱، ص :۲۳۷ «...فَقَالَ الرِّضَا علیه السـلام : وَ اللَّهِ لَقَـدْ حَـدَّثَنِی أَبِی، عَنْ آبَائِهِ، عَنْأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صـلی الله علیه و آله أَنِّی أَخْرُجُ مِنَ الدُّنْیَا قَبْلَکَ مَقْتُولاً بِالسَّمِّ مَظْلُوماً، تَبْکِیعَلَیَّ مَلَائِکَهُ السَّمَاءِ وَ مَلَائِکَهُ الْأَرْضِ، وَ أُدْفَنُ فِی أَرْضِ غُرْبَهٍ إِلَی جَنْبِ هَـارُونَ الرَّشِـیدِ؛فَبَکَی الْمَـأْمُونُ ثُمَّ قَالَ لَهُ: یَـا ابْنَ رَسُـولِ اللَّهِ، وَ مَنِ الَّذِی یَقْتُلُـکَ أَوْ یَقْـدِرُ عَلَی الْإِسَاءَهِ إِلَیْکَوَ أَنَا حَی! فَقَالَ الرِّضَا علیه السـلام : أَمَا إِنِّی لَوْ أَشَاءُ أَنْ أَقُولَ مَنِ الَّذِی یَقْتُلُنِی لَقُلْت،...؛ امام رضا علیه السلام (خطاب به مـامون) فرمود: به خـدا سوگنـد پـدرم از پـدرانش از امیرالمؤمنین ازرسول خـدا خبر داد که من قبل از تو از دنیا می روم در حـالیکه مظلومانه با سمّ کشـتهمی شوم، ملائکه آسـمان و زمین بر من می گرینـد، و در دیار غربت در کنار هارون الرشـیددفن میشوم، در این هنگام مأمون گریه کرد و گفت: ای فرزند رسول خدا، چه کسـی شما رامی کشد یا چه کسی قدرت اسائه ادب نسبت به شـما را دارد تا من زنده هسـتم؟ امام رضا علیه السـلام فرمود: من اگر بخواهم که بگویم چه کسی مرا خواهد کشت، خواهم گفت؛...).(بحار الانوار، ج ۴۹، ص۱۲۸)

و معمولی اطلاع خاصـی از جزئیات امور نداشته باشد، وهمانند سایر مردم علم به امور پیدا کند و مطابق آن عمل کند؛ هر چند به مقتضای اینکه حجت های الهی در میان مردم هسـتند، هر لحظه نیاز به اطلاع جدیـدی پیدا کنند که نبود آن بخواهد خدشـه ای به این (۱)

۱- بحـار الانوار، ج ۳۲، ص :۲۵۵ «لَمَّا فَرَغَ أَمِيرُ الْمُـؤْمِنِينَ مِنْ أَمْرِ الْحَرْبِ لِأَهْـلِ الْجَمَل...قـال: يَامُنْـذِرُ، وَ الَّذِى فَلَـقَ الْحَبَّهَ وَ بَرَأَ النَّسَـمَهَ، لَوْ أَشَـاءُ لَأَخْبَرْتُكُمْ بِخَرَابِ الْعَرَصَاتِ عَرْصَهً عَرْصَهً،مَتَى تُخْرَبُ وَ مَتَى تُعْمَرُ بَعْـدَ خَرَابِهَا اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ، وَ اِنَّ عِنْـدِى مِنْ ذَلِـكَ عِلْمـاً جَمّـاً، وَ اِنْتَسْـأَلُونِى تَجِـدُونِى بِهِ عَالِمـا...؛ زمانی که امیرالمومنین علیه السـلام از کار جنگ جمل فراغتیافت، (خطبه بلنـدی بعـد از نمـاز ایراد نموده و در بخشـی از آن) فرمود: ... ای منـذر، قسم بهـآنکه دانه را شـکافت، و انسـان را آفریـد، اگر بخواهم به شـما خبر می دهم از تک تک ویرانه هاچه زمانی ویران گشـته انـد، و بعـد از ویرانی چه زمانی آباد شده اند تا روز قیـامت. نزد من ازاین امورعلوم فراوانی است که اگر بپرسـید در می یابیـد که آنهـا را می دانم...).شـرح نهـج البلاـغه لابن أبی الحدید، ج۱۰، ص :۱۴ «...تَمِيمُ بنُ اُسـامَهِ بنِ زُهَير بنِ دُرَيـدِالتَّميمى، اِعـتَرَضهُ وَ هُوَ يَخطِبُ عَلَى المِنبَرِ وَ يَقُولُ: سَـلُونى قَبـلَ أَن تَفقِـدُونِى، فَوَاللهِ لاتَسـأَلُونِى عَن فِئَهٍ تَضِـلُّ مِـائَهً اَو تَهتَـدِى مِـأَئَهً اِلّا نَبَـأْتُكُم بِناعِقِهـا وَ سَائِقِها، وَ لَو شِـئتُ لَأَخبَرتُكُلِّ وَاحِـدٍ مِنكُم بِمَخرَجِهِ وَ مَـدخَلِهِ وَ جَمِيعِ شَأنِهِ».(...از من بپرسـید قبل از آنکه مرا نیابیـد؛ به خدا قسم، از من سؤال نمی کنید در موردگروهی که صد نفر هدایت یا صد نفر را گمراه می کنند، مگر اینکه به شـما خبر می دهم ازدعوت کننده شان و حرکت دهنده شان؛ و اگر بخواهم از تمـام روابـط و همه شوون هر یک ازشـما خبر خواهم داد). (بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۹۱)مناقب آل أبی طالب (ابن شهرآشوب)، ج۴، ص :۲۵۰ «صـفوان بن یحیی، عن بعض رجالهعن الصادق علیه السـلام قال:...وَ اللَّهِ لَوْ أَرَدْتُ أَنْ أُحْصِىَ لَكُمْ كُلَّ حَصَاهٍ عَلَيْهَا لَأَخْبَرْتُكُم...».(امام صادق علیه السـلام فرمود: ...به خدا قسم اگر اراده کنم که شـماره تمام سـنگریزه های رویزمین را برایتان بگویم خواهم گفت...). (بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۷)

حجیت وارد کند، این اطلاعات را مستقیما از روح القدس دریافت می دارند. بنابراین می توان گفت هر روز - و گاه هر ساعت - به علم امام افزوده می شود؛ و امام امروز چیزهایی را می داند که دیروز نمی دانسته. (۱) علاوه بر اینکه اگر خدا بخواهد ارتباط این روح را

به کلی قطع می کند که در این هنگام، امام با دیگران تفاوتی

نخواهد داشت. (۲)

۱- بصائر الدرجات، ج۱، ص :۳۹۵ «أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الْقَاسِمِالْجَوْهَرِيِّ، عَنْ عَلِى، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ: إِنَّا لَنُزَادُ فِى اللَّيْلِوَ النَّهَارِ، وَ لَوْ لَمْ نُزَدْ لَنَفِدَ مَا عِنْدَنَا؛ شب و روز بر علم ما افزوده می شود؛ و اگر افزوده نشود،آنچه نزد ما است پایان می پذیرد». (بحار الانوار، ۱۸، ص ۲۷۰)

۲- سوره اسراء (۱۷)، آیه :۸۶ (وَ لَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِى أَوْحَيْنَا اِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَاوَكِيلًا)؛ «و اگر بخواهیم، آنچه را بر تو وحی فرستاده ایم، از یادت می بریم؛ سپس کسی رانمی یابی که در برابر ما، از تو دفاع کند».بصائر الدرجات، ج۱، ص :۳۲۵ «أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ نُعْمَانَ، وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالْجَبَّارِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ اِسْمَاعِيلَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ ضُرَيْسٍ، قَالَ :كُنْتُ مَعَ أَبِى بَصِيرٍ عِنْدَ أَبِى جَعْفَرٍ علیه السلام فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ: بِمَا يَعْلَمُ عَالِمُكُمْ؟ جُعِلْتُ فِدَاكَ؛قَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، اِنَّ عَالِمَنَا لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ، وَ لَوْ وَكَلَ اللَّهُ عَالِمَنَا اِلَى نَفْسِهِ كَانَ كَبَعْضِكُمْ،وَلَكِنْ يَحْدُثُ اِلَيْهِ سَاعَةً بَعْدَ سَاعَةٍ؛ ابوبصیر از امام باقر علیه السلام پرسید: فدایت شوم، عالم شمابه چه چیز علم دارد؟ امام فرمود: عالم ما (اهل بیت) غیب نمی داند؛ و اگر خداوند عالم ما رابه حال خود واگذارد، شخصی است همانند شما؛ ولی لحظه به لحظه علوم جدیدی به او القامی شود». (بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۶۰)

و تدریـج در فعلیت این علوم، نه به خـاطر عـدم اسـتعداد نفس نبی و امام است چرا که گفتیم تمام این علوم را یکجا در اختیار دارنـد، بلکه بخاطر عـدم اسـتعداد عالم دنیا و محـدودیت بدن مادی است، زیرا نفس نبی یا امام در حالت معمول به اعتبار این بـدن، به نوعی مقیـد به حـدود مکـان و زمان است؛ و در این صورت مراجعه به علم الکتاب مثل این می مانـد که آن کتاب را صفحه به صـفحه ورق بزنند و سـطر به سـطر در ایام و ساعات مختلف مرور کنند؛ (اگر هم حالت معراج گونه ای برایشان پیدا شود، در آن لحظه از قیود مکـان و زمان خارج شـده انـد ولی پس از بازگشت، دوباره بازگشت به همین قیود می کننـد) و در این حالت اگر در حال مرور صفحه ای باشند، صفحات دیگر از نظرشان غایب خواهد بود. (۱) به

۱- با این توضیحات، اگر در سیره معصومین علیهم السلام به مواردی برخوردیم که نمی دانیم آیااطلاع غیبی از آن دارنـد یا نه، به نظر می رسد که اصل بر عدم باشد، مگر اینکه خودمعصوم علیه السلام اعلام کند یا شواهد و قراین خاصی دلالت کند که اطلاع غیبی در این موردوجود دارد.

عبارت دیگر، ظهور این علوم در عالم خلق و موطن ماده، تدریجی و متوقف بر حصول شرایط و رفع موانع است. و آیه شریفه (وَاِنْ مِنْ شَیْءٍ اِلاَّ عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَما نُنَزِّلُهُ اِلاَّ بِقَدَرٍ مَعْلُوم) (۱) همین معنا را می رساند که علوم نیز به هنگام پایین آمدن قدر معلوم پیدا می کنند، ودانسته های عالم پایین نمی تواند همانند دانسته های عالم بالا باشد.

اکنون برخی از روایات مربوط به این بخش را مرور می کنیم :

۱. الأمالی(لصدوق)، ص :۱۸۸

«عن علی علیه السلام (فی احتجاج الرسول صلی الله علیه و آله مع الیهودی): «... فَقَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله سَلْنِی عَمَّا شِئْتَ، وَجَبْرَئِیلُ عَنْ یَمِینِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله وَمِیکَائِیلُ عَنْ یَسَارِهِ یُلَقِّنَانِهِ؛ از علی علیه السلام - در جریان احتجاج رسول اکرم صلی الله علیه و آله با شخص یهودی - روایت شده که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله به شخص یهودی فرمودند: از هر چه می خواهی سؤال کن؛ و این در حالی بود که جبرئیل از جانب راست پیامبر صلی الله علیه و آله و میکائیل از جانب چپ پیامبر صلی الله علیه و آله - پاسخ ها را - به او می رساندند». (۲)

۲. احتجاج، ج۱، ص :۵۰

«اِنَّ یَهُودِیّاً جاءَ اِلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: یَا مُحَمَّدُ، أَسْأَلُکَ فَتُخْبِرُنِی...عَنْ شَبَهِ الْوَلَدِ أَبَاهُ وَ أُمَّهُ. قَالَ: مَاءُ الرَّجُلِ أَبْیَضُ غَلِیظ وَ مَاءُ الْمَرْأَهِ أَصْفَرُ

۱- سوره حجر (۱۵)، آیه ۲۱ .

۲- بحار الانوار، ج ۹، ص ۲۹۳.

رَقِيقٌ، فَإِذَا عَلاَ مَاءُ الرَّجُلِ مَاءَ الْمَرْأَةِ كَانَ الْوَلَدُ ذَكَراً بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَمِنْ قِبَلِ ذَلِكَ يَكُونُ الشَّبَهُ؛ وَ إِذَا عَلَا مَاءُ الْمَرْأَةِ مَاءَ الرَّجُلِ خَرَجَ الْوَلَدُ أُنْثَى بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ مِنْ قِبَلِ ذَلِكَ يَكُونُ الشَّبَهُ؛ ثُمَّ قَالَ صلى الله عليه و آله : وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا كَانَ عِنْدِي شَيْءٌ مِمَّا سَأَلْتَنِي عَنْهُ حَتَّى أَنْبَأَنِيهِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي مَجْلِسِي هَذَا؛ شخصی یهودی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد وگفت: ای محمد، از تو سؤال می کنم پاسخم را بده... وجه شباهت فرزند به پدر و مادرش چیست؟ حضرت فرمود: آب مرد سفید وغلیظ است، و آب زن زرد رنگ ورقیق، اگر آب مرد بر آب زن غلبه کند فرزند پسر می شود به خواست خدا عز و جل، و وجه شباهت نیز از همین راه است. و اگر آب زن بر آب مرد غلبه کند، فرزند دختر می شود به خواست خدا عزّ و جلّ، و وجه شباهت نیز از همین راه است. سپس حضرت فرمود: قسم به آنکه جانم به دست اوست، پاسخ هیچ کدام از سوالاتی که از من پرسیدی را نمی دانستم جز آنکه خدا عزّوجلّ در همین مجلس از آنها به من خبر داد». (۱)

۳. بصائر الدرجات، ج۱، ص :۴۵۱

«حدثنا عباس ابْن مَعْرُوفٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، تُسْأَلُونَ عَنِ الشَّيْءِ فَلَا يَكُونُ عِنْدَكُمْ عِلْمُهُ؟ فَقَالَ: رُبَّمَا كَانَ ذَلِكَ. قَالَ قُلْتُ: كَيْفَ تَصْنَعُونَ؟ قَالَ: تَتَلَقَّانَا بِهِ رُوحُ الْقُدُسِ؛ محمد بن عمران

۱- بحار الانوار، ج ۹، ص ۲۹۳.

از بعض اصحاب نقل می کنـد که از امام صادق علیه السـلام پرسـیدم: آیا شـده چیزی از شـما بپرسـند و جواب آن را ندانید؟ حضـرت فرمود: چه بسا این اتفاق افتاده است. پرسـیدم: در این هنگام چه می کنیـد؟ امام فرمود: پاسخ آن را روح القدس به ما می رساند». (۱)

۴. الکافی (چاپ اسلامیه)، ج ۱، ص ۲۵۸؛ (چاپ دارالحدیث)، ج ۱، ص :۶۴۱

«محمـد بن یحیی، عن عمران بن موسـی، عن موسـی بن جعفر، عن عمروبن سـعید المـدائنی، عن ابی عبیـده المـدائنی، عن ابی عبدالله علیه السلام قال : اِذَا أَرَادَ الامام أَنْ یَعْلَمَ شَیْئاً أَعْلَمَهُ اللَّهُ ذَلِکَ؛ امام صادق علیه السلام فرمود: اگر امام اراده کند چیزی را بداند، خداوند آن را به او می آموزد». (۲)

نتیجه اینکه همانگونه که قبلا اشاره کردیم، ارتباط با این روح فعلیت دائمی ندارد؛ اما این استعداد و قابلیت اتصال و استفاده از روح وجوددارد،وایشـان اطلاعـات جدیـددریافت می کننـد،وبنابراین همه علومی که در اختیارشان می باشـد، بالفعل نیست. به تعـبیری می توان گفت نیـاز به مراجعه به کتـاب دارد هر چنـد این مراجعه به یـک چشم به هم زدن حاصـل شود. اکنون نمونه هایی از این مراجعه و نحوه عکس العمل امام علیه السلام در این موارد را مرور می کنیم :

۱- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۵۵.

۲- بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۵۷.

نمونه هایی از تلقی اخبار

۱. الکافی (چاپ اسلامیه)، ج۸، ص ۳۶۴؛ (چاپ دارالحدیث)، ج۱۵، ص ۸۰۲:

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ یَحْیَی الْکَاهِلِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فی قول الله عزوجل: (...وَ ما تُغْنِی الْآیاتُ وَ النُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لا یُؤْمِنُونَ). (۱) قالَ سَمِعْتُهُ

یَقُولُ: لَمَّا أُسْرِیَ بِرَسُولِ اللَّهِ عَلَیْهِ وَ آلِهِ السلام، أَتَاهُ جَبْرَئِیلُ بِالْبُرَاقِ فَرَکِبَهَا فَأَتَی بَیْتَ الْمَقْدِسِ فَلَقِیَ مَنْ لَقِیَ مِنْ إِخْوَانِهِ مِنَ الْأَنْبِیَاءِ، ثُمَّ رَجَعَ فَأَصْبَحَ یُحَدِّثُ أَصْحَابَهُ أَنِّی أَتَیْتُ بَیْتَ الْمَقْدِسِ اللَّیْلَهَ وَ لَقِیتُ إِخْوَاناً مِنَ الْأَنْبِیَاءِ. فَقَالُوا یَا رَسُولَ اللَّهِ وَ کَیْفَ أَتَیْتَ بَیْتَ الْمَقْدِسِ اللَّیْلَهَ؟ فَقَالَ : جَاءَنِی جَبْرَئِیلُ علیه السلام بِالْبُرَاقِ فَرَکِبْتُهُ؛ وَ آیَهُ ذَلِکَ أَنِّی مَرَرْتُ بِعِیرٍ لِأَبِی سُفْیَانَ عَلَی مَاءٍ بَنِی فُلَانٍ وَ قَدْ أَضَلُّوا جَمَلاً لَهُمْ وَ هُمْ فِی طَلَبِهِ. قَالَ فَقَالَ الْقَوْمُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ إِنَّمَا جَاءَ رَاکِبٌ سَرِیعٌ وَ لَکِنَّکُمْ قَدْ أَتَیْتُمُ الشَّامَ وَ عَرَفْتُمُوهَا فَاسْأَلُوهُ عَنْ أَسْوَاقِهَا وَ أَبْوَابِهَا وَ تُجَّارِهَا. قَالَ فَسَأَلُوهُ فَقَالُوا: یَا رَسُولَ اللَّهِ کَیْفَ الشَّامُ وَ کَیْفَ أَسْوَاقُهَا؟ وَ کَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا سُئِلَ عَنِ الشَّیْءِ لَایَعْرِفُهُ شَقَّ عَلَیْهِ حَتَّی یُرَی ذَلِکَ فِی وَجْهِهِ؛ قَالَ فَبَیْنَا هُوَ کَذَلِکَ إِذَا أَتَاهُ جَبْرَئِیلُ علیه السلام فَقَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ هَذِهِ الشَّامُ قَدْ رُفِعَتْ لَکَ، فَالْتَفَتَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَإِذَا هُوَ بِالشَّام وَ أَبْوَابِهَا وَ تُجَّارِهَا. فَقَالَ: أَیْنَ السَّائِلُ عَنِ الشَّام؟ فَقَالُوا: أَیْنَ بَیْتُ فُلَانٍ وَ مَکَانُ فُلَانٍ؟ فَأَجَابَهُمْ فِی کُلِّ مَا سَأَلُوهُ عَنْهُ. قَالَ : فَلَمْ یُؤْمِنْ فِیهِمْ إِلَّا قَلِیل، وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ (وَ ما تُغْنِی الْآیاتُ وَ النُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لا یُؤْمِنُون)؛ امام صادق علیه السلام در باره این آیه شریفه: «...امّا این آیات

۱- سوره یونس (۱۰)، آیه ۱۰۱.

و انـذارها برای کسانی که (بخاطر لجاجت) ایمان نمی آورنـد مفیـد نخواهـد بود»، فرمود: زمانی که شب هنگام رسول خدا به معراج رفت، جبرئیل براق را آورد، پس پیامبر بر آن سوار شـد، و به بیت المقدس آمد، و ملاقاتی بین او و انبیا صورت گرفت؛ سپس بـازگشت و برای اصـحابش نقـل کرد کـه امشـب بـه بیـت المقـدس رفتم و بازگشـتم، جبرئیـل براق را برایم آورد و من سـوارش شـدم؛ نشـانه آن هم اینکه به کـاروان شـتران ابـو سـفیان، که در چشـمه بنی فلاـن توقف کرده بودنـد عبور کردم، در حالیکه یکی از شترهایشان را گم کرده بودند و در پی آن بودند. بعضـی از اصحاب به بعض دیگر گفتند: (در این مسیر) حتماً از شام آمده در حالیکه به سـرعت حرکت می کرده، ولی شما به شام رفته اید و آنجا را می شناسید، از بازارهای شام و دروازه هـای آن و تجـار آنجـا از او سؤال کنیـد؛ پس گفتنـد: ای رسول خـدا، از شـام چه خبر؟ بازارهـایش چگونه بود؟ - (راوی می گوید:) رسول خدا اینگونه بود که اگر سؤالی از او می شد که جواب آن را نمی دانست، به او سـخت می گذشت به گونه ای که این نـاراحتی در چهره اش نمایـان می شـد؛ (بـا سؤال این افراد) چنین حالتی برای حضـرت ایجاد شـده بود، که جبرئیل نزد حضـرت آمده و از بازارها و تجار شام به او خبر داد. پس حضرت فرمود کسی که از شام سؤال پرسیده بود کجا است؟ گفتند: خانه فلانی و مکان فلانی کجا است؟ پس حضـرت تمام آنچه از آن سؤال کرده بودنـد را پاسـخ دادند؛ ولی تنها عده کمی از آنها ایمان آوردند.

و اینست معنای قول خداوند که می فرماید: «امّا این آیات و انذارها برای کسانی که (بخاطر لجاجت) ایمان نمی آورند مفید نخواهد بود». (۱)

۲. الکافی (چاپ اسلامیه)، ج۴، ص ۲۱؛ (چاپ دارالحدیث)، ج۷، ص :۲۵۴

«و عن علی بن ابراهیم، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ هِشَام بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: جَاءَتْ فَخِذ مِنَ الْأَنْصَارِ اِلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَسَلَّمُوا عَلَیْهِ، فَرَدَّ عَلَیْهِمُ السلام، فَقَالُوا: یَا رَسُولَ اللَّهِ لَنَا اِلَیْکَ حَاجَه. فَقَالَ: هَاتُوا حَاجَتَکُمْ. قَالُوا: اِنَّهَا حَاجَه عَظِیمَه. فَقَالَ : هَاتُوهَا مَا هِیَ. قَالُوا: تَضْمَنُ لَنَا عَلَی رَبِّکَ الْجَنَّهَ. قَالَ: فَنَکَسَ (۲) رَسُولُ

اللَّهِ صلی الله علیه و آله رَأْسَهُ ثُمَّ نَکَتَ (۳) فِی الْأَرْضِ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ: أَفْعَلُ ذَلِکَ بِکُمْ

عَلَی أَنْ لَا تَسْأَلُوا أَحَداً شَیْئاً. قَالَ: فَکَانَ الرَّجُلُ مِنْهُمْ یَکُونُ فِی السَّفَرِ فَیَسْقُطُ سَوْطُهُ فَیَکْرَهُ أَنْ یَقُولَ لِاِنْسَانٍ نَاوِلْنِیهِ فِرَاراً مِنَ الْمَسْأَلَهِ فَیَنْزِلُ فَیَأْخُذُهُ؛ وَ یَکُونُ عَلَی الْمَائِدَهِ فَیَکُونُ بَعْضُ الْجُلَسَاءِ أَقْرَبَ اِلَی الْمَاءِ مِنْهُ فَلاَ یَقُولُ نَاوِلْنِی حَتَّی یَقُومُ فَیَشْرَبُ؛ امام صادق علیه السلام فرمود: گروهی از انصار خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیده و سلام کردند. پس حضرت

۱- بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۴۳.
۲- نَکَسَ رأسَه: أماله. نَکَسَ رأْسَه: اِذا طأْطأَه من ذُل. نکس رأسه: سر را خم کرد؛ سر بهزیر انداخت.
۳- النَّکْتُ: قَرْعُکَ الأَرضَ بعُود أَو باِصْبَع. و نَکَتَ الأَرضَ بالقضیب: و هو أَن یؤَثر فیها بطرفه،فِعْلَ المُفَکِّر المهموم. نکت: با چوب یا با انگشت به زمین زدن. نکت الرض بالقضیب :خراش داد زمین را با چوب (در حالت تفکر و ناراحتی).

جواب سلام آنها را دادند. گفتند ای رسول خدا، از شما درخواستی داریم. رسول خدا فرمود: درخواستتان را بگویید. گفتند درخواست بزرگی است!. حضرت فرمود: بگویید بدانم چیست؟ گفتند: نزد پروردگارت بهشت را برای ما ضمانت کن. رسول خدا صلی الله علیه و آله سر به زیر افکنده و (با انگشت مبارک خویش) زمین را خراش داده (بعد از مدتی) سر بلند کردند و فرمودند: این کار را خواهم کرد مشروط به اینکه از این پس از هیچ کس هیچ درخواستی نداشته باشید. راوی می گوید: بعض از این افراد گاه می شد که در سفر چوب دستی اش می افتاد، و کراهت داشت از اینکه به کسی بگوید آن را به من بده، برای اینکه از کسی درخواستی نکند، خودش پیاده می شد و آن را بر می داشت. یا بر سر سفره می نشست و بعضی از افراد به آب نزدیک تر بودند، ولی نمی گفت به من آب بده؛ تا اینکه خودش بلند می شد و آب می نوشید». (۱)

۳. أعلام الدین فی صفات المؤمنین، ص :۴۶۰

«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَفَدَ إِلَی الْحُسَیْنِ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ) وَفْدٌ، فَقَالُوا: یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، إِنَّ أَصْحَابَنَا وَفَدُوا إِلَی مُعَاوِیَهَ وَ وَفَدْنَا نَحْنُ إِلَیْکَ. فَقَالَ: إِذَنْ أُجِیزُکُمْ بِأَکْثَرَ مِمَّا یُجِیزُهُمْ. فَقَالُوا: جُعِلْنَا فِدَاکَ، إِنَّمَا جِئْنَا لِدِینِنَا. قَالَ: فَطَأْطَأَ (۲) رَأْسَهُ وَ نَکَتَ فِی الْأَرْضِ وَ أَطْرَقَ (۳) طَوِیلًا ثُمَّ رَفَعَ

۱- بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۲۹.

۲- طَأْطَأَ الشیءَ: خَفَضَه. و طَأْطَأَ عن الشیء: خَفَض رأْسَه عَنْه. طأطأ الرأس: سر را فرو افکند.

۳- إِطْراقُ: أَن یُقْبل ببصره إِلی صدره و یسکت ساکناً. أَطْرَقَ الرجل: إِذا سکت فلم یتکلم.وأَطْرَقَ أیضاً أَی أَرخی عینیه ینظر إِلی الأَرض. اطرق: خاموش گردید و ساکت شد. چشم راخوابانید و سر را فرو افکند.

رَأْسَهُ فَقَالَ: قَصِيرَه مِنْ طَوِيلَهٍ؛ مَنْ أَحَبَّنَا لَمْ يُحِبَّنَا لِقَرَابَهٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُ، وَلاَ لِمَعْرُوفٍ أَسْدَيْنَاه اِلَيْهِ، اِنَّمَا أَحَبَّنَا لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ، جَاءَ مَعَنَا يَوْمَ الْقِيَامَهِ كَهَاتَيْنِ، وَ قَرَنَ بَيْنَ سَبَّابَتَيْهِ؛ امام صادق علیه السلام فرمود: گروهی بر امام حسین علیه السلام وارد شده و گفتند: ای فرزند رسول خدا، یاران ما به سمت معاویه رفته اند، و ما بر تو وارد شده ایم. امام فرمود: بیش از آنکه او به آنها پاداش دهد به شما پاداش می دهم. پس گفتند : جانمان به فدایت، به خاطر دینمان آمده ایم. پس حضرت سرش را فرو افکند، و (با انگشت مبارك خویش) زمین را خراش داد، ومدت زیادی چشم را خوابانیده و ساکت شدند، سپس سر بلند کرده و فرمودند: مطلب کوتاهی از مطالب بلندی که دریافتم را می گویم؛ کسی که ما را فقط به خاطر خدا و پیامبرش دوست بدارد نه به خاطر قرابتی که بین ما و بین اوست، و نه به خاطر کار نیکی که او را از آن بهره مند ساخته ایم، در روز قیامت با ما خواهد بود همانندااین دو؛پس دوانگشت سبابه خود را کنار هم قرار دادند». (۱)

۴. الخرائج و الجرائح، ج۱، ص :۲۸۹

«رَوَی أَبُو بَصِیرٍ، عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ: كَانَ أَبِی فِی مَجْلِسٍ لَهُ ذَاتَ يَوْمٍ، اِذْ أَطْرَقَ رَأْسَهُ اِلَی الأَرْضِ، فَمَكَثَ (۲) فِيهَا مَكْثاً، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ: يَا

۱- بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۱۲۷.

۲- المُكْثُ: اِقامهُ مع الانتظار و التَّلَبُّث فی المكان. مكث: توقف كرد؛ درنگ نمود.

قَوْم، كَيْفَ أَنْتُمْ اِنْ جَاءَكُمْ رَجُل يَدْخُلُ عَلَيْكُمْ مَدِينَتَكُمْ هَذِهِ فِى أَرْبَعَهِ آلاَفٍ، حَتَّى يَسْتَعْرِضَكُمْ بِالسَّيْفِ ثَلاَثَهَ أَيَّام، فَيَقْتُلَ مُقَاتِلَتَكُمْ وَ تَلْقَوْنَ مِنْهُ بَلاَءً لاَ تَقْدِرُونَ أَنْ تَدْفَعُوهَا، وَ ذَلِكَ مِنْ قَابِلٍ فَخُذُوا حِذْرَكُمْ وَ اعْلَمُوا أَنَّ الَّذِى قُلْتُ هُوَ كَائِنٌ لاَ بُدَّ مِنْهُ؛ فَلَمْ يَلْتَفِتْ أَهْلُ الْمَدِينَهِ اِلَى كَلاَمِهِ وَ قَالُوا لاَ يَكُونُ هَذَا أَبَداً وَ لَمْ يَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ اِلاَّ نَفَرٌ يَسِيرٌ وَ بَنُو هَاشِمٍ فَخَرَجُوا مِنَ الْمَدِينَهِ خَاصَّهً وَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ عَلِمُوا أَنَّ كَلاَمَهُ هُوَ الْحَقُّ. فَلَمَّا كَانَ مِنْ قَابِلٍ، تَحَمَّلَ أَبُو جَعْفَرٍ بِعِيَالِهِ وَ بَنُو هَاشِمٍ؛ وَ جَاءَ نَافِعُ بْنُ الْأَزْرَقِ حَتَّى كَبَسَ الْمَدِينَهَ فَقَتَلَ مُقَاتِلَهُمْ وَ فَضَحَ نِسَاءَهُمْ. فَقَالَ أَهْلُ الْمَدِينَهِ: لاَ نَرُدُّ عَلَى أَبِى جَعْفَرٍ شَيْئاً نَسْمَعُهُ مِنْهُ أَبَداً بَعْدَ مَا سَمِعْنَا وَ رَأَيْنَا، فَاِنَّهُمْ أَهْلُ بَيْتِ النُّبُوَّهِ وَ يَنْطِقُونَ بِالْحَقِّ؛ امام صادق علیه السلام فرمود: روزی پدرم در مجلسی نشسته بود که ناگهان ساکت شده و سر به زیر افکنده ومدتی درنگ نمودند، سپس سر بلند کرده و فرمودند: ای مردم : چگونه خواهید بود زمانیکه شخصی با چهار هزار نیرو در همین مدینه بر شما وارد شود، وسه روز با شمشیر متعرض شما گردد، مدافعان شما را بکشد، و بلایی از او به شما برسد که توان دفع آن را نداشته باشید، سال آینده این اتفاق خواهد افتاد، پس آماده باشید، وبدانید آنچه گفتم حتما به وقوع خواهد پیوست. پس اهل مدینه به کلام او توجه نکردند و گفتند: هرگز چنین اتفاقی نخواهد افتاد؛ وآماده نشدند مگر عده کمی از آنها و بنی هاشم، پس از شهر خارج شدند به خاطر اینکه می دانستند سخن او حق است. وقتی سال جدید آمد امام باقرٍ علیه السلام خانواده خویش و بنی هاشم را بیرون برد. تا

اینکه نافع بن ازرق آمد، به مدینه هجوم آورد، مدافعان آنها را کشت، و زنانشان را رسوا کرد. پس اهل مدینه گفتند پس از آنچه از ابی جعفر شنیدیم و دیدیم دیگر هر آنچه از او بشنویم را رد نخواهیم کرد؛اینهاخاندان نبوت هستندوبه حق سخن می گویند». (۱)

۵. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج۱، ص :۳۲

«الْهَمْدَانِیُّ، عَنْ عَلِی، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام قَبْلَ أَنْ یُحْمَلَ اِلَی الْعِرَاقِ بِسَنَهٍ، وَ عَلِی ابْنُهُ علیه السلام بَیْنَ یَدَیْهِ، فَقَالَ لِی: یَا مُحَمَّدُ؛ قُلْتُ: لَبَّیْکَ؛ قَالَ: اِنَّهُ سَیَکُونُ فِی هَذِهِ السَّنَهِ حَرَکه فَلَاتَجْزَعْ مِنْهَا؛ ثُمَّ أَطْرَقَ وَ نَکَتَ بِیَدِهِ فِی الْأَرْضِ وَ رَفَع رَأْسَهُ اِلَیَّ وَ هُوَ یَقُولُ: یُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِینَ وَ یَفْعَلُ اللَّهُ ما یَشاءُ؛ قُلْتُ: وَ مَا ذَاکَ جُعِلْتُ فِدَاکَ؟ قَالَ: مَنْ ظَلَمَ ابْنِی هَذَا حَقَّهُ وَ جَحَدَ امامَتَهُ مِنْ بَعْدِی، کَانَ کَمَنْ ظَلَمَ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام حَقَّهُ وَ جَحَدَ امامَتَهُ مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله . فَعَلِمْتُ أَنَّهُ قَدْ نَعَی اِلَیَّ نَفْسَهُ وَ دَلَّ عَلَی ابْنِه...؛ محمد بن سنان می گوید بر امام کاظم علیه السلام وارد شدم، یک سال قبل از آنکه به عراق برده شود، وفرزندش علی علیه السلام نزدش بود.پس به من فرمودند: ای محمد. گفتم : بله. فرمود: در این سال حرکتی واقع خواهد شد، از آن بی تابی مکن؛ سپس ساکت شده و سر را فرو افکندند، و با دستشان زمین را خراش دادندوسرشان رابه سوی من بلند کرده در حالیکه می گفتند : خدا ظالمین را گمراه می کند و آنچه می خواهد انجام می دهد. گفتم : فدایت شوم، چه شده؟ فرمود: هر کس در حق این فرزندم ظلم

۱- بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۵۴.

کند، و امامت او را انکار کند، همانند کسی است که به علی بن ابیطالب ظلم کرد و امامت او بعد از محمد صلی الله علیه و آله را انکارکرد. پس دانستم که ازمرگ خودخبردادند،وفرزندشان رامعرفی کردند...». (۱)

۶. التوحید (صدوق)، ص :۳۴

«بتعدد الاسناد، عن مولانا ابی الحسن الرضا علیه السلام ؛ بَعَثَ اِلَیهِ المأمون فَأَتَاهُ فَقَالَ لَهُ بَنُو هَاشِم: یَا أَبَا الْحَسَنِ، اصْعَدِ الْمِنْبَرَ وَ انْصِبْ لَنَا عَلَماً نَعْبُدُ اللَّهَ عَلَیْهِ. فَصَعِدَ علیه السلام الْمِنْبَرَ، فَقَعَدَ مَلِیّاً (۲) لَا یَتَکَلَّمُ مُطْرِقاً ثُمَّ انْتَفَضَ انْتِفَاضَةً

وَاسْتَوَی قَائِماً وَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَی عَلَیْهِ وَ صَلَّی عَلَی نَبِیِّهِ وَ أَهْلِ بَیْتِهِ ثُمَّ قَالَ:...؛ مأمون بدنبال امام رضا علیه السلام فرستاد، و ایشان آمد. بنی هاشم گفتند: ای ابا الحسن، بر منبر بالا برو و نشانه ای برای ما نصب کن تا بر اساس آن بندگی خدا کنیم. پس امام (صلوات خدا بر روح وجسد او) از منبر بالا رفته و مدتی طولانی نشستند و در حالیکه سر به زیر افکنده بودند هیچ سخن نمی گفتند؛ سپس از این حالت خارج شده و ایستادند و حمد و ثنای الهی بجای آورده و... (خطبه ای طولانی در توحید ایراد فرمودند)». (۳)

۷. الکافی (چاپ اسلامیه)، ج۶، ص ۱۱؛ (چاپ دارالحدیث)، ج۱۱، ص :۳۵۱

«مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ

۱- بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۲۶.

۲- ملیا: زمانی طولانی؛ مدتها.

۳- بحار الانوار، ج ۴، ص ۲۲۸.

عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ، عَنِ (الْحَسَنِ بْنِ سَعِیدٍ) أَنَّهُ دَخَلَ عَلَی أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام فَقَالَ لَهُ ابْنُ غَیْلاَنَ: بَلَغَنِی أَنَّ مَنْ کَانَ لَهُ حَمْل فَنَوَی أَنْ یُسَمِّیَهُ مُحَمَّداً وُلِدَ لَهُ غُلَامٌ ثُمَّ سَمَّاهُ عَلِیّاً؛ فَقَالَ: عَلِی مُحَمَّدٌ وَ مُحَمَّدٌ عَلِی شَیْئاً وَاحِداً؛ فَقَالَ: مَنْ کَانَ لَهُ حَمْل فَنَوَی أَنْ یُسَمِّیَهُ عَلِیّاً وُلِدَ لَهُ غُلَامٌ. قَالَ: اِنِّی خَلَّفْتُ امْرَأَتِی وَ بِهَا حَمْل، فَادْعُ اللَّهَ أَنْ یَجْعَلَهُ غُلَاماً؛ فَأَطْرَقَ اِلَی الْأَرْضِ طَوِیلًا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ لَهُ: سَمِّهِ عَلِیّاً فَاِنَّهُ أَطْوَلُ لِعُمُرِهِ. وَ دَخَلْنَا مَکَّهَ فَوَافَانَا کِتَابٌ مِنَ الْمَدَائِنِ أَنَّهُ وُلِدَ لَهُ غُلَامٌ؛ ابن غیلان به امام رضا علیه السلام عرض کرد: شنیده ام اگر کسی حملی داشته باشد و نیت کند اسم آن را محمد بگذارد، فرزندش پسر می شود؛ بعد از آن اسم را علی بگذارد. امام فرمود: علی محمد است و محمد علی است؛ هر دو یک چیز اند. پس فرمود: هر کس حملی داشته باشد و نیت کند اسم او را علی بگذارد، فرزندش پسر خواهد شد. راوی عرض کرد: من در حالی از همسرم جدا شدم که حامله بود، از خدا بخواه که حمل را پسر قرار دهد؛ حضرت مدت زیادی سر به زیر افکنده و ساکت شدند، پس سر بلند کرده و فرمودند: اسم او را علی بگذار، که عمر او را طولانی تر می کند. (راوی می گوید:) ما داخل مکه شدیم ونامه ای از مدائن به ما رسید که فرزند پسری برای او به دنیا آمده».

۸. الأمالی (طوسی)، ص :۴۱۰

«أَبُو الْقَاسِمِ بْنُ شِبْلٍ، عَنْ ظَفْرِ بْنِ حُمْدُونٍ، عَنْ اِبْرَاهِیمَ بْنِ اِسْحَاقَ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ الطَّالِبِی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ التَّمِیمِی، عَنْ عَلِی بْنِ أَبَانٍ، عَنِ ابْنِ نُبَاتَهَ قَالَ: کُنْتُ جَالِساً عِنْدَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَأَتَاهُ رَجُل فَقَالَ: یَا أَمِیرَ

الْمُـؤْمِنِينَ اِنِّی لأُحِبُّکَ فِی السِّرِّ کَمَا أُحِبُّکَ فِی الْعَلاَنِیَهِ. قَالَ: فَنَکَتَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام بِعُودٍ کَانَ فِی یَدِهِ فِی الأَرْضِ سَاعَهً، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ: کَذَبْتَ، وَ اللَّهِ مَا أَعْرِفُ وَجْهَکَ فِی الْوُجُوهِ وَ لاَ اسْمَکَ فِی الأَسْمَاءِ؛ قَالَ الْأَصْبَغُ : فَعَجِبْتُ مِنْ ذَلِکَ عَجَباً شَدِیداً. فَلَمْ أَبْرَحْ حَتَّی أَتَاهُ رَجُل آخَرُ فَقَالَ: وَ اللَّهِ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ اِنِّی لأُحِبُّکَ فِی السِّرِّ کَمَا أُحِبُّکَ فِی الْعَلاَنِیَهِ؛ قَالَ: فَنَکَتَ بِعُودِهِ ذَلِکَ فِی الأَرْضِ طَوِیلاً ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ: صَدَقْتَ،...؛ اصبغ بن نباته می گوید: نزد امیرالمومنین علیه السلام نشسته بودم که مردی نزد ایشان آمد و گفت: ای امیر مومنان، در پنهان تو را دوست دارم همانگونه که آشکارا دوست دارم؛ راوی گوید: امیرالمومنین علیه السلام سر به زیر افکند و با چوبی که در دستش بود ساعتی زمین را خراش داده سپس سر بلند کرد و فرمود : دروغ می گویی؛ به خدا قسم نه چهره ات را در میان چهره های (محبین خود) دیدم و نه اسمت را در میان اسمای آنان. اصبغ می گوید: از این حرکت امام بسیار متعجب شدم. مدتی نگذشت مرد دیگری نزد ایشان آمد و گفت: ای امیر مؤمنان به خدا قسم در پنهان تو را دوست دارم همانگونه که آشکارا دوست دارم؛ راوی گوید: حضرت با همان چوب دستی اش مدت زیادی در زمین خیره شد و سپس سر بلند کرده و فرمود: راست می گویی...». (۱)

* * *

۱- بحارالأنوار، ج ۲۶، ص ۱۱۷.

عدم اطلاع از بعضی مسائل

در بحث های گذشته معلوم شد که انبیای عظام، از جمله نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله بعنوان اکمل افراد، عالم الغیب نیستند، و نه تنها از مرتبه «ام الکتاب» خبر ندارند؛ بلکه در موارد بسیاری از مسائلی که در کتاب هم وجود دارد، به خاطر مصالحی، علم ایشان به فعلیت نمی رسد. (۱)

ابتدا آیاتی از قرآن کریم به این امر دلالت دارد را ذکر کرده وسپس بعنوان نمونه به بعض شواهد روایی در این خصوص اشاره می کنیم :

۱. سوره هود (۱۱)، آیه :۷۳ (فَلَمّا رَأى أَيْدِيَهُمْ لاتَصِلُ اِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خيفَةً قالُوا لاتَخَفْ اِنّا أُرْسِلْنا اِلى قَوْمِ لُوطٍ)؛ «(امّا) هنگامی

۱- بصائر الدرجات، ج۱، ص :۵۱۳ «أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْأَهْوَازِيِّ، عَنْ مُعَمَّرٍ، قَالَ قُلْتُ: لَوْتَعْلَمُونَ الْغَيْبَ؛ قَالَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام يُبْسَطُ لَنَا فَنَعْلَمُ وَ يُقْبَضُ عَنَّا فَلَا نَعْلَمُ؛ معمرمی گوید: به امام باقرٍ علیه السلام عرض کردم: کاش غیب می دانستید. حضرت فرمودند: گاه (راه ارتباط با غیب) بر ما وسعت می یابد، پس می دانیم؛ و گاه تنگ می شود، پس نمی دانیم».(بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۹۶)

که دید دست آنها به آن نمی رسد (و از آن نمی خورند) آنها را ناآشنا (و دشمن) شمرد؛ و از آنان احساس ترس نمود. به او گفتند : «نترس! ما به سوی قوم لوط فرستاده شده ایم».

آیه مزبور در مورد حضرت ابراهیم علیه السلام است هنگامی که فرستادگان خدا (فرشتگان) نزد او آمدند، و او با گوساله بریان از آنان پذیرایی کرد؛ ولی وقتی دید که دست به غذا نمی زنند، ترسید و گمان کرد دشمن باشند. فرشتگان که به این مسأله پی برده بودند، به زودی ابراهیم علیه السلام را از این فکر بیرون آورده و به او گفتند نترس! ما فرستادگانی هستیم به سوی قوم لوط.

این آیه به وضوح می رساند که ابراهیم علیه السلام از هویت و ماموریت آنها بی خبر بود.

۲. سوره نمل (۲۷)، آیه :۲۲ (فَمَکَثَ غَیْرَ بَعِیدٍ فَقالَ أَحَطْتُ بِما لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُکَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ یَقِینٍ)؛ «چندان درنگ نکرد (که هُدهُد آمدو) گفت: «من بر چیزی آگاهی یافتم که تو بر آن آگاهی نیافتی؛ من از سرزمین «سبا» خبری قطعی برای تو آورده ام».

این آیه نیز به وضوح دلالت دارد بر اینکه حضرت سلیمانی که خداوند در قرآن او را به داشتن علم معرفی می کند (۱)، از وجود ملکه

سبا و جریانی که هد هد تعریف می کند خبر ندارد.

۳. سوره توبه (۹)، آیه :۱۰۱ (وَ مِمَّنْ حَوْلَکُمْ مِنَ الْأَعْرابِ مُنافِقُونَ

۱- سوره نمل (۲۷)، آیه :۱۵ (وَ لَقَدْ آتَیْنا داوُدَ وَ سُلَیْمانَ عِلْماً...)؛ «و ما به داود و سلیمان،دانشی عظیم دادیم...».

وَمِنْ أَهْلِ الْمَدينَهِ مَرَدُوا عَلَى النِّفاقِ لاتَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ...)؛ «و از (میان) اعرابِ بادیه نشین که اطراف شما هستند، جمعی منافقند و از اهل مدینه (نیز)،گروهی سخت به نفاق پای بندند. تو آنها را نمی شناسی، ولی ما آنها را می شناسیم...».

این آیه نیز در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بوده و در دلالت بر مقصود، صراحت دارد.

۴. سوره توبه (۹)، آیه :۴۳ (عَفَا اللهُ عَنْکَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتّی یَتَبَیَّنَ لَکَ الَّذینَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْکاذِبینَ)؛ «خداوند تو را ببخشد؛ چرا پیش از آن که راستگویان برای تو آشکار شوند و دروغگویان را بشناسی، به آنها اجازه دادی؟!».

آیه فوق در مورد گروهی از منافقان است که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و پس از بیان عذرهای گوناگون و حتی سوگند خوردن، اجازه خواستند که آنها را از شرکت در میدان «تبوک» معذور دارد، و پیامبر به این عده اجازه داد. خداوند پیامبرش را با بیان فوق مورد عتاب قرار می دهد که چرا اجازه دادی و نگذاشتی آنها که راست می گویند از آنها که دروغ می گویند شناخته شوند؟ و به ماهیت آنها پی ببری؟ و این امر دلالت دارد بر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق علم عادی به وضع این گروه آشنایی نداشت،ووضع آنهابرای ایشان روشن نبود.

و اما روایات :

۱. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص :۶۴

«محمد بن علی بن الحسین، باسناده عن زراره، عن ابی جعفرٍ علیه السلام : ان

النبی صـلی الله علیه و آله سـئِلُ عَنْ لَیْلَهِ الْقَـدْرِ؛ فَقَامَ خَطِیباً فَقَالَ بَعْـدَ الثَّنَاءِ عَلَی اللَّهِ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّکُمْ سَأَلْتُمُونِی عَنْ لَیْلَهِ الْقَدْرِ وَلَمْ أَطْوِهَا (۱) عَنْکُمْ، لِاَنِّی لَمْ أَکُنْ بِهَا

عَالِمـاً...؛ امـام باقرِ علیه السـلام فرمود: از پیامبر صـلی الله علیه و آله از لیله القـدر سؤال کردنـد؛ حضـرت برخاسـتند و خطبه ای قرائت کرده و پس از حمـد و ثنـای خـدا عزّ و جـلّ فرمودنـد: امـا بعـد، شـما از لیله القـدر از من پرسـیدید، درحـالیکه من آن رااز‌شمانپوشانده ام،زیرامن به آن علم ندارم...». (۲)

آیه شـریفه: (وَ ما أَدْراکَ ما لَیلَهُ الْقَدْرِ)؛ «و تو چه می دانی شب قدر چیست؟!» نیز مؤید همین معناست که پیامبر صـلی الله علیه و آله از بعض مراتب حقیقت شب قدر آگاهی ندارد. (۳)

۲. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص :۲۸۷

«...وَکَانَ قَدْ عَبَدَاللَّهَ سِتَّهَ آلاَفِ سَنَهٍ لَایُدْرَی أَمِنْ سِنِی الدُّنْیَا أَوْ مِنْ سِنِی الْاخِرَه؛ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:... (شیطان) خدا را شش هزار سال عبادت کرد،که معلوم نیست ازسالهای دنیااست یاازسالهای آخرت». (۴)

۱- طوی الحدیث: پوشید سخن را.

۲- بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۱۸.

۳- ظاهر تمام آیاتی که پیامبر صـلی الله علیه و آله را با عبارت «وَ ما أَدْراکَ» مخاطب قرار می دهد، ناظر بههمین معنا است. از جمله :سوره الحاقه (۶۹)، آیه :۳ (وَ ما أَدْراکَ مَا الْحَاقَّهُ)؛ «و تو چه می دانی آن روز واقع شـدنیچیست؟!».سوره مطففین (۸۳)، آیه :۸ (وَ ما أَدْراکَ ما سِجِّینٌ)؛ «و تو چه می دانی «سجّین» چیست؟!».سوره قارعه (۱۰۱)، آیه :۳ (وَ ما أَدْراکَ مَا الْقارِعَهُ)؛ «و تو چه می دانی که حادثه کوبندهچیست؟!».

۴- بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۴۶۵.

۳. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص :۲۰۷

«أَيُّهَاالنَّاسُ،كُلُّامْرِىٍ لاَقٍ فِی فِرَارِهِ مَا مِنْهُ يَفِرُّ، وَ الْأَجَلُ مَسَاقُ النَّفْسِ اِلَيْهِ، وَ الْهَرَبُ مِنْهُ مُوَافَاتُهُ، كَم اطَّرَدَتِ الْأَيَّامُ أَبْحَثُهَا عَنْ مَكْنُونِ هَذَا الْأَمْرِ فَأَبَى اللَّهُ عَزَّ ذِكْرُهُ اِلاَّ اِخْفَاءَهُ، هَيْهَاتَ عِلْمٌ مَكْنُون؛ ای مردم ! هر کس از آنچه فرار می کند، در همان حال فرار به آن می رسد! «اجل» سرآمد زندگی و پایان حیات است، و فرار از آن، رسیدن به آن است! چه روزهایی که من به بحث و کنجکاوی از اسرار و باطن این امر (پایان زندگی) پرداختم، ولی خداوند جز اخفای آن را نخواسته است. هیهات! این علمی است پنهان، (و مربوط به ذات پاک خداوند)». (۱)

۴. علل الشرائع، ج۲، ص :۵۶۶

«أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِیُّ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ مَسْعَدَهَ بْنِ صَدَقَهَ الرَّبَعِیِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ عليه السلام : أَنَّ رَجُلاً مِنَ الْأَنْصَارِ تُوُفِّیَ، وَ لَهُ صِبْيَه صِغَارٌ، وَ لَهُ سِتَّه مِنَ الرَّقِيقِ، فَأَعْتَقَهُمْ عِنْدَ مَوْتِهِ، وَ لَيْسَ لَهُ مَال غَيْرُهُمْ، فَأَتَى النَّبِیَّ صلی الله عليه و آله فَأَخْبَرَهُ؛ فَقَالَ : مَا صَنَعْتُمْ بِصَاحِبِكُمْ؟ قَالُوا: دَفَنَّاهُ؛ قَالَ: لَوْ عَلِمْتُ، مَا دَفَنْتُهُ مَعَ أَهْلِ الْإِسْلَامِ؛ تَرَكَ وُلْدَهُ يَتَكَفَّفُونَ النَّاسَ؛ امام باقر عليه السلام فرمودند: مردی از انصار از دنيا رفت، و فرزندان کوچکی از خود بجا گذاشت؛ تعداد شش عدد برده داشت که آنها را هنگام مرگش فروخت، درحاليکه غير از آنها مالی نداشت؛ نزد پيامبر آمدند و اين خبر را به او دادند. حضرت فرمود با او چه کرديد؟ گفتند: دفنش کرديم. حضرت

۱- بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۲۰۶.

فرمود: اگر می دانستم اجازه نمی دادم در میان مسلمانان دفنش کنید؛ فرزندانش را رها کرد که دستشان پیش مردم دراز باشد». (۱)

۵. علل الشرائع، ج۲، ص :۵۴۰

«ما رواه ابوبصیر قال: سمعت جعفراً یقول: ان علیا قَضَی عَلِی علیه السلام فِی رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَه رَجُلٍ، أَنَّهُ تُرْجَمُ الْمَرْأَهُ وَ یُضْرَبُ الرَّجُلُ الْحَدَّ؛ وَ قَالَ لَوْ عَلِمْتُ أَنَّکَ عَلِمْتَ بِهِ، لَفَضَخْتُ رَأْسَکَ بِالْحِجَارَهِ؛ امام صادق علیه السلام فرمود : علی علیه السلام در مورد مردی که با زن شوهر دار زنا کرده بود، قضاوت کرد؛ پس زن را سنگسار نمود، و بر مرد حدّ جاری کرد؛ سپس به آن مرد فرمود: اگر می دانستم که می دانستی (این زن شوهر دارد)،سرت راباسنگ می شکستم (تو را نیز سنگسار می کردم)». (۲)

۶. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص :۴۶۱

«أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ صَلَاحَ أَبِیکَ غَرَّنِی مِنْکَ، وَ ظَنَنْتُ أَنَّکَ تَتَّبِعُ هَدْیَهُ وَتَسْلُکُ سَبِیلَهُ، فَإِذَا أَنْتَ فِیمَا رُقِّیَ إِلَیَّ عَنْکَ لَا تَدَعُ لِهَوَاکَ انْقِیَاداً...؛ اما بعد (از حمد و ثنای الهی) شایستگی پدرت، مرا درباره تو فریب داد و گمان کردم تو هم پیرو هدایت و سیره او هستی و راه و رسم او را دنبال می کنی. ناگهان به من گزارش داده شد که تو در پیروی از هوای نفست از چیزی فروگذار نمی کنی...». (۳)، (۴)

۱- بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۱۹۹.

۲- بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۳۸.

۳- بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۵۰۶.

۴- متن فوق بخشی از نامه امیر المؤمنین علیه السلام به «منذر بن جارود عبدی» است که از طرف امام علیه السلام به فرمانداری بعضی از مناطق ایران منصوب شده بود و دلیل انتخاب او افزون برحسن ظاهر، سابقه بسیار خوب پدرش «جارود عبدی» بود که از افراد بسیار با استقامت ومدافع اسلام در عصر پیغمبر صلی الله علیه و آله و اعصار بعد بود؛ ولی «منذر» مانند بسیاری از افراد کهوقتی به مقامی می رسند خود را گم می کنند، از مسیر حق خارج شد و به هوا و هوسپرداخت و از موقعیت خود غافل شد و اموال بیت المال را بی حساب و کتاب خرج می کرد.هنگامی که این خبر به امام علیه السلام رسید، نامه شدید اللحن مورد بحث را برای او فرستاد و اورا به شدت توبیخ کرد و از مقامش عزل نمود.

۷. شرح الأخبار فی فضائل الأئمه الأطهار علیهم السلام، ج۲، ص :۵۹

«سفیان الثوری، باسناده، عن علی علیه السلام، اَنَّهُ لَمّا قُتِلَ أَهْلُ النَّهْرَوان، قالَ : اُطْلُبوا ذَا الثَّدْیَه. وَ طَلَبوهُ فَلَمْ یَجِدوهُ. قالَ: فَجَعَلَ یَعْرِقُ جَبینَهُ وَ یَقولُ : وَاللّهِ ما کَذَبْتُ وَ لا کُذِبْتُ، هُوَ رَجُلٌ مَخْدوجُ الیَد، فَاطْلُبوه. فَلَمّا اِسْتَخْرَجُوهُ، فَرَآهُ، سَجَدَ؛ داستان ذو الثدیه نیز معروف است و در کتب مختلف به عبارات مختلف نقل شده است. و تفصیل آن اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله خبر واقعه نهروان را به علی علیه السلام داده بودند. بعد از جنگ امیر المؤمنین دستور دادند که در میان کشتگان بگردید و مرد ناقص العضوی را پیدا کنید که یک دست او ساعد ندارد و در طرف بازوی او تکه گوشتی است همانند سینه زنان؛ ابن عباس می گوید که ما هر چه گشتیم او را نیافتیم! و این امر بر امیرالمومنین علیه السلام خیلی گران آمد، (۱) و عرق بر پیشانی حضرت نشست، گاهی به آسمان نگاه

می کردند و گاهی به زمین و می فرمودند: «وَ اللَّهِ مَا کَذَبْتُ

وَلاَ کُذِبْتُ» به خدا سوگند نه دروغ می گویم و نه به من دروغ گفته

۱- چنین واکنشی را در روایت .... از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز نقل کردیم.

شـده. بروید و بگردید او در میان همین کشتگان است. ابن عباس می گوید ما برگشتیم و به جستجو ادامه دادیم در میان خندقی که چند کشته از آنها افتاده بود، از زیر آب او را بیرون کشیدیم. وقتی حضرت او را دید بقدری خوشحال شدند که تا بحال حضرت را اینگونه خوشحال ندیده بودیم؛ با صدای بلند تکبیر گفته و سجده شکر به جا آوردند». (۱)

ملاحظه می شود که در اینجا نیز حضرت با اینکه از اصل داستان و چنین واقعه ای خبر داشتند، ولی از محل جنازه طرف اطلاعی نداشتند.

۸. رجال الکشی، ص :۶۰۴

«وَجَدْتُ فِی کِتَابِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ بُنْدَارَ، بِخَطِّهِ حَدَّثَنِی الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ الْمَالِکِیُّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ طَاوُسٍ، قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا علیه السلام اِنَّ یَحْیَی بْنَ خَالِدٍ سَمَّ أَبَاکَ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمَا؟ قَالَ: نَعَمْ، سَمَّهُ فِی ثَلَاثِینَ رُطَبَهً. قُلْتُ لَهُ: فَمَا کَانَ یَعْلَمُ أَنَّهَا مَسْمُومَه؟ قَالَ: غَابَ عَنْهُ الْمُحَدِّثُ. قُلْتُ: وَ مَنِ الْمُحَدِّثُ؟ قَالَ: مَلَکٌ أَعْظَمُ مِنْ جَبْرَئِیلَ وَ مِیکَائِیلَ کَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ مَعَ الْأَئِمَّهِ : وَ لَیْسَ کُلُّ مَا طُلِبَ وُجِد...؛ عبد الله بن طاووس می گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: یحیی بن خالد به پدرتان موسی بن جعفرٍ علیه السلام سمّ خوراند؟ امام فرمود: بله، با ۳۰ دانه خرمای تازه او را مسموم کرد. پرسیدم: نمی دانست که

۱- شرح الأخبار فی فضائل الأئمه الأطهار علیهم السلام، ج۲، ص ۶۱؛ الفصول المختاره، ص ۲۳۳؛بحار الأنوار، ج۳۳، ص ۳۵۱.

خرما مسموم است؟ امام فرمود: «مُحدّث» از او پنهان بود. پرسیدم : محدث کیست؟ امام فرمود: ملکی است بزرگتر از جبرئیل ومیکائیل که با رسول الله بود و اکنون با ائمه است؛ و اینگونه نیست که هر زمان طلب شود یافت شود...». (۱)، (۲)

با ملاحظه مجموع این روایات می شود گفت که ائمه علیهم السلام کلید ارتباط با روح را در اختیار دارند؛ و از این کلید هم جز به اذن الله استفاده نمی کنند. همان که فرمود: (قالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ اِنْ نَحْنُ اِلَّا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ وَ لکِنَّ اللَّهَ یَمُنُّ عَلی مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ ما کانَ لَنا أَنْ نَأْتِیَکُمْ بِسُلْطانٍ اِلَّا بِاِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَی اللَّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُون) (۳) ؛ «پیامبرانشان به آنها گفتند :

درست است که ما بشری همانند شما هستیم ولی خداوند بر هر کس از بندگانش بخواهد نعمت می بخشد و ما هرگز نمی توانیم معجزه ای جز به فرمان خدا بیاوریم...». (۴)

۱- بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۴۲.

۲- بنا بر تعریف حضرت، «محدث» همان «روح القدس» است. و اما اینکه حضرت فرمودندملکی است که...، احتمالاً معنای لغوی ملک، به معنای موجودی ملکوتی و غیر مادی مراداست. زیرا قبلًا گفتیم که روح غیر از ملائکه است.

۳- سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۱۱.

۴- همانگونه که در مقدمه کتاب گفتیم، این رساله برای بررسی کیفیت اجمالی و محدودهعلم ائمه در این دنیا است، و در مورد سایر مقامات و فضائل ایشان نفیاً و اثباتاً سخننمی گوید؛ که نه تنها از عهده این رساله، که از عهده توان علمی عقول ضعیف، و درک قلبینفوس آلوده امثال نویسنده خارج است؛ ولی بی مناسبت نیست روایت صحیحه ای که مرحوم کلینی قدس سره در مورد شب شهادت امیرالمومنین علیه السلام و اقدام ایشان در حرکت بسویمسجد، با وجود اطلاع ایشان از شهادت، آورده است را ذکر کنیم. این روایت از جهتی مویدبحث ما است که ایشان از آنچه مقدر و امضا شده با خبر بودند، و از جهت دیگر امری برتر رابیان می کند که از محدوده فهم ما نسبت به مقامات ایشان خارج است :الکافی (چاپ اسلامیه)، ج ۱، ص ۲۵۹؛ (چاپ دارالحدیث)، ج ۱، ص :۶۴۵ «عَلِی بْنُ مُحَمَّدٍ،عَنْ سَهْلٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِیدِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ، قَالَ قُلْتُ لِلرِّضَا علیه السلام : اِنَّ أَمِیرَالْمُؤْمِنِینَ علیه السلام قَدْ عَرَفَ قَاتِلَهُ، وَ اللَّیْلَةَ الَّتِی یُقْتَلُ فِیهَا، وَ الْمَوْضِعَ الَّذِی یُقْتَلُ فِیهِ، وَقَوْلُهُ لَمَّاسَمِعَ صِیَاحَ الْاِوَزِّ فِی الدَّارِ:«صَوَائِحُ تَتْبَعُهَا نَوَائِحُ»، وَ قَوْلُ أُمِّ کُلْثُوم لَوْ صَلَّیْتَ اللَّیْلَةَ دَاخِلَالدَّارِ وَأَمَرْتَ غَیْرَکَ یُصَلِّی بِالنَّاسِ، فَأَبَی عَلَیْهَا؛ وَ کَثُرَ دُخُولُهُ وَ خُرُوجُهُ تِلْکَ اللَّیْلَةَ بِلَاسِلَاحٍ، وَقَدْ عَرَفَ أَنَّ ابْنَ مُلْجَمٍ قَاتِلُهُ بِالسَّیْفِ، کَانَ هَذَا مِمَّا لَمْ یَجُزْ تَعَرُّضُهُ؛ فَقَالَ: ذَلِکَ کَانَ؛وَلَکِنَّهُ خُیِّرَ تِلْکَ اللَّیْلَةَ لِتَمْضِیَ مَقَادِیرُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؛ حسن بن جهم می گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: امیرالمؤمنین علیه السلام قاتل خود را می شناخت، و شبی که در آن کشتهمی شد را می دانست، و از مکانی که در آن کشته می شد خبر داشت، هنگامی که صدایمرغابی ها را در خانه شنید، فرمود: «فریادهایی است که در پی آن ناله ها خواهد بود»،وامّکلثوم به ایشان عرض کرد کاش امشب در خانه نماز می خواندی و امر می کردی دیگرینماز جماعت را اقامه کند، سخن او را نیز نپذیرفت؛ ودر آن شب بدون سلاح از منزل خارجمی شد و باز می گشت در حالیکه می دانست ابن ملجم با شمشیر او را می کشد؛ با این همهجایز نبود که حضرت به مسجد برود. امام رضا علیه السلام فرمود: آنچه گفتی درست بود، ولی اودر آن شب مخیر شده بود تا تقدیر خداوند عزّوجلّ امضا شود (لتُمضی، به صیغهمجهول)». (بحارالأنوار، ج ۴۲،

ص۲۴۶)خـدا در آن شب امضا یا عـدم امضای تقدیر الهی بر شـهادت علی را به اختیار خودشـگذاشت! و او امضا کرد و آنچه خـدا می خـواست و مقـدّر کرده بـود، محقّق شـد! به عبـارت دیگرخـدا به علی فرمود من اینگونه چیـده ام که تو امشب به این تقدیر از دنیا خارج شوی، حالخود دانی، ببینم چه می کنی!. همان مفهوم که در خطاب به سیدالشهدا فرمود: «اِنَّ اللَّهَ قَدْشَاءَ أَنْ یَرَاکَ قَتِیلًا»! یعنی حضـرت را از مشـیت الهی با خبر کرد. و سـبحان الله! که چه کردنداین بندگان برگزیده خدا (چون اینگونه تسـلیم بوده انـد، برگزیـده شـده اند؛ نه چون برگزیدهشده بودند، اینگونه تسـلیم اند).مؤید وجود چنین مقامی برای ائمه علیهم السـلام، یعنی مختـار بودن در امضـای تقـدیرات خاصـخودشان، روایت ضـریس کناسـی، از امـام باقرِ علیه السـلام است که در بخشـی از آن فرمودنـد :«...فَقَـالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السـلام : یَا حُمْرَانُ، اِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی قَدْ کَانَ قَدَّرَ ذَلِکَ عَلَیْهِمْ، وَقَضَاهُ،وَ أَمْضَاهُ، وَ حَتَمَهُ عَلَی سَبِیلِ الِاخْتِیَار...؛ ای حمران، تمام آنچه از مصـیبتهاو گرفتاری هایی که ائمه علیه السـلام گرفتار آن شدنـد، خداونـد برایشـان مقـدر نمود، و قضـی کرد،وامضـا فرمود، و به اختیـار خودشـان به حتمیت رسانـد».در هر حـال، چنانچه چنین امتحـانی در مخیر نمـودن حضـرت هم در کـار نبـوده باشـد، نفسـعلم حضـرت به این واقعه علم از مجرای طـبیعی برای حوادث معمولی که در زندگی اتفاقمی افتد نبود، بلکه علم به قضای الهی بوده و حضـرت همیشه مکلف بوده اند که تسـلیممقدرات و قضـای الهی باشـند، و به این تکلیف نیز هماننـد سـایر تکـالیف تشـریعی به نحواحسن عمـل نمودنـد.]چنـانچه «خیر»، با حاء نیز خوانـده شـود «حیر»، به این معنی می شود که متحیر شـد و درحـالت سـرگردانی بسـر می برد، (به واسـطه اینکه خـدا آنچه می دانست را از یادش برد)، تااینکه آنچه مقدر کرده بود اجرا شود (لتَمضی، به صیغه معلوم)؛ باز هم با بحث ما موافقخواهد بود و چیزی همانند «غاب عنه المحدث» می شود.[

شبهه

اشاره

تـا اینجـا معلوم شـد که انبیـا، قبل و بعـد از بعثت چگونه انـد، و نحوه آ گاهی ایشان به علوم الهی چگونه و از چه طریقی است. یک نکته بسـیار مهم باقی می ماند که بی مناسبت نیست در اینجا ذکر کنیم وآن اینکه بعضی می گویند اگر بر فرض به ما هم آنچه به انبیا واوصـیا، از علوم و کمالات داده اند داده می شد ما هم جزو خوبان واهل سعادت می شدیم. همین روح القدس را که در اختیـار آنـان قرار داده انـد در اختیـار مـا هم قرار دهنـد، مـا هم می شویم معصوم! می شویم مبرای از خطاها! جواب این شبهه در تبیین دو مسـئله نهفته است؛ یکی اینکه انتخـاب ایشـان به نبوت، بی جهت و گتره ای نیست؛ دوم اینکه انبیـا نیز مـانند دیگران مکلف هستند و تکالیفشان بسیار سنگین تر و مشکل تر از دیگران است :

۱. حکمت اعطای نبوت به بعضی افراد

اما در مورد اینکه مشیت الهی چگونه به بعضی تعلق می گیرد

وآنها را به مقام نبوت می رساند؛ زیباترین بیان در این زمینه، ابتدای دعای ندبه است :

اقبال الأعمال، ج۱، ص :۲۹۵

«اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ، وَ صَلَّی اللَّهُ عَلَی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ نَبِیِّهِ وَ آلِهِ وَسَلَّم تَسْلِیماً.

اللَّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ عَلَی مَا جَرَی بِهِ قَضَاؤُکَ فِی أَوْلِیَائِکَ، الَّذِینَ اسْتَخْلَصْتَهُمْ لِنَفْسِکَ وَ دِینِکَ، اِذِ اخْتَرْتَ لَهُمْ جَزِیلَ مَا عِنْدَکَ مِنَ النَّعِیمِ الْمُقِیم، الَّذِی لاَ زَوَالَ لَهُ وَ لاَ اضْمِحْلاَلَ، بَعْدَ أَنْ شَرَطْتَ عَلَیْهِمُ الزُّهْدَ فِی دَرَجَاتِ هَذِهِ الدُّنْیَا الدَّنِیَّهِ وَ زُخْرُفِهَا وَ زِبْرِجِهَا، فَشَرَطُوا لَکَ ذَلِکَ، وَعَلِمْتَ مِنْهُمُ الْوَفَاءَ بِهِ، فَقَبِلْتَهُمْ وَ قَرَّبْتَهُمْ وَ قَدَّمْتَ لَهُمُ الذِّکْرَ الْعَلِیَّ وَالثَّنَاءَ الْجَلِیَ، وَ أَهْبَطْتَ عَلَیْهِمْ مَلاَئِکَتَکَ وَ کَرَّمْتَهُمْ بِوَحْیِکَ وَرَفَدْتَهُمْ بِعِلْمِکَ وَجَعَلْتَهُمُ الذَّرِیعَهَ (الذَّرَائِعَ) اِلَیْکَ وَ الْوَسِیلَهَ اِلَی رِضْوَانِکَ.

فَبَعْض أَسْکَنْتَهُ جَنَّتَکَ اِلَی أَنْ أَخْرَجْتَهُ مِنْهَا؛

وَ بَعْض حَمَلْتَهُ فِی فُلْکِکَ وَ نَجَّیْتَهُ وَ (مَعَ) مَنْ آمَنَ مَعَهُ مِنَ الْهَلَکَهِ بِرَحْمَتِکَ؛

وَ بَعْض اتَّخَذْتَهُ لِنَفْسِکَ خَلِیلاً، وَ سَأَلَکَ لِسَانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِینَ فَأَجَبْتَهُ وَ جَعَلْتَ ذَلِکَ عَلِیّاً؛

وَ بَعْض کَلَّمْتَهُ مِنْ شَجَرَهٍ تَکْلِیماً وَ جَعَلْتَ لَهُ مِنْ أَخِیهِ رِدْءاً وَ وَزِیراً؛

وَ بَعْض أَوْلَدْتَهُ مِنْ غَیْرِ أَبٍ وَ آتَیْتَهُ الْبَیِّنَاتِ وَ أَیَّدْتَهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ؛

وَ کُل (وَ کُلا) شَرَعْتَ لَهُ شَرِیعَهً وَ نَهَجْتَ لَهُ مِنْهَاجاً...اِلَی أَنِ انْتَهَیْتَ

بِالْأَمْرِ اِلَی حَبِیبِکَ وَ نَجِیبِکَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ، فَکَانَ کَمَا انْتَجَبْتَهُ سَیِّدَ مَنْ خَلَقْتَهُ وَ صَفْوَهَ مَنِ اصْطَفَیْتَهُ وَ أَفْضَلَ مَنِ اجْتَبَیْتَهُ وَ أَکْرَمَ مَنِ اعْتَمَدْتَهُ؛ قَدَّمْتَهُ عَلَی أَنْبِیَائِکَ وَ بَعَثْتَهُ اِلَی الثَّقَلَیْنِ مِنْ عِبَادِکَ وَأَوْطَأْتَهُ مَشَارِقَکَ وَ مَغَارِبَکَ، وَ سَخَّرْتَ لَهُ الْبُرَاقَ وَ عَرَجْتَ بِرُوحِهِ (بِهِ) اِلَی سَمَائِکَ وَ أَوْدَعْتَهُ عِلْمَ مَا کَانَ وَ مَا یَکُونُ اِلَی انْقِضَاءِ خَلْقِکَ...؛ ستایش مخصوص خدا پروردگار جهانیان است، و درود خدا بر آقای ما محمّد، پیامبرش، و بر آل او، و سلام کاملی بر ایشان باد. خدایا تو را سپاس بر آنچه قضای تو آن را درباره بندگان مقرّبت جاری ساخت؛ همانها که آنان را برای خود و دین خود خالص گردانیدی؛ چون برای آنها آن نعمت شایان و پایداری را که نزد توست انتخاب کردی؛ آن نعمتی که زوال و نابودی ندارد، (و این) پس از آن (بود که) با آنها شرط کردی تا از درجات (وریاست های) این دنیای پست، و از زیب و زیورش کناره گیرند؛ و آنها نیز این شرط تو را پذیرفتند. و تو نیز دانستی که به این شرط وفا می کنند؛ پس آنان را پذیرفتی و مقرّب درگاهشان کردی، و از پیش برای ایشان نامی بلند و ثنایی آشکار را مقرر داشتی؛ فرشتگانت را بر ایشان فروفرستادی؛و آنان را به وحی خود گرامی داشتی؛ و به علم خود یاریشان کردی؛ و آنان را واسطه درگاهت ووسیله ای بسوی خشنودیت قرار دادی.

پس برخی را در بهشت جا دادی تا آن زمان که از آن جا بیرونش آوردی؛ (آدم علیه السلام)

و برخی را در کشتی خود سوار کردی، و او و کسانی که به همراه او ایمان آورده بودند را به رحمت خود از هلاکت نجات دادی؛ (نوح علیه السلام)

و برخی را برای خود «خلیل» گرفتی، و او از تو نام نیک در امت های آینده را درخواست کرد، و تو اجابت کردی و نام او را بلند گرداندی؛ (ابراهیم علیه السلام)

و با برخی از میان درخت بطور مخصوصی سخن گفتی، وبرادرش را برای او یاور و وزیر گردانیدی؛ (موسی علیه السلام)

و برخی را بدون پدر بوجود آوردی، و نشانه های آشکاری به او دادی، و به «روح القدس» یاری فرمودی؛ (عیسی علیه السلام)

و برای هر یک از آنها دین و قانونی مقرر داشتی، و برایش طریقه وبرنامه ای قرار دادی...

تا این که کار را بدست حبیب خود محمّد صلی الله علیه و آله رساندی؛ و او همانگونه که او را برگزیدی، بزرگ آفریدگانت و برگزیده برگزیدگانت و برترین انتخاب شده گانت و گرامی ترین معتمدین تو بود؛ و او را بر پیامبرانت مقدّم داشتی، و بسوی جن و انس از بندگانت مبعوث فرمودی، و مشرق ها و مغرب های عالم را زیر پایش گذاردی، و «براق» را مسخر او گرداندی و روح او را به آسمان خود بالا بردی، و علم گذشته و آینده را تا هنگام پایان آفرینش به او سپردی...». (۱)

۱- بحار الأنوار، ج۹۹، ص ۱۰۴.

ملاحظه می کنید که می فرماید: اولیا را برگزید و به مقاماتی رساند؛ اما نه بی مقدمه! بلکه بعد از اینکه با ایشان شرط کرد، وایشان نیز این شرط را پذیرفتند، و خدا دانست که به این شرط هم وفا می کنند! آنگاه ایشان را پذیرفت، و مقرّب کرد و... (۱) و این

۱- بعنوان نمونه به چند مثال زیر در مورد وجود استعداد پذیرش مقام نبوت در برخیافراد، توجه کنید :در علت انتخاب حضرت محمد صلی الله علیه و آله :التفسیر المنسوب الی امام الحسن العسکری علیه السلام، ص :۱۵۶ «نَظَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ اِلَی قَلْبِهفَوَجَدَهُ أَفْضَلَ الْقُلُوبِ وَ أَجَلَّهَا، وَ أَطْوَعَهَا وَ أَخْشَعَهَا وَ أَخْضَعَهَا، أَذِنَ لِأَبْوَابِ السَّمَاءِفَفُتِحَتْ، وَ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله یَنْظُرُ اِلَیْهَا، وَ أَذِنَ لِلْمَلَائِکَهِ فَنَزَلُوا...؛ خداوند به قلب محمد صلی الله علیه و آله نظری افکند و آن را بهترین و برترین و مطیع ترین و خاشع ترین و خاضع ترین قلبیافت، پس به درهای آسمام اذن داد که باز شوند، و محمد صلی الله علیه و آله به آن نگریست؛ و بهملائکه اذن داد پس نازل شدند و ...». (بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۰۵)می فرماید خداوند قلب محمد صلی الله علیه و آله را برترین قلبها وجادار ترین قلبها یافت، آنگاه او رابرای نبوتش برگزید.در علت انتخاب حضرت موسی :علل الشرائع، ج۱، ص :۵۶ «أَبِی، عَنْ سَعْدٍ، عَنِ ابْنِ یَزِیدَ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِیَقْطِینٍ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: أَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ اِلَی مُوسَی (عَلَیْهِ السلام)أَتَدْرِی لِمَا اصْطَفَیْتُکَ بِکَلَامِی دُونَ خَلْقِی؟ فَقَالَ مُوسَی: لَا یَا رَبِّ. فَقَالَ: یَا مُوسَی، اِنِّیقَلَّبْتُ عِبَادِی ظَهْراً لِبَطْنٍ، فَلَمْ أَجِدْ فِیهِمْ أَحَداً أَذَلَّ لِی مِنْکَ نَفْساً، یَا مُوسَی اِنَّکَ اِذَا صَلَّیْتَوَضَعْتَ خَدَّیْکَ عَلَی التُّرَابِ؛ امام باقر علیه السلام فرمود: خدا عز و جل، به موسی علیه السلام وحی کردآیا می دانی چرا از میان خلقم تو را برای سخن گفتنم برگزیدم؟ موسی گفت: نه، پروردگارمن. فرمود: قلوب بندگانم را زیر و رو کردم، پس در میان آنان خوارتر از تو نسبت به خودمنیافتم؛ ای موسی، تو زمانی که نماز می خوانی صورتت را بر خاک می گذاری». (بحار الانوار،ج ۱۳، ص ۸)در علت انتخاب حضرت یحیی و زکریا :سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۹۰ : (...اِنَّهُمْ کانُوا یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ وَ یَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً وَ کانُوالَنا خاشِعینَ)؛ «... آنان خاندانی بودند که همواره در کارهای خیر بسرعت اقدام می کردند؛ودر حال بیم و امید ما را می خواندند؛ و پیوسته برای ما خاشع بودند».در علت انتخاب حضرت ابراهیم :سوره بقره (۲)، آیه ۱۳۰ و :۱۳۱ (...وَ لَقَدِ اصْطَفَیْناهُ فِی الدُّنْیا وَ اِنَّهُ فِی الْآخِرَهِ لَمِنَ الصَّالِحینَ* اِذْ قالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعالَمینَ)؛ «...ما او را در این جهان بر گزیدیم؛ و او درجهان دیگر از صالحان است * در آن هنگام که پروردگارش به او گفت: اسلام بیاور. گفت :در برابر پروردگار جهان تسلیم شدم».

سنت الهی در مورد تمام ابنای بشر جاری است، و خدا به قدر استعداد هر کس توانایی می دهد، و به همان اندازه هم تکلیف می کند؛ (۱) و چون خداوند عالم به توانایی های افراد است

ومی داند که مثلا فلان شخص چه مقدار توان عمل دارد و چه مقدار ندارد، بر این اساس به رحمت خود برنامه او را تنظیم می کند، و از او تکلیف می خواهد؛ حال اگر شاکر این نعمت بود، که رستگار می شود، و در آخرت همنشین انبیا و اولیا خواهد شد؛

واگر کفران کرد که بد بخت خواهد شد. به عبارت دیگر، از ما نخواسته اند که پیامبر یا امام باشیم! از ما همین را خواسته اند که پیرو

۱- خداوند متعال به هر کسی به هر اندازه ای که از پیش داده، تکلیف می کند؛ سوره طلاق(۶۵)، آیه :۷ (لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً اِلَّا ما آتاها)؛ «و به هر اندازه تلاش کند، پاداش می دهد».سوره نجم (۵۳)، آیه :۳۹ (وَ أَنْ لَیْسَ لِلْاِنْسانِ اِلَّا ما سَعی).

و تابع تعلیمات آنها باشیم (۱)، و امکانات و استعداد عمل به این تکلیف را هم به ما داده اند، تا چقدر مرد عمل به همین سطح از تکالیف باشیم!.

۲. مکلف بودن انبیاء و ائمه

رسیدن به این مقام مفتی و مجانی نیست، این مقام ابتلائات وگرفتاری ها و مسئولیت های سنگین و طاقت فرسایی دارد که هر کس از عهده ابتلائاتش بر نمی آید، آزمایشهایی که انبیا و اولیا پس داده اند، از عهده هر کس بر نمی آید. برای نمونه، قضیه حضرت ابراهیم علیه السلام، و داستان حسین بن علی سید الشهدا علیه السلام را در نظر بگیرید، و خوب تأمل کنید؛ بی جهت ابراهیم، خلیل الله، و حسین بن علی، سفینه النجاه نشده اند، هزینه سنگینی پرداخته اند، ادای تکلیف کرده اند.

خود همین ابلاغ رسالت در میان قوم، تکلیف بسیار شاقّی است. (تصور کنید اگر امشب خوابی ببینید، ندای آسمانی بشنوید، و شما را مأمور به تبلیغ کنـد...؛ فردا میان مردم چه خواهیـد کرد؟! مردم می گوینـد: دیوانه، حالا یه خوابی دیدی، برو پی کارت دیوانه، جاهل، ساحر، سفیه؛ به تمام انبیا این حرفها را زده اند اما آنها از انجام وظیفه دست نکشیدند؛ نوح ۹۵۰ سال این حرفها را شنید

۱– سوره انعام (۶)، آیه :۹۰ (أُولئِکَ الَّذینَ هَدَی اللَّهُ فَبِهُداهُمُ اقْتَدِهْ...)؛ «آنها کسانی هستندکه خداوند هدایتشان کرده، پس به هدایت آنان اقتدا کن!...».

واز انجام وظیفه دست بر نداشت!!

قرآن از بیشتر انبیا نقل می کنـد که می گویند: (یا قَوْمِ لَیْسَ بِی سَـفاهَه وَ لکِنِّی رَسُول مِنْ رَبِّ الْعالَمِینَ) (۱) ؛ «ای قوم من، من دچار سفاهت نیستم، بلکه فرستاده ای از سوی پروردگار جهانیانم».

حالا ما جای انبیا چقدر دوام می آوریم؟! (۲)

اما مؤمنان واقعی و انبیاء در معرض انواع بلاها و فتنه ها قرار می گیرند و ثابت قدم و با استقامت می ایستند. (۳)

۱- سوره اعراف (۷)، آیه ۶۷ .

۲- وضع امثال مـا را خداونـد در قرآن اینگونه بیـان کرده :سوره عنکبوت (۲۹)، آیه :۱۰ (وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یقُولُ آمَنّا بِاللهِ فَإِذا أُوذِی فِی اللهِ جَعَـلَ فِتْنَهَالنّـاسِ کَعَـذابِ اللهِ وَ لَئِـنْ جـاءَ نَصْـرٌ مِـنْ رَبِّکَ لَیقُولُنَّ إِنّـا کُنّـا مَعَکُـمْ أَ وَ لَیسَ اللهُ بِـأَعْلَمَ بِمـا فِی صُـدُورِالْعالَمِینَ)؛ «و بعضـی از مردم کسانی هسـتند که می گویند: به خدا ایمان آورده ایم. امّاهنگامی که در راه خدا آزار می بینند، آزار مردم را همچون عذاب الهی می شـمارند (و از آنوحشت می کنند)؛ ولی هنگامی که پیروزی از سوی پروردگارت (برای شـما) فرا رسـد،می گوینـد: ما هم با شـما بودیم (و در این پیروزی شـریکیم). آیا خداونـد به آنچه درسـینه های جهانیان است آگاه تر نیست؟!».

۳- در اینجا بعضـی از آیاتی که مبین تکلیف برای انبیا است را مرور می کنیم و شـما را به تدبردر این آیات دعوت می نماییم :سوره احزاب (۳۳)، آیه :۷ (وَ إِذْ أَخَذْنا مِنَ النَّبِیینَ مِیثاقَهُمْ وَ مِنْکَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْراهِیمَ وَ مُوسـیوَ عِیسَـی ابْنِ مَرْیمَ وَ أَخَذْنا مِنْهُمْ مِیثاقاً غَلِیظاً)؛ «(به خاطر آور) هنگامی را که از پیامبران پیمانگرفتیم، و (همچنین) از تو و از نوح و ابراهیم و موسـی و عیسی بن مریم،و مـا از همه آنانپیمـان محکمی گرفتیم (که در ادای مسؤولیت کوتـاهی نکننـد)».سوره قصـص (۲۸)، آیه ۸۶-:۸۸ (وَ ما کُنْتَ تَرْجُوا أَنْ یلْقی إِلَیـکَ الْکِتـابُ إِلّا رَحْمَهً مِنْ رَبِّکَفَلا تَکُونَنَّ ظَهِیراً لِلْکـافِرِینَ)؛ «و تـو هرگز امیـد نـداشتی که این کتـاب آسمانی به تو القا شودولی رحمت پروردگارت چنین اقتضا کرد اکنون که چنین است، هیچگاه پشتیبان کافرانمباش».

برای روشن شدن کامل این مطلب باید بحث «فتنه و بلاء» را بررسی کرد، و بعد جایگاه ائمه و بقیه مردم را در این بحث روشن کرد تا معلوم شود که معیار تعلق مشیت چیست؟ (که در ضمن روشن خواهد شد بعض معانی که از عصمت ارایه می دهند به کلی (۱)

۱- (وَ لایصُدُّنَّکَ عَنْ آیاتِ الله بَعْدَ اِذْ أُنْزِلَتْ اِلَیکَ وَ ادْعُ اِلی رَبِّکَ وَ لاتَکُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِکِینَ)؛«ومبادا (آنها) تو را از آیات خداوند، بعد از آن که بر تو نازل گشت، باز دارند؛ به سویپروردگارت دعوت کن، و هرگز از مشرکان مباش».(وَ لاتَدْعُ مَعَ اللهِ اِلهاً آخَرَ لا اِلهَ اِلّا هُوَ کُلُّ شَیءٍ هالِکٌ اِلّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُکْمُ وَ اِلَیهِ تُرْجَعُونَ)؛«معبود دیگری را با خدا مخوان، که هیچ معبودی جز او نیست همه چیز جز ذات (پاک) اوفانی می شود حاکمیت تنها از آنِ اوست و همه به سوی او باز گردانده می شوید».سوره احزاب (۳۳)، آیه ۱-:۳ (یا أَیهَا النَّبِی اتَّقِ اللهَ وَ لاتُطِعِ الْکافِرِینَ وَ الْمُنافِقِینَ اِنَّ اللهَ کانَعَلِیماً حَکِیماً)؛ «ای پیامبر! تقوای الهی پیشه کن و از کافران و منافقان اطاعت مکن کهخداوند دانا و حکیم است».(وَ اتَّبِعْ ما یوحی اِلَیکَ مِنْ رَبِّکَ اِنَّ اللهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیراً)؛ «و از آنچه از سوی پروردگارتبه تو وحی می شود پیروی کن که خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است».(وَ تَوَکَّلْ عَلَی اللهِ وَ کَفی بِاللهِ وَکِیلاً)؛ «و بر خدا توکّل کن، و همین بس که خداوند حافظومدافع (انسان) باشد».سوره نساء (۴)، آیه :۸۴ (فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللهِ لا تُکَلَّفُ اِلّا نَفْسَکَ وَ حَرِّضِ الْمُؤْمِنینَ عَسَی اللهُأَنْ یکُفَّ بَأْسَ الَّذینَ کَفَرُوا وَ اللهُ أَشَدُّ بَأْساً وَ أَشَدُّ تَنْکیلًا)؛ «در راه خدا پیکار کن، تنها مسؤولانجام وظیفه خود هستی. و مؤمنان را (بر این کار،) تشویق نما؛ امید است خداوند از قدرتکافران جلوگیری کند (حتی اگر تنها خودت به میدان بروی). و خداوند قدرتش بیشتر،ومجازاتش دردناک تر است».سوره اسراء (۱۷)، آیه :۷۹ (وَ مِنَ الَّیلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَةً لَکَ عَسی أَنْ یبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقامام حْمُوداً)؛ «و پاسی از شب را از خواب برخیز، و قرآن (و نماز) بخوان. این یک وظیفه اضافیبرای توست؛ امید است پروردگارت تو را به مقامی در خورِ ستایش برساند».سوره مؤمنون (۲۳)، آیه :۵۱ (یا أَیهَا الرُّسُلُ کُلُوا مِنَ الطَّیباتِ وَ اعْمَلُوا صالِحاً اِنِّی بِما تَعْمَلُونَعَلِیمٌ)؛ «ای پیامبران! از غذاهای پاکیزه بخورید، و عمل صالح انجام دهید، که من به آنچهانجام می دهید دانا هستم».سوره بقره (۲)، آیه :۲۱۴ (أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمّا یأْتِکُمْ مَثَلُ الَّذینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِکُمْمَسَّتْهُمُ الْبَأْساءُ وَ الضَّرّاءُ وَ زُلْزِلُوا حَتّی یقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذینَ آمَنُوا مَعَهُ مَتی نَصْرُ اللهِ أَلا اِنَّ نَصْرَاللهِ قَریبٌ)؛ «آیا گمان کردید داخل بهشت می شوید، بی آن که حوادثی همچون حوادثگذشتگان به شما برسد؟! همانان که سختی ها و زیان ها به آنها رسید، و آنچنان بی قرارشدند که پیامبر و افرادی که با او ایمان آورده بودند گفتند: «پس یاری خدا کی خواهد آمد؟!»(به آنها گفته شد:) آگاه باشید، یاری خدا نزدیک است!».

از واقعیت دور است. و «معصوم» جز این معنا نمی دهد که این عباد خدا در انجام تکلیف هیچ نقص و کوتاهی نداشته و طابق النعل بالنعل مطیع فرمان او بوده اند) (۱) و چون این معنی از عهده این رساله

خارج است به همین مقدار اکتفا می کنیم. (۲)

۱- معانی الأخبار، ص :۱۳۲ «حَدَّثَنِی أَبِی، قَالَ: حَدَّثَنِی مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِیهِ جَعْفَرِ بْنِمُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِیهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِی، عَنْ أَبِیهِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیه السلام قَالَ: ... فَقِیلَ لَهُ: یَا ابْنَرَسُولِ اللَّهِ، فَمَا مَعْنَی الْمَعْصُومِ؟ فَقَالَ: هُوَ الْمُعْتَصِمُ بِحَبْلِ اللَّهِ...؛ از امام سجاد علیه السلام سؤالشد که ای فرزند رسول خدا، معنای معصوم چیست؟ حضرت فرمودند: معصوم کسی استکه به ریسمان خدا چنگ می زند...». (بحار الأنوار، ج۲۵، ص ۱۹۴)

۲- معانی الأخبار، ص :۱۳۲ «حَدَّثَنَا حُسَیْنٌ الْأَشْقَرُ قَالَ: قُلْتُ لِهِشَامِ بْنِ الْحَکَمِ: مَا مَعْنَی قَوْلِکُمْإِنَّ الامام لَا یَکُونُ إِلَّا مَعْصُوماً؟ فَقَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ ذَلِکَ؛ فَقَالَ: الْمَعْصُومُ هُوَالْمُمْتَنِعُ بِاللَّهِ مِنْ جَمِیعِ مَحَارِمِ اللَّهِ...؛ حسین اشقر می گوید از هشام بن حکم سؤال کردماینکه می گویید امام باید معصوم باشد یعنی چه؟ هشام می گوید این سؤال را از محضر امام صادق علیه السلام پرسیدم؛ فرمودند: معصوم کسی است که بواسطه (اطاعت) خدا، از تمامیحرام های الهی امتناع می کند...». (بحار الأنوار، ج۲۵، ص ۱۹۴)

بنابر این اگر به انبیا و اولیا مقاماتی و علومی داده شده، به وظیفه عمل کرده اند که مقرب شده اند؛ (۱) و به همان اندازه هم از ایشان کار

خواسته اند. از ما هم به اندازه توانی که به ما داده اند تکلیف خواسته اند؛ و با انجام همین تکالیف خودمان، می توانیم جلیس انبیا و اولیا باشیم؛ اگر شیطان اجازه بدهد!

و الحمد لله رب العالمین

سیّد محمّد جواد بنی سعید لنگرودی

ربیع الاول ۱۴۳۲

قم المقدسه

۱- الأمالی(صدوق)، ص :۶۲۶ «عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَال:...أَحَبُّ الْعِبَادِ اِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّأَتْقَاهُمْ وَ أَعْمَلُهُمْ بِطَاعَتِهِ یَا جَابِرُ وَ اللَّهِ مَا نَتَقَرَّبُ اِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ اِلاَّ بِالطَّاعَهِ وَ مَا مَعَنَابَرَاءَه مِنَ النَّارِ وَ لَا عَلَی اللَّهِ لِاَحَدٍ مِنْ حُجَّه...؛ امام باقر علیه السلام فرمود: محبوب ترین بندگاننزد خدا با تقواترین و داناترین آنها به اطاعت خدا است؛ ای جابر، به خدا قسم ما جزبواسطه اطاعت خدا به او تقرب نمی جوییم؛ برای ما نیز برائت از آتش وجود ندارد؛ و احدیاز افراد بر خدا حجت ندارند...». (بحار الأنوار، ج۶۷، ص ۹۸)

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.

۲. نهج البلاغه (للصبحی صالح)، شریف الرضی، محمد بن حسین. ناشر : هجرت. سال چاپ: ۱۴۱۴ ق.

۳. احتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، طبرسی، احمد بن علی. ناشر : نشر مرتضی. سال چاپ: ۱۴۰۳ ق.

۴. اقبال الأعمال(ط- القدیمه)، ابن طاووس، علی بن موسی. ناشر: دار الکتب اسلامیه. سال چاپ: ۱۴۰۹ ق.

۵. الأمالی(للصدوق)، ابن بابویه، محمد بن علی. ناشر: کتابچی. سال چاپ: ۱۳۷۶ش.

۶. الأمالی(للطوسی)، طوسی، محمد بن الحسن. ناشر: دار الثقافه. سال چاپ: ۱۴۱۴ ق.

۷. التفسیر المنسوب الی امام الحسن العسکری علیه السلام، حسن بن علی علیه السلام، امام یازدهم. ناشر: مدرسه امام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف. سال چاپ: ۱۴۰۹ق.

۸. التوحید(للصدوق)، ابن بابویه، محمد بن علی. ناشر: جامعه مدرسین. سال چاپ: ۱۳۹۸ ق.

۹. الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، سعید بن هبه الله. ناشر : مؤسسه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف. سال چاپ: ۱۴۰۹ ق.

۱۰. الشافی فی الامام ه، شریف مرتضی. ناشر: مؤسسه الصادق علیه السلام، سال چاپ: ۱۴۱۰ق.

۱۱. الغارات (ط- الحدیثه)، ثقفی، ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال. ناشر: انجمن آثار ملی. سال چاپ: ۱۳۹۵ ق.

۱۲. الفصول المختاره، مفید، محمد بن محمد. ناشر: کنگره شیخ مفید. سال چاپ: ۱۴۱۳ ق.

۱۳. الکافی (ط- اسلامیه)، کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق. ناشر: دار الکتب اسلامیه. سال چاپ: ۱۴۰۷ ق.

۱۴. اللهوف علی قتلی الطفوف / ترجمه فهری، ابن طاووس، علی بن موسی- فهری زنجانی، احمد. ناشر: جهان. سال چاپ: ۱۳۴۸ ش.

۱۵. المیزان فی تفسیر القرآن، طباطبایی سید محمد حسین. ناشر: دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم.

۱۶. الهدایه الکبری، خصیبی، حسین بن حمدان. ناشر: البلاغ. سال چاپ : ۱۴۱۹ ق.

۱۷. أعلام الدین فی صفات المؤمنین، دیلمی، حسن بن محمد. ناشر : مؤسسه آل البیت علیهم السلام . سال چاپ: ۱۴۰۸ ق.

۱۸. بحار الأنوار (ط- بیروت)، مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی. ناشر : دار احیاء التراث العربی. سال چاپ: ۱۴۰۳ ق.

۱۹. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمّد صلّی الله علیهم، صفار، محمد بن حسن. ناشر: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی. سال چاپ: ۱۴۰۴ ق.

۲۰. تفسیر العیّاشی، عیاشی، محمد بن مسعود. ناشر: المطبعه العلمیه. سال چاپ: ۱۳۸۰ ق.

۲۱. تفسیر القمی، قمی، علی بن ابراهیم. ناشر: دار الکتاب. سال چاپ : ۱۴۰۴ ق.

۲۲. تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، عاملی، حرّ، محمد بن حسن. ناشر: مؤسسه آل البیت علیهم السلام . سال چاپ: ۱۴۰۹ هق.

۲۳. تلخیص الشافی، شیخ طوسی. ناشر: انتشارات المحبین، سال چاپ : ۱۳۸۲ ش.

۲۴. توحید المفضل، مفضل بن عمر. ناشر: داوری.

۲۵. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ابن بابویه، محمد بن علی. ناشر: دار الشریف الرضی للنشر. سال چاپ: ۱۴۰۶ ق.

۲۶. دعائم اسلام، ابن حیون، نعمان بن محمد مغربی. ناشر: مؤسسه آل البیت علیهم السلام . سال چاپ: ۱۳۸۵ ق.

۲۷. دلائل امام ه (ط- الحدیثه)، طبری آملی صغیر، محمد بن جریر بن رستم. ناشر: بعثت. سال چاپ: ۱۴۱۳ ق.

۲۸. رجال الکشی- اختیار معرفه الرجال، کشی، محمد بن عمر. ناشر : مؤسسه نشر دانشگاه مشهد. سال چاپ: ۱۴۰۹ ق.

۲۹. شرح نهج البلاغه لابن أبی الحدید، ابن أبی الحدید، عبد الحمید بن هبه الله. ناشر: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی. سال چاپ: ۱۴۰۴ ق.

۳۰. علل الشرائع، ابن بابویه، محمد بن علی. ناشر: کتاب فروشی داوری. سال چاپ: ۱۳۸۵ ش.

۳۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ابن بابویه، محمد بن علی. ناشر: نشر جهان. سال چاپ: ۱۳۷۸ ق.

۳۲. قرب اسناد (ط- الحديثه)، حميری، عبد الله بن جعفر. ناشر: مؤسسه آل البيت عليهم السلام . سال چاپ: ۱۴۱۳ ق.

۳۳. کافی (ط- دارالحديث)، کلينی، محمد بن يعقوب بن اسحاق. ناشر : دار الحديث. سال چاپ: ق ۱۴۲۹.

۳۴. کشف المحجه لثمره المهجه، ابن طاووس، علی بن موسی. ناشر : بوستان کتاب. سال چاپ: ۱۳۷۵ ش.

۳۵. مجمع البيان فی تفسير القرآن، طبرسی فضل بن حسن. ناشر : انتشارات ناصر خسرو

۳۶. مصباح الشريعه، منسوب به جعفربن محمد عليه السلام، امام ششم عليه السلام . ناشر: اعلمی. سال چاپ: ۱۴۰۰ ق.

۳۷. معارف قرآن، محمد تقی مصباح يزدی. ناشر: انتشارات موسسه امام خمينی. سال چاپ: ۱۳۷۸ ش.

۳۸. معانی الأخبار، ابن بابويه، محمد بن علی. ناشر: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم. سال چاپ: ۱۴۰۳ ق.

۳۹. مناقب آل أبی طالب : (لابن شهرآشوب)، ابن شهرآشوب مازندرانی، محمد بن علی. ناشر: علامه. سال چاپ: ۱۳۷۹ ق.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹